

و عشرین و ثمانه بار متوجه مذکور کردید و بعضی تسلیم که در ایام حیات
از تصرف پیر او بریده بود بار تصرف راورد و از کلانتر را بکنده و دیو
بیشتر گرفته بکار که مرا حجت نمود و در تسع و عشرین و ثمانه بار خبر رسید
که رای مهور از کبر و عنبر و ربای از جاده اطاعت بیرون کشید و مقام
قمان و جلال است سلطان لشکری که نظام احصار از احاطه آن عاجز بود و
آورده متوجه گوشمال او کردید رای را دیو در دست گرفته متحصن شده افواج و کربان اطراف
قلعه را تاخته بجا که بار کردند و در آخر رای از راه نداشت و انکسار پیش آمده پیش
داده داخل دولت خوانان شد و آنچه در تصرف او بود تصرف سلطان
در آمد بعد از فتح ماسور چون مملکت و سوت پذیرفت امر کردند که بی از
شمارده را بولی عهد اختیار و مایه و نیام و دیگران صوبه بانامزد شود و
انوان الصفا طریقه و ماسلوک باشد سلطان کعبت در باب بی عهدی سر که
شمار کرد و معروف در یاد امر معروض داشتند که شمارده علاء الدین
لصفت عدل و انصاف انصاف اردو با تمام صلاح حال رعایا و
سرانجام مصالح زیر دستان حریص و موعول است سلطان بختین رای امر
نموده او را بولایت عهدیت کرد و محمد خان را با و سپرد و ولایت
را با توابع بشمارده محمد خان داد و مستلوا بجور و حوالی آن بدو خان
مرحمت نمود و از جمیع و زندان عهد گرفت که بیکدیگر مخالفت ننهند و رعایا
زیر دستان را که وایع الهی اندا سوده دارند و این چهار صفت است
از بنی نوع نبریه اکرام و انعام مخصوص سازند اول علما که دلهای ایشان

وحکمت و معرفت و دوم نویسنده که این طایفه زبان کلک خسار ملک
 هر چه دولت را بحال تعمیر آراستند بیت چنانچه منع شش هشتاد سال ملک
 نهند زبان خامه دست و کار ساز بود بیست و سوم اهل صلاح که صلاح عباد و
 دفع مساو را بادیان کرده و انبیه است و بعد از وصایای محمود خان و داود خان
 را بصوبه بای که نامزد و موده بود و حضرت مغ و دوم در نشانی بن و ثمانا به خلف
 را که لقب ملک التجار بود و بنی خریه میام تعیین کرد ملک التجار بقوت بازو
 شجاعت و شهامت آنچه و در اتم شد و رایان آنجا چون سلمان بود
 حبس تعانت کجرات بنده سلطان احمد ترسند سلطان احمد را بنشینان
 طغر خان که در حدود سلطان بود و در رماری بود و دستاد که رقه اند او مسلمان
 نماید ملک صورت واقعه را نوشته بکابر که دستاد و از آنجا بن سلطان
 علاء الدین را بگو ملک التجار دستاد بعد تلامی و تعیین نسیم طغر و
 میروزی بر برچم شمس خان و زید و سلطان علاء الدین کرختی بولایت خود در
 ملک التجار نیز با و بگو کردید این داستان بقیل در طبقه کجرات تحریر خواهد یا
 و در نشانی و ثمانین و ثمانا به نوشته ترساک رای که انشیا ن سلسله احمد
 بود رسید که سلطان بهوشنک و امنه از روی علیه استیلا بر سران
 در مقام خرابی سلطان احمد بگو متواتر عازم آن مایر کردید و هنوز آنجا رسید
 بود که خبر رسید که ترساک رای بقه سلطان فی از رقه خود را آورده مطیع سلطان
 بهوشنک کردید سلطان توجه باز داشتند سه منزل پس نشست بخواب
 که دست مجاریه بابل اسلام دراز کنند و روایتی آنکه سلطان احمد قلعه که

محاصره نمود رای که له سلطان هوشنگ را بعد و طلبیده هر روز می گشت
جهت مدد خرج قبول نمود چون هوشنگ نزد یک آید سلطان این اجازه
یابی تسلیم برخواست و سه منزل پس نشست با بچه هوشنگ است منزل تعجب
نموده غبار تنبیه را کنیخت و روز دیگر چون پیش حریفش حال یافت
مکا و حت کرم شد سلطان احمد با دو هزار و پانصد جوان از موده اگر میگاه بر
سلطان هوشنگ تاخت و بمقتضی الهادی شکست بر لشکر موده افتاد
مخدره هوشنگ با سایر اهل حرم بدست گریان کن افتاده گرفتارش
و سلطان احمد زکام مروت لک خود را از تعاقب باز داشت اهل حرم
هوشنگ را بعد از چند روز سامانج ب موده با پانصد سوار میده
دستاد و بعد از تقسیم غنایم آن حدود را با مابرا بکیر داد و در زمان مرآت
چون لشکر بدر رسید زمین نره سبزه نقای کاشای منظر درآمد آن
جنت دار السلطنت اختیار نموده بساعت چهار منجانب خشت حصار بر زمین
هناده آنرا بر امر اتممت کرده جهت دارالامارت قصری علی طرح جنت
و بعد از اتمام شعای که در آن سمر همراه بودند جهت کتابه این عمارت اشعار گشتند
شیخ آذمی که در آن یورش همراه او بود ابیات گفت و بر پیش طاووس و روزه
نمود قطعه جنداقصر شید که زو عظمیت آسمان بایه از سد این درگاه
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست قصر سلطان حجبان همین احمد
شاه است مولف تاریخ بهمنی و العهدت علیه گوید سلطان دوازده هزار
بست قماش شیخ آذمی سله داد چون ساحت ولایت دکن از ماشاک لغت

پاکستان دیار بنی منازعت بقصر سلطان احمد درآمد در سنه خمس و ثمانی
 متوجه تخریب قبول که بسر حد کجرات واقع شده است و بوج متواتر
 رسیده و در سه روز گرفت و چون مدت محاصره بدو سال کشید بالا
 خره سلطان احمد کجراتی از راه رفق و مدارا رسولی فرستاده بنجام نمود
 که اگر فقیر در شین شاه زاده علاء الدین حاضری بود البته تکلفی بکند و الحال
 فقیر آنست که این قسم را بعوض آن تکلف بصاحبش بکند از دست
 احمد بهمنی از شاه راه مروت و جاده فتوت انحراف ورزیده
 طریقه مشورت سکوک داشت بعضی و زرا گفتند که بخشش آن زمان
 صورت بندند که قسم بقصر درآمد باشد که و بهی گفتند که التماس
 سلطان احمد را بفر قبول باید شرف ساخت سلطان تبرج
 رای اولی نموده جواب داد که چون قسم بدست افتد بخدا و مان سلطان
 گذرانیده خواهد شد سلطان احمد کجراتی ازین جواب بر اشتفت شکر کران بگوید
 اهل قلع تعیین فرموده و چون این خبر سلطان احمد بهمنی رسیده از بای قلع برخاسته
 بستر آمد و شکر کجرات عقب نشست سلطان نیز سو دای تخریب قلع از سر خود بر آورد و به کجرات
 رفت و مولف طبقات بهادری این داستان را بطور دیگر نقل میکند از شاه و طبع
 سلاطین کجرات فلم مقصدی تحریر و تقریر آن خواهد کرد و در سنه ثمان و ثمانی
 مرضی بر ذات سلطان احمد بهمنی طاری گردید و بغرم دست و نیت صادق از جمیع معی
 و ذنوب توبه کرده فرزند بزرگ خود سلطان علاء الدین را در حضور امرا و وزرا از سر
 صیت کرده بامر گفت تو قی که از شما دارم آنست که امرش مرا از خدا تعالی

بخواهید چون در زمان من دست ظالم از دامن مظلوم کوتاه بود امید دارم که حضرت حق
و تعالی از نقیصات من بگذرد و میان شام و خفتن شب بستم حبس جند نوبت کلمه
توحید بر زبان رانده جان بجان افزون سپرد مدت سلطنت او دو و از دوازده سال و نه ماه و
و چهار روز ذکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه چون بتاریخ بستم و نهم حبس سال
نذکوفایم مقام پیش خود را احمد شاه خطاب داده بمکی بسمت بر تمهید قواعد عدالت و
تشهید بیانی نصف مهر و وقت شده زیر دستان را در مهند عافیت و امن و آمان جای
داد لاجرم بیزد و تقاد و نقدر روز بروز امداد و تصرف فرین حال او کرد و اندود و غنفل
اجوانی تجارب و کار دانی شهرت عظیم کرده زمام صلح و عقد امور برای زرین و دلاور
که مخاطب بخان اعظم بود و مفوض فرمود و در سنه تسع و ثلثین و ثمانیا نیرخان
بن عالم خان ضابطه اسیر باره از ولایت دکن راناخت خدمت سلطان
خلف من که بمکه التجار مخاطب بود بدفع نیرخان فرستاد و بعد مدتی فریقین
نیرخان بر خسته راه اسیرش گرفت و ملک التجار تعاقب نموده تا اسیرت
و باره از ولایت اسیر تا خسته مراجعت نمود و هم در آن سال نیرخان را امر کرد
و نجات دریافت و بقولی این واقعه در سنه اربعین و ثمانیا بود چون سلطان
احمد شاه محمد خان شاه زاده را در وقت تقسیم ولایت میان شهرزاد سلطان علاء الدین
سپرده بود سلطان خواست که دیر اترتیب کند و بمداج فیروزی و سردری
رساند بواسطه امضا و این امر را داده لشکری همراه محمد
خان شه زاده نموده به تسخیر ولایت بیجا نگر
فرستاد و قبل از فرستادن برادر را

علاء الملک

عباد الملک غوری که در آن سمرقند بود چون شنیدند که شاهزاده بختیارش کن
 سید بیدریغ بکشکرت شاهزاده ملحق شد شاهزاده چون بسلطنت سلطان علاو
 الدین راضی بنمود و منتظر وصیت بود ملک عباد الملک که کنه القبل آورد و
 علم بنی بر او احبت سلطان بعد از اطلاق متوجه کوشمال او گردید چون متعاب
 شدند باز بطهر بر برجم علای زنده محمد خان جابیب و خاسر و بکیر نهاد و بیت با
 و نیعت اربون ای پسر سپهری که سرکون ای سلطان بولبطه مسلم
 لشکر از تعاقب او بازداشت و در آمد در حلال این احوال علم سلطانی را که در
 لشکر محمد خان بود که قه آوردند سلطان رو بست نهاده رستم عهده بر جری
 جرایم او کشیده و چون بسند حکومت فرار کرد و مان نصیحی امیر محمد خان
 نوشت در ستاد مضمون آنکه خداوند عالم و عالمیان از او بدیاد مکر را خواهد
 گزید و سابقه غنایت از لی چون رستم اختصاص صبحه حال برگزیده کشید
 مقاصد مرادات عالم بفضله افتد او بسیار دونهال دولتی که پرورده جویا
 نوبین الهی بود از تند باد حوادث کردند یسار بد کلخ رفتی که بر او خسته نامتنا
 بود بجهت مکر و اعتد اخلل پذیر نکرد و بدست بزرگ کرده او را فلک نشین خود
 غر ز کرده او را جهان بدارد خوار و نتیجه این مقدمات بهیه الانعاج آن است
 بدو و شش حو راضی باید شد و بچون قوت خود مغرور نباید بود که علام
 دولت این گروه دایم مشکوب و سزکون است می باید که آن را در احمت قدیم
 جاده اطاعت شاه راه انقیاد برون نهند و بحضرت بلال احدیت منار
 نور زد و نقص عهد و میثاق کنند که آن مذموم است خاصه از بزرگان و از را

مغذرت درآمده عذر ماضی نخواهد و از آنچه واقع شده عیاری بخاطر رسانده که ستر
عصوان را پوشیده موضع را بکل از خط ملک باو مرحمت نمودیم لی بوقت
متوجه انجا شود و رخت زندگانی را بویه سلامت کشد و کرد و مضوی نکرد و چون
این منشور محمد خان رسیده اطاعت و انقیاد بمپرده را بکل دست و سلطان
بدار السلطنت مراجعت نمود و در سینه شمع و اربابین و ثمانا به خلف حسن
که ملک التجار خطاب داشت بنیجر حصار سنکیه که از معظمت سلطنت سوار
دریا بار است حسب احکام متوجه شد مردم آن ناحیه باستظهار و استحکام
آن حصار و جنگل و راههای شوار بخواب پیش آمدند ملک التجار چون از
حدود در آمد اول حصار را چه که سرکه نام داشت بزور بازوی سجا
و شهامت اندکشوده را چه سرکه را بدست آورد و ارمیان قتل و اسلام
منجر ساخته آن غدار کشت از کشتن من منفعتی نشباعاید نخواهد شد اما متوجه
راه و بسیاری جنگل ریملکنان واضح است اگر این بنده را زنده بدارید
شکر را برای که رده شود که اصلا بدامن سواری خاری نمیرسد ملک التجار
بر قول او اعتماد کرده او را طلبه سپاه و دلیل راه ساخته عازم آن حد
گردید مر حین سران گروه گفتند که بر قول دشمن اعتمادی نیست نظر
التفات بدین تخمان منیدخت و دلیل کراهی ایشان را برد که در
از ملاحظه آن آشفتگی تا بموضع که بر بد که از سه طرف و جنگل بود و کمیط
جوی عمیق که بکنج سوخت و در آن موضع دشمنان را واقف ساخته نیم شبی در
بجمل نمر بپا ده و بطریق شب بخون خود را بدین شکر زدند و حلف کردند

از اهل اسلام شهادت یافتند و بقیه شکر هزار محنت بقصبه جائزه که محل
 نعل حسن بود مرا حجت نمودند که وزاری کن که عداوت غزباد طغنی
 تخمیر یافته بود اینوقت را بصورت فتح بعرض سلطان ساسیدند چون امام مهام
 بید افتاد و زراسیده بود و وزاری غدار را چه راستم که نظام الملک
 بود و سالار حمزه را که مشیر الملک خطاب داده بود با شکر خو بخوار
 جائزه و ستاندن چون نظام الملک مشیر الملک بخوار قصبه جائزه رسیده
 نزار و دولت مید صبح النسب با هزار غریب دیگر امان داده بایمان غلاظ
 و شد دست نظره ساخته از قلعه فروروردند و جمله را خلعت کافخره داده
 منبازل خود و ستاندند و روز دیگر طوی غطیم ترتیب داده و دوسه هزار مرد
 در زیر لباس حنیه پوشانیده درون جای مخفی داشتند زمره سادات را
 برسم ضیاء طلبید بفرستادند و کسی کسی را برای طعام دادن
 بیرون می بردند و شربت شهادت در کلوئی ایشان میخشتند و بچه هزار
 دولت مید را که نصیب اختیار داشتند بدرجه شهادت رسانیدند
 و در هیچ عهد بعد از واقعه زید علی بن مطر و مثل این مصیبت نیست
 و در آخر نظام الملک مشیر الملک بعلت من و خرام متبلا شدند و آخر
 بر تیان جبر و ذبحان آتشید را بچنان که بواسطه امانت سید که وزیر خود
 در تبابی میل انداخت و وزند بچنین که نزار و دولت مید صبح النسب را
 بقتل آورد و چون بایان ولایت کوکن دم استقلال زده اطاعت نمودند
 سلطان دلاور خان را خلعت عام پوشانیده به تخیر ولایت کوکن نامزد کرده

با برای سرحد و امیر من است تا دما است و مردم خود و مژده بدلا و زخان
مخو شوند مشا را لیه چو بعت بکوه کنگوله رسید ^{خان} خان فولاد خان و مصد
الشب کرد تا دما و لایت را غارت کردند و منازل و عمارت ^{چند} بستند
رای سنیکه که زربک آن یار بود از غایت عجز و در ماند کی رسولی ^{دلاور} دلاور
دستاده قبول نمود که بشکیش بسیار با دختر خود مصحوبان اعتمادی
بخدمت ز مستمن بعد قدم اطاعت از شاه راه انقیاد و بیرون نهند
دلاور خان متمسک و امین ^{سلطنت} و داشتند دختر خود را با شکیش بسیار بداد
دستاده خود به نیکو ^{دلاور} دلاور که از اعظم متلای آن یار بود و متوجه کرد
و بعد حصول آن ناحیه مصد رخان فولاد خان جمعی که در نهب اموال و غارت
از و اج شروع کردند و مردم آنجا و صحت بکاشته دست بر و نمودند
در آن معرکه بر و و زنند دلاور خان بدرجه شهادت رسید و دلاور خان
باید حق سبحانه و تعالی جمیت آن گروه متهم و ساخته عصب تنع خون
استام گردانید و بعد مکر محاربه و مقتاتله ای آن ناحیه با طمعت
کسترد و دختر خود را با شکیش بسیار نزد او دستا و دلاور خان ^{انقصیر} انقصیر
گذاشت و اجوبت نموده بخدمت سلطان آمده بغایت التفات متما
گشت و چون اعتبار و داشت دلاور خان بکمال رسید و غوای ارباب
مزاج سلطان بالذبت او و اطراف مایه او نیز دست از خدمت باز داشتند
بگوشت عافیت و اگر رفت چون رای بجایگزین زاکت اطلاع یافت و دانست
که سلطان بذات خود بهضرت نخواهد و مود در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه

برکنات سرحد را غارت کرده مویشی و رانات را بر دو سلطان حاکمین عاونه اطلاع یافته متوجه
 ولایت بجای فرستاده اسلحه و مرکب بسیار به دست نموده بکوه متواتر رفته قلعه بدکل را محاصره
 کرد و چون با سبب قلعه کمتری مستعد شد و اهل قلعه مرکب را معاینه کردند و رای بجای فرستاد
 دل و خواری و کسبی فرستاده و سفار تقصیرات نموده قبول کرد که هر سال خراج بدو
 و آنچه درین سفر خرج شده بکشد و نقد جواب گوید سلطان قلعه عفو بر جرایم او کشیده
 مراجعت کرد و او هر چه قبول نموده بود داد کرده بخایافت و سلطان در نواحی شهر
 جنتی ترتیب داد و اماران خلعت و نوازش امتیاز داده روزی چند در مقر
 سلطنت قرار گرفت چون در بنی محمد خان شاه زاده که سکر خان بخاری و حلی
 عظیم داشت بعد از فتح لکرچه سلطان علاء الدین از تقصیرات او در گذشت
 بود اما سکر خان همواره متوهم میبود و بر اتفاقات سلطان دل و فرار
 نمیگرفت تا آنکه بعضی اهل غرض و شهرورسنه ستین و ثمانیه سخنان از زبان سلطان
 باور یافتند که سکر خان بی اختیار شده بر کفران نعمت اقدام کرد و سلطان
 محمود خلجی حاکم مالوه به نام فرستاده او را به تیغ و ولایت برابر ترغیب نمود سلطان
 محمود از سمنو متوجه برابر کردید و سکر خان با یک هزار سوار چند منزل استقال
 نموده سلطان محمود پیوست و با اتفاق اطراف مایور را فرو کردند و چون
 مدتی گذشت و محاصره بامداد کشید سلطان علاء الدین با لشکر بسیار بید قلعه
 مایور آمد و چون بنواحی مایور رسید سلطان محمود شب کوچ کرده بجانب
 متوجه شد سلطان علاء الدین همانرا مایور را خطاب فخر الملکی امتیاز
 داده نوازش بسیار نموده بدستور قدیم حکومت مایور و توابع آن بفرمان الملک

ارزانی داشت و سر انجام آن حدود نمود متوجه دار السلطنت گردید و در آن راه گداز
 خان سر خجالت پیش انداخته و غن در گردن بسته بخدمت رسید سلطان از کمال
 مرحمت که در طینت او مخبر بود و بدین غفو تقصیرات او را پوشیده بجنعت خاص سرفراز
 ساخته چنین گویند که سلطان علاء الدین بغایت حلیم بود و خود خطبه خواندی و جوین
 باین القاب تودی که سلطان العادل الحکیم الکرم الرؤف علی عباد الله الغنی علی
 الدینا والدین احمد شاه بن احمد شاه الوالی البهمنی سید اجل که نقابت عزت
 زکبه شهیدین مقدسه بایا کرام او مغفوض بود از واقعه مثل سادات جالین بغایت
 متامل و ملول بود روزی در وقتی که سلطان علاء الدین در مدح خود این
 القاب میخواند برخاست و گفت و الله انک لکاذب و لست بعادل
 ولا حلیم ولا کرم یقتل الدین الطاهره السید الثقیین و یکلم هذه الکلمات
 علی منابر المسین و سلطان علاء الدین از سجده برون آمده اصلا متعرض او نشد
 و این حکایت دلیلی واضح است بر علم او در سنه ستین و ثمانیایه بر ذات سلطان
 بیماری صعب طاری گشت و چون از حیات نا امید شد روزی بمایون خان
 که لارشد و رکن اولاد او بود طلبیده گفت که ای قره العین وقت آن
 رسیده که داعی اجل را به پیشانی کشاده اجابت نمایم و لیکن دری بختگاه
 که از ابا و کرام بتوارث بمن رسیده و در صد فکینه
 محزون و مکنون است و در نقاست بر تبه است
 که جو صبری عقل با کمال و آتش در قیمت آن معترف
 آن بیادانی و ناطقه سخن سراپا

قلم با وجود فصاحت و بلاغت در شرح منافع و موانع آن قایل بخر است و
 شفقت ابوت و کمال محبت و زندار جمند ما برین میدارد که کوشش
 او را بآن در رضایح و جوامع مواخط کران بارسازم بیت من آنچه شرط بلاغت
 با تو میگویم: تو خواه از ستم پند که خواه ملال ای و زندار جمند وقت رسید
 آن نوزده یه شهر یاری است بر هر دولت نمیکند زنده باید که در امور
 بی حجتی قاطع و برهان ساطع حکم را بمضار سازند و بی قائل و امعان نبند
 و اتفاق و مان ندید که مسادان پیش از صلاح خواهد بود و دیگر ساحت
 و مان و ای را از لوث سخنان را باین غرض پاک دارد چنان کرده که
 جوامع حساست جمعی را در رشت سیاحتند و فعل جمیل و امر حسن را در کسوت
 قبح و صورت بد بر منصف ظهور جلوه دهند و دیگر باین باب من و مجبور و
 شر برادیم ذلیل و خوار دارد و انجایه را از پای در آورده و مردم بر من و مجبور
 شوند و عدالت که اصل خلافت است دارد و قوانین شرع و مبین که منوایط
 حکومت بر آن است از میان مردم کم شود و دیگر تمام و ساعی با بغل و انجود
 راه ندید و سخن این کرده بی عاقبت را از محل اعتبار ساقط دارد و دیگر
 سخن کلونی که بخاطر رسد بخنای را در مضیق ضرر و نخبای خطر بنید از دیگر
 حوادث جزوی و کلی ما بر باب عقل و کیا است و در است و دانش شاه
 راه مشورت کند مسلوک و مرعی دارد و در حل مشکلات امور و کشف معضلات
 از احوال عادی و قاضی منشرع خدا ترس بد که در روز خوار و العالی ندیم
 شرمسار کند و که بزرگان دین و پشویان راه یقین گفته اند دیگر عادلان و

را خراج دولت و عضد سلطنت داند و در کل حال و من جمیع الامور سلوک
مسئوک محلات و انتهای مناسبات نصوت از دست نهد و در استجاب
عقوب رعایا و برای مناقشت نماید و در طلب مال قضات از رعایا
مناقشت نکند تا رعایا بر حق دل آساید و ادائی و حقوق دیوانی اهل تمام
و بلا تامل و اصل گرداند و خدم چشم مطالبات بحیاب و به محکمات
ناموجه برنجاند و دست یونین از اسیر عجزه و مساکین کوتاه داشت
و بر صنعا مسطرات از دو گوش سخن چقل کنند و بدین جامع هیچ
اعتماد کنند و کجی سعی در ترفیه حال درویشان گوشه نشینان و مرامان
و فرغ خاطر ایشان مصروف دارد و با و آخر حالت هر کس ناخبر باشد
مساجد و مدارس و روش و روشنائی و فطیحه طلبه مواضع مرغوب و
سازد که هیچ وجه تغییر و تبدیل قواعد آن راه نیابد و تا دام قیامت بهم
بخورد و زنده جاویدان بود و حینان سازد که چون بکل عنصری اعصاب
بگیری او در معرض تلاشی در آید و ترکیب بیولای ترتیب جسمانی باطل کرد
و صفا حسیان او را از زمان مخلو از ذکر جمیل و شتای حیرل او باشد
مشتوی پس از مرگ هر کس که زو نام ماند و همانا که در زندگی کام راند و کرد
از فریاد مظلوم شتم دیده و مسلوب محبت سیده در خد ر باشد و
داند که عین غنایت حق سبحانه و تعالی بمواریه ناظر حال مظلوم است و چون
خوانین و امار و وزراء بر وصایای او اطلاع می یابند ملک نظام الملک که
مدار مملکت بود و بود کریمه بنشیر خود که ملک التجار خطاب داشت و حاکم

جیسو بود پیش او رفت و از انجام دو باقیان متوجه کجاست شدند و چون
 بهشت و یکم ششهم حمید الاول سنی و ستین و ثمانی سلطان علاء الدین
 از تخت برنخست تا بوقت قرار گرفت سیف خان ملو خان و دیگر امرای بحسب خان
 شانزده که برادر حوزو مایون خان بود و جیت کرده او را بیادشاهی داد
 بر تخت سلطنت جلوس دادند و تمام سکنه خانه مایون خان را غارت کردند
 انش زنده مایون خان با بنشاد و سوار غرمت نمود و اتفاقاً از ملیکانان
 ریوه داران سیرا بل حشم سر که او را دید بخدمت او شامت جمعیت
 بر کرداوشد و حسن خان در بالای تخت چون دید که مایون خان به دارالامان
 در آمد رخصه بر دستولی شد و نتوانست که محافظت خود کند و از تخت
 و دو آمد و خنجر امرای بی تخت و وزرای بی تدبیر زمین خدمت بوسیدند
 و مایون خان بر تخت خضر فی سر ریادشاهی ممکن گشت بخت حکمی نمود
 آن بود که سیف خان را با بی میل است در شهر گردانند و ملو خان از
 مشایده اس سیاست کر نخته خود را بگوشت بید سلطنت سلطان
 نسبت و سه سال و نه ماه و نسبت و سه روز بود و ذکر سلطان مایون شاه
 بن سلطان علاء الدین بن خوارزمشاه و کر با ملوک علاء الدین سلطان
 و جبین انقیاد بر زمین سبکی نهادند و نیکو پیش گرفتند سلطان مایون
 شاه اگر چه بکمال تهور و مردانگی و وزانگی موصوف و نصیحت زبان طلاق
 لسان و سخاوت معروف بود و لیکن در شست خوئی کینه جوی بود و در ارکان
 معاصی اوطا و در ادای حقوق تعویض می نمود و در ارامت دما بر بی باک و در

تا و مجبّران سگاک بود با جیان قهر و سستی که داشت در اصابت
بشاره بود که مرتبیر که بخت لم حکم بر لوح ضمیر کاشتی موافق صورت تقریر بود
و چون بر هر حسب انبانی کتم کشت بکلی عمت بر نصب زیر عادل کامل مثل
معروف داشت و میفرمود که ارتجاع بر مدارج مستثنی معارج هبایه
بی اعانت امداد و زیری که عمارت ممالک ترقیه عال عایا از شایع
او و کثیر زراعت و تبیین سیاه از ثمرات افکار اکار که آری اوست
منیشو و خواجه نجم الدین محمود فارون کلانی را که مردی انا و بنجید و صاحب
تجربه و خدای رس بود بقوین امر وزارت اختیار کرد و زمام مل و عقد
فبغض ببطمام ملکی و مالی بید اقتدار او نهاده ملک التجار خطا نشود
و هم در ایام بهار سلطنت او سکندر خان بخاری که سابقا از سلطان ^{الدین} علاء
برکش سلطان محمود خلجی پیوسته بود باز اودم و پیشمان شده بود حقوق
و اموشش کرده صاحب سلطنت مایون شاه را بغبار فتنه مکر ساخت
علم بغنی را و اخت با جمعی کثیر متوجه مالکنده کردید مایون شاه غرمت مالکنده
منوده خاکجهان را پیش از خود بد و منزل روان کرد سکندر خان جان جهان را
زبون دید بر سر او آمده از روی قهر و استیلا شکست داد و روز دیگر
را بابت صبح از افق مشرق طالع شد مایون شاه ترتیب افواج کرده متوجه معرکه کرد
بعد از غلانی و نصیر و اشغال مایه حرب نیم فتح و دیروز بی برجم لوی
مایون شاه ورنیده مخالفان را بدیده بی نوای کرختند جمعی کثیر ذریه
پای میلان اعل پیشتند و سکندر خان نیز از پشت اسب سبب با طرین

افتاد و جلال خان بخاری از معرکه کرخچه در قتل و مالکند و متحصن شد چون سلطان
 بنواحی مالکند رسید جلال خان بخاری قول گرفته از مملکت عصب جان بسلا
 برده و سلطان مدار السلطنت مرا حجب برمود در شلث ستر و ثما
 چون ظلم سمایون شاه بشهرت انجامید رایان تلک با از دایره
 بر و ن بخت داده دست خود از فرستادن مال مقرر ی باز داشتند
 کوتاه کردند سمایون شاه غلام ترک را که او را خواجه جهان خطاب داده
 ولایت تلک سر تاده نظام الملک غوری را همراه نموده خود
 با بنشت نمر سوار و چیل زنجیر میل از عقب او روانه شد خواجه جهان طعه
 دیو کند را محاصره نموده داخل قلع برای ادیسه ن خطیر قبول نمود
 امداد خواستند رای ادیسه کبری پشکوه و چند زنجیر میل مبد و دست داده
 نظام الملک غوری گفت پیش از وصول رای ادیسه از پای قلع بر نجاته
 و در میدان منزل باید گرفت خواجه جهان نا کرده کار رای نظام را علیل دانست
 انجا توقف کرد و دیگر چون خورشید و شنی بخش از افق شرق بر آمد از
 یکطرف لشکر راستی او و دیه طرف دیگر مردم قلع بر خواجه جهان
 حمله آوردند و شکست بر خواجه جهان افتاد و شتاده کرده کرخچه سمایون شاه
 ملحق گردید و خواجه جهان بعض سبب این شکست پیش نظام الملک
 شد و مزاج سمایون شاه از نظام الملک منحرف گشت و سخنان سزاوار
 روی او گفت نظام الملک کرخچه سلطان محمود طلی بوبت سلطان خواجه
 جهان را از نظر اعتسار انداخته موبکل سپرد و قوی ای که نظام الملک غوری

ابا بابت تمام قبل رسانید و قارب و عشار او رسته سلطان محمود علی بن
 شدند و در سنه کرب و ستین و ثمان ماه از بنمایون شاه به نیکو ملک عازم
 و در انای راه معت نمر مختصان امیر زاده محب الدین حبیب الله که بجهت
 سپهر در زنگ نواب النعمان از هم را کینه بودند تر با و جمع گشتند و چون
 در ایام راحت شریک دولت او بودند با یکدیگر گفتند چون آن ماه
 ملک جلالت در کسوفت زندگانی بکار آید بیایید تا در استخلاص او فکر
 کنیم و در ملک یوسف ترک که از بنده کان علای بدیانت صلاح معروض
 و تجارت طاعات مشهور بود و دایم جام امید شش از شراب احسان
 حبیب الله معلومی بود و پرده از چهره کار برداشتنند آن سخاوتمند با ایشان
 موافق شده جمعی از محافظان انجودار ساخته و انتهای دست نموده با
 دوازده سوار و پاسبان پیاده خود را فریب بدروازه حصار رسانیدند
 و چون وقت نماز عصر میگذشت از اسب دو دانه و بیضه را ادا کردند
 و از حضرت حسانه و نعل حضرت تائید خواستند متعارف غروب متوجه
 دروازه شدند محافظان دروازه چون اکثری لشکر رفته بودند سیاهی از
 دربانان دست رد و منع پیش نهادند ملک یوسف ترک از راه ملاحظه
 و سامحه برآید و مانعی نیکه سرخ خیابان رسم مناشیر سلاطین دکن است
 قبل ازین طیار ساخته بخود همراه داشت با بجاغده موزده از دروازه و
 درون درآمدند و چون بدروازه دوم رسیدند دربانان محافظت
 پیش آمدند و حرسید و مان تعلبی نمودند و استبول کردند و گفتند که یزد

که توان باید ملک یوسف فی الغور سر سردار را بتیغ جدا ساخت و بکسار
 درآمد و غریب از اهل حصار برآمد و مرت اولی متوجه زندان بزرگ شد و در
 زندان را شکست قریب هفت هزار نفر از سادات علما و فضلا و فقرا
 و اوساط الناس که در زندان محبوس بودند انرا فوزی عظیم دانسته هر یک
 بکوشه رفتند و از آنجا رفته امیرزاده حبیب الله و اولاد سلاطین و جلال
 خان بجاری را از زندان برآوردند و هر یکی بطرفی بیرون رفت
 که توانال شهر جلال خان را که هشتاد سال عمر داشت و محی سلطان
 علاءالدین خان را بدست آورده بخواری وزارت کشت و حسن خان
 و امیرزاده حبیب الله رفته بخانه حجامی که از خدمتکاران میرزاده
 بود درآمدند و بطور قلندری تراش زده و امیرزاده و انچه آن
 داشت که بکوشه رفته پای در دامن قناعت کرد اما چون
 حسن خان گفت که مردم شهر و سپاه از ظلم و بیدادی همایون شاه خوانان ایما
 اند و یقین است که چون باز دولت ما خراج اقبال نشاید او را چون مرغ بال گسته
 خوش بای شکسته بارج و شفقت بدست خواهیم آورد و امیرزاده چون دایم ازین نده کلامی
 داشت نسخ غریمت نموده عهد و پیمان بحسن خان رستوار ساخته از شهر بیرون
 رفتند و شکر فوج رو بایشان آورد و همایون شاه از استماع این خبر منع در کشنا
 و یکانه نهاده چون بشهر بدو آمد انچنان ظلمی بظهور آورد که حجاج نوشیروان
 عادل شد بیهاست بیهاست او بماند نام بدو انمار جوراد در جهان ماند و یکی از
 مظلومان این رباعی در آن وقت گفته است یی ظالم از آه دل شب خیز ترش

و نعل بد نقش شتر آئینه بر سر - مژگان بخون غرزه مظلوم به بین - زان خنجر ابدار
 خون ریز به ترس چون خبر مراجعت هایون شاه بشه زاده حسن خان و امیر زاده
 حبیب رسید طاقت مقاومت در خود مفقود دیده رو بصوب بجایو رسید
 نهادند سراج خان که اخر معظم خان خطاب یافت بخت و تواضع پیش آمده کشش
 بسیار گذرانیده و سکنه خورده ایشان را بجهاد در آورد و شبان شب جمعیت نموده
 بر سر ایشان رحمت و مردم او را شل متفوق شدند حسین خان و میر حبیب ابدار با هم
 هفت مخدص که از بند بر آورد بودند در کوشکی که فرود آورده بودند محاصره نموده
 حسن خان بامان نزد ایشان آمد اما امیر زاده حبیب با اتفاق یاران گفت
 که همه مرک را آماده ایم و مرغ همت با سر بشیان امان فروغی آورد و همانجا طوب
 و الطاف تردد نمود و بتهی اهل خود رسیدند هایون شاه چون حسن خان را دید
 و حضور خود پیش شتر انداخت و سید طاهر شاعر در تاریخ و فاته امیر زاده حبیب تشکیر گفته
 بیت شمعان شهادت یافت در نه حبیب غازی طاب مشواه - روان طاهر
 تاریخ می جست - بر آمد روح پاک نعمت ابد و سید نعمت الله جد بزرگوار
 دوست چنین گویند که سراج خان در مدت قیام بمرض برص مبتلا شد و با جمله
 در سنه خمس و سبعین و ثمانیه ظلم هایون شاه بمرتبه رسید که دست تعوی
 بیحال فرزندان مردم دراز کرد و امیر نفس اماره کردید و گاهی میفرمود که عروس را
 از میان راه گرفته بجرم سرای آدمی آوردند و او را زاله بکارت نموده زن را
 بخانه شوهرش میفرستاد و احیاناً اهل حرم را لعن شئی میکشت و امر انبوی
 از دوستو هم بودند که هرگاه بسلام می رفتند فرزندان را وصیت نموده

در راه می‌خفتند و تشاب و خال که محافظ دربار حرم بود با چند کینه‌دینی
 نموده در شب سبب ششم ذی قعدة سال مذکور مایون شاه را در حرم
 با تشریحت مشغول بود یکی از کینه‌کاران ششی چپ بزرگ بر سر او زد و او را
 بکشد ششهای هزار ساله را بر کرد و ششم درین می‌روزه ایوان ریافت
 بی‌بی را هم بدی باشد مکافات و نظیری شاعر که در زندان با امیر زاد
 حبیب الله می‌بود بحسن سعی ملک یوسف ترک حد اعلای عادل شاه
 خلاصی یافته در تاریخ فوت مایون شاه گوید تاریخ مایون شاه مرد
 و خوش گشت و تعالی الله زهی مرگ مایون جهان بدو و شد تاریخ
 مرگش هم از دو و چوبان آریدیرون لفظ ذوق جهان تاریخ می‌شود
 و مدت ظلم او که با غنای ظالمان سلطنت او سی سال و شش ماه و پنج روز
 بود ذکر سلطان نظام شاه بن مایون شاه بهمنی چون نظام شاه در
 محفل الکی بجای بید نظام خود نشست مذهب قواعد مانی و نشاید موخبا
 مسوئ برای مخدومه چوبان کردید و آن محذره استارعت سمیت بر لب
 سباط عدالت و نصفت کاشته است نظام را از دامن ظلم کوتاه
 کرد و ایند فاما چون بواسطه ظلم مایون شاه خواطر اخته و مخرج بود
 کار سلطنت نظام و انتظام نمی‌یافت درین اثاری او دیر حقیقت حال
 اطلاع یافته با سوار و پیاده بسیار متوجه مخرب بید کردید و بکوه متوازیجا
 گرویی بید رسیدند با وجود بی سامانی نظام شاه هشت ساله را
 داشته و مخرب و آن شدند چون مسافرت کرده ماند امیر زاد و

بن حبیب اند با یکصد ششست سوار مسلح مردان از لشکر نظام شاه جدا
شده پیش قدمه بر مقدمه ای او دیسه که ده هزار پیاده و چهارصد سوار بودند
تا تحت و از صبح وقت استیلا داد مردی مردانگی نمیدادند و آخر الامر نیم
صبح و میرزای بربر چشم غاریان زیده مقدمه او را پس از نجاته لشکر خود
محمول شده و رای او دیسه را چشم تر شده شب کوچ کرده بولایت
خود بازگشت امرا امر اسلم شکر ای تقسیم رسانیده در کابل نظام شاه
مراجعت نمودند و هنوز در بدست از کمر قه بودند که خبر رسید که
سلطان محمود خلجی با غوای نظام الملک عذری متوجه دیار دکن گشته
بکوح متواتر می آید امر نظام شاه برداشت تا به استقبالش کند برآمدند
چون سنی رخ مسافت نماند نظام شاه ده هزار سوار از فوج بهمنیه خود جدا
کرده به انجام آن را بخواججه محمود کیلانی که ملک التجار خطاب داشت
تعلیض نموده فوج همیشه را باده هزار سوار دیگر است به ملک نظام الملک
ترک حواله کرد و خود با دو هزار سوار یکصد و یک سلسله میل در فلات کرا
گرفت و اهتمام فوج بخواججه همان ملک ترک نمود و سی هزار جوان
را بهرامی میرزا محب الله بهر اول دستاد و سلطان محمود خلجی بهشت و
هزار سوار در سه فوج تعیین فرموده متوجه کرا که قتال کردید بعد از تقابل
ملک التجار پیش دستی نموده بر همیشه خلجی تا تحت مهابت خان حاکم حیدر
و ملک طاهر الملک وزیر که سردار همیشه بودند در میان نغفل رسیدند
عظیم ریشکرمند و افتاد چنانچه دو گروه تعاقب کرده اردوی خلجی

انبساط بر دند و درین وقت که مردم نبارج مشغول بودند سلطان محمود
 ظلمی با دوازده هزار سوار از عقب موج نظام شاه طاهر شد و آنچه از جهان
 که همه موج قلب بود قلبی نموده غمان سلطان را گرفته متوجه بدر کرد و دید با
 وجودی که ملک انبار فتح کرده بود بر شک نظام شاه شکست افتاد و مرد
 که نبارج آمد و مشغول بودند با مخالفین شدند و کشته گردیدند بعد ازین ملک جهان
 از کرد و خرد و آنچه جهان ملاحظه نموده مر است قلم بدر را بگوغان داد و خود نظم
 شاه را برداشت و بغیر از آباد رفت و سلطان محمود تا در وازه بدر تعاقب نمود
 بیرون تلمه انبساط داد و بیابان اسباب تسخیر قلم و اسباب ان
 مشغول شد اما نظام شاه در آن زمان که بجناب میرت حقیقت واقعه
 را در صحیفه حسن قوم نموده بخدمت سلطان محمود کجراتی دستاورد
 و چون در واز آباد نقش خود درست کرد و مردم کر نجه بر وجه شدیدا
 کناش کرد و دوازده که بار بر شک محمود ظلمی خاک نماینده اخراج
 جهان عرض نمود که مناسب آنست با شاه چون تود بسیار نموده اند و
 شوند بنده با شکرتا زه خود متعهد خاک او میثوم و با شاه تسبیل نمود
 و آنچه را با لشکرا بنوه بدیع سلطان محمود ظلمی روانه ساخت متعارف انجا
 خبر رسید که سلطان محمود کجراتی بسر حد کن بایست تا دوازده سوار بسر حد کن
 مبد در سید سلطان محمود ظلمی در خود ناب مقاومت معقود یافته گشته
 مردم روز براه کوند واره خود را میند و رسانند و آنچه جهان سه جهان
 تعاقب نموده باز گشت و در زمان مراجعت چون راه کوند واره قلب بود

کوندان در منترلی دست اندازی میکردند و بواسطه کم آبی حین نزار جاندا
ملاک شده بودند چنانکه حکایت کنند در اول منترل قریب شش هزار نفر از
آبی ملاک شدند و بهای کاسه آب و تنگه نایت منتهی بحیوان در سل
سلطان محمود خلجی بیرون از صلاح و سداد بوده ازین حرکت نشان
خبر داد بار و شامیت نینجه دیگر نایت بیت شاخ خیابان نشان که سعاد
دید ثمره تخمی چنان کار که بتوالتش دودید چون بصحرای بدر راجه کوندوا
را که خدمتهای شایسته بقید مسایده بود بی کناه گشت و در سبیل
و ثمانه سلطان محمود خلجی بوند نزار سوار بقصد لشکر دکن از منته سوری کرد
نظام شاه باستعداد جنگ رانده از سلطان محمود کجراتی مدد خواست
چون سلطان محمود خلجی بصر حد دولت آباد رسید نهیایان خبر آوردند که سلطان
محمود کجراتی میر سه شکر منته همراه کدشت کجانب مالکند و روت و از راه
کوند واره بمنه و مراجعت نمود نظام شاه مکتوب محفوی را بدای شکر و مجا
محمود شامی نوشت فرستاد و سلطان از راه برشته بنبله احمد آباد رست
و در ماه ذی قعدة سال مذکور نظام شاه مریض گردید و بهمان بیماری
بجوار باری انقضا نمود بیت در خاک بخت آن کل دولت که با ملک
ما بصد نزار نازیر و در در بر شش و صد و ست سلطنتش کیان و یازده ماه
ده روز بود ذکر محمد شاه بن مایون شاه بهمنی حوین محمد شاه بن مایون
شاه در ده سالگی ربنه امالت قرار گرفت با وجود ضعف سن در لوازم عدل
انصاف کردی و در مدت دمان و ای او کا و خلایق در محصل امن و امان

اسوده بودند مشنوی قیومی که او بتال خواهد خدای پدید خسروی عادل شکر
 و در امور جهان بینی با بر باب دول طریق مشورت سلوک میداشت و چون بر
 صوری بزرگی معنوی جمع شد خود را محمد شاه شکری خطاب داد و هم
 دولت بر صحیفه فاطمه شش نقش می بست آن اصواب است و به تبیین
 لهذا النظام مملکت و انبیام اسباب حسمت در ایام دولت او بر تیره سید
 مزیدی بران متصور نباشد نزار غلام ترک در سلاک عبودیت منسلک گردانند
 که باین قوم را بر انتب بند و مناسب از حیند رسانند از انجمله عماد الملک
 کاویل و نظام الملک اخیر و خداوند خان را با مهور از اطفال داد و اول
 سلاطین سابق در قح متلای مجرد از اظهار طاعت و انقیاد و از اسلحه
 پدایا اکتفا میکرد ملک تمام توجه بران منبند و منیر مود که متلای حضیه در
 تصرف آید و فی الحقیقه منشور سلطنت طبقه بهمینه نام می او ختم شد و منته
 و استوایی که در زمان سلطان نظام شاه و سالیون شاه مملکت راه یاقه بود
 بعرض که محمد شاه آرام گرفت و در امور سلطنت و مملکت سر جابر بنی و متور
 راه یاقه بود بتوجه او صلاح پذیرفت و بعد نظام احوال مملکت و احیای مملکت
 ارکان دولت ملک شد و خواه جهان را که در واقع سلطان محمود طلی در سرب
 بنیان دولت این دومان نموده و با وجود آن دست تصرف و تعدد در خراب
 دار کرده بود در پیش و در تخته بقبل رسانید ملک نظام الملک حاکم جنبه را
 خلعت خاص داده به تنجیر تسلیم که هر که تعلق حکام منند و داشت نامزد کرد
 ملک نظام الملک بعد استعدا لشکر با مردم بسیار قطع منازل و مرغل

برکنار دریایی که در نواحی قلعه است منزل گرفت لکرمند و از قلعه براه خنک
انداخته و کرخیه قلعه درآمدند و سپاهیان نظام الملک تا دروازه قلعه بقا
موندند اهل قلعه رشوکت نظام الملک اطلاع یافتند اما آنجا استند نظام الملک
مردم را امان داده از قلعه دور و دور کرده و هر واحدی را بدست خود بمانند
اشنا شخصی بعد از گرفتن این جنس بر نظام الملک نهاده و او را شمشیر ساخت و بجا
و دریاخان که ارشد اولاد او بودند بخت سازه دار جمیع مردم قلعه را بکشتند
یکی از معتمدان خود را در قلعه گذاشت بغش پیرا گرفته متوجه ملازمت محمد شاه گردید
بعد از استبعاد خدمت منصب او قطع پذیرایان سلم شد بعد از حجب
ملک التجار را خلوت و کمر مرصع داده با اتفاق بعضی امرا به تنجیر و لایت ری
شکر و کوکی رخصت داد و ملک التجار چون بقصبه کولابور رسید سید سعد خان با
جمیعت خود از حیره کشور خان از کله و و دایل آمده ملحق شدند و با اتفاق از آنجا
کوچ موده چون بسرنکی لگینه که در حصانت و ارتفاع مینا به است که نزدیک
مستقله کتای هوای تنجیر آن ز سینه منزل گرفتند خیلی صعب واقع شد
و منمردان کرخیه قلعه درآمدند مدت پنج ماه دریای مستقله توقف افتاد و چون
موسم ربیعت درآمد امرا با استصواب یکدیگر کولابور را محبت نمودند
و بعد وصول کولابور بر توالیفات بر تنجیر قلعه زکیمه انداخته در اندک مدت
بدست آوردند چون ربیعت آخر رسید باز قلعه متوجه کوشمال ری شدند
و چون بقلعه باطل رسیدند خنک انداخته در صد مایلی قلعه واقع نمودند و
بسیار کشته شدند و چند سردار بدست افتاد و چون غلبه و شوکت ملک التجار

معلوم شد رای سنکر جمعی از موثمنان راه زدکاب ملک التجار و شاه
 التماس نمود که از تعمیرات او بکند رند و بکند که بکند تسلیم نماید ملک التجار
 تعمیرات او کند شایسته قلع و معبدان خود سپردن و برون لایق انفراد که بکند
 رای سنکر دو و ما نماید نخواه نموده از انجا بلا توقف احوال صوب خیره
 کوه که بندر شهر و بجا بکند است غارم کردید از راه دریای میزند بیت جها
 مملو و مشحون از مردم جنگی نیز رای ساخت و در مدت قلیل جزیره را بر سر
 در آوردند و چون با غنایم و قنوطات بدار السلطنت رسید و خدمات و
 مقبول سلطان اقامه و زمام حمل و عقد بید افتد او سپهر اعظم مایه و خواجه
 جهان خطاب یافته چون اوج محمد شاه لشکری بهر جا که رفت کلمات
 و مکرر شنیده بود که در ولا جنباب سگ دالی قلع و معبدان الماس شنیده
 عادنخان را با تقاضای جمعی از امر اخلاص خاص مکرر مرصع داده خصم سر مود
 عادنخان اصلاح امر و قنوت سلو بر اگر را محاصره نمود و جوانان کار طلب مرور و
 پیش رده ستیزه نامی نمودند و بیکه رای عاجز شده امان خواست عادنخان
 قلم معمر بر صحیفه اعمال او کشید از قلع و معبدان خود سپرد
 متوجه دار السلطنت کردید و محمد شاه لشکری آن ولایت را با قلع و معبدان
 داشت بعد از مدت ملک التجار خواجه جهان گفت که بر کیه قدیم جاده اطراف
 بیرون هند و لشکری عظیم بهر ساینده متوجه بندر کوده شده سلطان متوجه
 شده و تسلو بر کیه را محاصره کرد و این تسلو در اسحکام مرتبه است که خیال تجار
 بخاطر بیسج قلع و معبدان نسیه و از اساس ناکنوده بکند شده عمارت

کرده اند و عرض منسکی سه درع و غلطش یک درع است در ارتفاع دیوار
سی درع و عرض خندق چهل درع با بجهای رای یک کیه باشد نزار سوار مردانه
قتال و جبال بود و محمد شاه لشکری هربس داخل و خارج است و دیوار
دیگر بر دور آن عمارت کرده مر حله با منمت نمود و در روز مر حله با پیش منبت
ما که حندق انجمن و خاشاک ری کرده مر حله با دیوار است و ساندند
کار قح با مرد و زودا انجمن کیه از غایت خبر و در ماند کی و کیلی در شاه
قرار دو و انجمنی مال کداری داد محمد شاه لشکری منتم عفو بر بقضات او کشیده
و اما ن داده و او را از است و او آورده و آن حد و در انجمن جهان سپرده
مراجعت کرده و در سنه ثمان و سبعین و ثمانیا به خبر رسید که رای او دیده از
ولایت خود جمعیت یار و در ولایت دکن در آمده و چندین مواضع و تاراج
نموده باز بولایت خود رفت محمد شاه ماک نظام الملک را با اسکران و تبار
و کوکشان رای او دیده است و بعد از چند روز خبر دکر رسید که نظام الملک
از رای او دیده که نخته کجاست زیرا بر رفت درین مرتبه سلطان را عرض
در حرکت آمده خود از شهر رانده بکوح متواتر متوجه صوب احمدی دید
و چون احمدی رسید و رسید خواجه جهان در خدمت شاه آمده محمود شاه که
خود با بیست نزار سوار تنجانی بطریق انجمن کجاست احمدی ای می شد چون
زد یک با انجمن رسید بی بزرگ که عرض آن بیخبر منجاست پیش آمد محمد شاه
بی اختیار غمان کشیده رای او دیده در نظر آب هفت پیاده و پاینده
نخیر میل و داده بود و بعد از آنکه دانست که محمد شاه لشکری خود آمده رای

را که یکی از امراء معتبر او بود در قلعہ راجہ مہدزی گذاشتہ راہ فرار پیش گرفت
 سلطان روز دیگر دریاخان را متعاقب او بسہ نامزد کردہ بردور
 قلعہ راجہ مہدزی فرود آمد و بہت سد داخل و خارج دیواری
 و کرد و در قلعہ کشیدہ مرہلہا قسمت نمودہ بساطہ طرح انداخت
 و بعد از چہار ماہ چون عمارت سا باط اتمام یافت و مردم شکر
 او بر اہل قلعہ سرکوب شدند را بیان ہلاکت خود را بین الیقین
 معاینہ نمود و بجنہ وزاری بزہنہار خواستہ قلعہ سپرد و یک
 بزنجیر نیل کہ در قلعہ شمش کردہ داخل نوکران شد محمد شہری
 صمان قلعہ و نواحی او را بجاگیرش مقرر داشتہ مراجعت کرد
 و جمعی را کہ درین یورش تردد ہا کردہ بودند بہ مراتب بلند
 مناصب ارجمند رسانیدہ و روایت طبقات بہادری
 آنست کہ قلعہ راجہ مہدزی فتح شد اما رای اول شمش
 دادہ محمد شہری را از سر خود واکرد و هنوز خماری شکر
 کشی از سر سلطان فرستہ بود کہ خبر آمد کہ باز مردم او بسہ
 پارہ از مواضع و پیرکناات را تاختہ قلعہ بکر را بکرد فریب
 متصرف شدند محمد شاہ در ساعتی کہ مختار بنجان بود از نواحی
 شہر بکوج متواتر عازم بلاد تنک گشت و رفتہ قلعہ کندار
 محاصرہ نمود و تہانہ و اراجبا بعد از عجنہ وزاری بزہنہار دادہ
 قلعہ را سپرد و سلطان از انجا تماشای دریاستونہا بہ

در بر سنگه رای گردید و بعد از تفرج دریا از بر سنگه رای پیش
گرفته روانه دارالسلطنت شد و در آن حدود قسعه مرتفع تین
در عرض یک ماه جهت تهانه داران عمارت فرمود و در زمان
مراجعت در سنه تسع و سبعین و ثمانیة وزیر گفتند که در حوالی
تلک شهر بست مسجون کنجی مملو از زر و جواهر و کی از معایه
بزرگ نمود است و از نیل واره ده روز راه است
محمدشکری هزار کس انتخاب نموده بطریق یغار متوجه کنجی
گردید و چون بشهر درآمد چهل سوار بخدمت او بودند
و سپاهیان جلور نیز بشهر درآمد تمام شهر را بغارة
بردند و ده ساله روز انجا توقف نموده بدارالسلطنت
مراجعت کردند و در سنه سبع و ثمانین و ثمانیة در کوکله
بعضی اهل غرض گفتند که آمدن ادویه بولایت محروسه
بطلب و تحریک ملک التجار خواجه جهان بود و برونق و بوی
خود بمهر خواجه جهان ظاهر ساختند که بادولت نوشته بود
و فی الحقیقه پاره زر بمهر دار خواجه جهان داده نشان
مهر بر کاغذ سفیدی از و گرفته بودند و بران کاغذ این مضمون
نوشته بنظر در آوردند چون کس بطلب خواجه رفت هر چند
غلامان بخواجه گفتند که از دولت خواجه هزار اسپ در طلب
موجود است و ده هزار غلام ترک بر دربار حاضر مناسب

آنست که خواجه مستوجه کجرات شوند خواجه فرمود که از من جیم
 صادر شده که بکریزم و امید است که حق از باطل و راست
 از دروغ جدا شود و چون دست اجل گریبان خواجه
 ساده دل را گرفته بخدمت محمود شگری آورد همان نوشته
 با و نموده بی آنکه در مقام تحقیق شود سیوم صفر سال مذکور خواجه را
 بقتل آورده عاشر حمید اومات شهید رحمت الله علیه خواجه
 جهان خواجه محمود کیلانی است که از افاضل وقت کمالات
 بکته امتیاز تمام داشت و کتابی مادر در انشا نوشته و مکتوباتی
 که با کابر و اعاظم رنانه فرستاده جمع آن را ریاض الانشا نام نهاده
 هم وقت با افاضل عصر خود بخراسان و عراق و عرب و بم
 تحفه و هدیه میفرستاد و اظهار نیاز و ارادت خصوصاً بحضرت
 مولانا عبده الرحمن جامی قدس سره مکاتبت می فرستاد و
 اظهار نیاز و ارادت میکرد و حضرت مخدوم نیر نظر بر عقیده
 و اخلاص او فرموده مفاوضات می فرستادند که در انشا
 ایشان موجود است و در میان قصاید دیوان قصیده
 است که مخصوص بنام خواجه فرموده اند که مطلعش اینست
 بیت مر جیای قاصد ملک معالی مر جیای الصلا کز جان و
 دل نزل تو کردم الصلا و در آنجا فرموده اند که هم جهان را
 خواجه هم فقر را و بیاجه قلت سرا بفقر الکن تحت رستار الغنا

و در غزل فرموده اند جامی اشعار دلاویز جنسی است لطیف بود از
 حسن او و لطف معانی تبارش همراه قافله هند روان کن که رسد
 شرف مهر قبول از ملک التبارش همراه قافله هند روان کن که رسد
 القصه کشتن خوابه مظلوم بر محمد شکر شوم آمد و بعد از چند روز
 بیمار شد و شرف جهان طبیب هر چند علاج نمود فایده نکرد و در
 غره ربیع الاول رحلت کرد مدت سلطنت او نوزده سال
 و چهار ماه و پانزده روز بود ذکر شهاب الدین محمود شاه
 بن محمد شاه شکر سلطان شهاب الدین محمود شاه که خلف
 صدق سلطان محمد شکر است بعد از فوت پدر بر سر حکومت
 نیکه زد و کوبید بخودت فهم و همت بلند و دیگر کمالات از
 سلاطین بهمنیه امتیاز داشت چون امر حکومت ستفانت
 گرفت امر وزارت بملک قیام الملک ترک و نظام الملک مفوض
 گردید و یکن چون امر ترک بسیار بودند جانب ملک قیام
 الملک رجحان داشت ازین رهگذر آنشکده حد نظام الملک
 و سایر امراء هند همواره مشتغول می بود در آخر بسی اکابر و اشرف
 میان یکدیگر عیب داشت بایمان غلظت موکد کردند ایند نظام الملک
 عذار رشته غلق بردست گرفته قیام الملک ترک ساده لوح را
 غافل ساخته روزی در میان آورد که عادل خان و دریا خان و
 ملو خان و بعضی دیگر میخوانند که مرض شده بتها نهی خود برند فاما

بواسطه ملاحظه که از امر ترک در خاطر ایشان قرار گرفته نمیتوانند بدین
 آمد اگر صلاح باشد روز رخصت این کرده امر ترک در منازل
 خود باشند قیام الملک قبول این امر نمود روز ذکر دریا
 خان و عادل خان و سایر خوانین بالشکریان خود مستعد شده
 بقسمه در آمدند فریاد الملک ترک کونوال بملک قیام
 الملک خبر فرستاد که امر بقصد عذار اولاً فریاد الملک کونوال
 را بدست آورده ملک قیام الملک را شهید کردند و بقیه
 امراء ترک را در منازل فرو گرفته بلیک را بیرون آورده
 میکشند و بعد از کشته شدن قیام الملک ملک نظام الملک
 و ملک عماد الملک امر وزارت را از پیش خود گرفته مهات را
 با اتفاق ملکه جهان و والده سلطان محمود شاه می برداشتند
 و کونوال دار السلطنت را بملک برید که عیلام ترک سلطان
 محمود شاه بود تفویض نمودند چون مدتی برین منوال گذشت
 روزی دلاور خان حبشی بخدمت محمود شاه بود تفویض
 نمودند در خلوت معروض داشت که ملک نظام الملک
 و عماد الملک هنوز سلطان را خود تصور مینمایند و کار و بار را
 از پیش خود گرفته اند و از سلطان قتل برد و وزیر حاصل
 کرده متهمین وقت می بود اتفاقاً حبشی برد و وزیر جهت انجام
 بعضی امور ملکی بخدمت ملکه جهان رفته بودند و در دولت

خانه وقت بر آمدن دلاور خان بایک نفر دگر راه راه بر هر دو
وزیر بست و بر هر دو شمشیر بازی میبارتی تمام داشتند
بروز باز و از پیش او بدر رفتند و در شب ملک برید را حاضر
ساختند که دلاور خان قصه کشتن او هم وار و علی الصبح
بر دو وزیر بیرون آمده بکد بکیر او و داع نموده ملک نظام الملک
به خبر و ملک بکاوایل رفتند و اطراف قطع خود را تصرف
شده بمانجا توقف نمودند و از شنیدن این خبر جمع امراض متفق
شدند و فتوری عظیم در کار محمود شاه راه یافت چنانچه رفته
رفته ملک برید و براه کاکا المحبوس میداشت و دست تصرف
وی کوتاه شد و مردم شهر بروی خروج کردند و در شب بستیم
ذی القعدة الحرام سنه انبی و تسعین و ثمان مایه جمعی کافر نعمت
تمام اهل قسعه از فیلبان و باجیان و کوتوال و پرده داران
با خود موافق ساختند که سلطان خویش عذر کنند و
ندانند انرا که است حفظ الهی لکاهبان از سپهر
کردش نیابد بروکنند در ان هنگام محمود شاه بساط نشاط
عیش گسترده بود که غوغاء اعظم از قسعه برخاست
و تمام مردم عراق کمر فتنه متوجه دارالاماره کردند و فیلبان
فیلبان را راست کرده روان شدند چون پرده داران
با خود متفق ساخته بودند در میدان بهادرت در آمده

خود را سپرد و کردند و از آن جهت غریز خان نو جوان که بمنزله شحات
و شهاب است موصوف بود و جهان غریز خود را با چهار ترک فدا و او کرد ^{سلطان}

مجموع فرصت یافته خود را پیام شاه برج رسانید و حرم سرا و شاه

برج و نام قلعه بدست مفسدان افتاده بود و در و از آن محکم کردند تا مهول

خواهان و دولت خوانان نتوانند بقلعه درآمد بعضی از سپاهیان از

راه خندق برسیمان بالا شاه برج رفتند و بزخم تیر جان کداز مفسدان

از حویلی شاه برج بر آوردند و گروهی التشن بکمر زدند و نسلان

کر خینه از قلعه بر آمدند چون قلعه از زلزله و آشوب مفسدان خالی شده

فرمود تا جهانگیر خان که نظام الملک باشد و در و از قلعه ^{فقط} را محاصره

نماید و خان جهان بر آمده با مردم خود از از شهر الکاه دارد و چون
نیم شب بگذشت و ماه طالع شد سپاه از هر طرف آمده و محاصره

شاه برج جمع شدند فرمود تا اسببان تازی نژاد که در اصطبل خاصه پرورش
یافته بودند به مردم تقسیم نمایند و سوار شده و بار را زرد و زکار آن تیره بختان

بر آورد و بطول صبح سعاده بعضی خود را در خندق انداخته خورد و شکستند

و بعضی را غلف شمشیر شدند و گرویی در سوش خانه محفی گشتند که پس از دو

روز بر آورده سحر ابرسانیدند و در تارخ مسطور است که روزی قاصد

از نزد عادل خان رسیده عرضه داشت گذر ایند مضمون

آنکه امر این صوبه با غواهی و دستور الملک علی بنی و عصیان

بر افراشته اند و بنده با اتفاق فخر الملک یکمکه بفرد دولت آن خدایند

کار نموده جمعیت آن گروه را متفرق ساخته بودند اما الامان سمیع

مسموع میشود که باز جمعیت نموده اند و عزیز الملک بان

طایفه موافق شده است ندارند در سر بجز سرکشی

روانیت لالاکرکشی بپرد استلح این خبر با برای موافق مان دستاورد که با تقاضای
متوجه کوشمال آن کرده بی عاقبت شوند خود بایک نر از نر غلام ترک جناح استلح
عازم گردید و در سر منزل امر الله بخشیدند و چون در جوار را چمنندری رسیدند
و بیکر سرانجام منیمه بعبانخان اتمام مسیر ملک مملکت حواله و موده متوجه
جنگاه گردید و آن کرده بی عاقبت نیز در برابر آن صفا استند عاوانان که
سر دار منیمه بود تردد و مرداکی موده یا غیاث شکست داد و دستور المملکت که را
سیس مصلان بود رنده به دست افتاد و مبارزان مالاک که تعاقب نموده گشته
آن سید و نمان از جنگا ملک انداختند و بعضی دم نمجانی مشقت تمام برین
بروند چون محمود شاه یقین و میر فزی از خوابگاه مابرد و رسید به نمانی و گمان
از جرم و بعضی است دستور المملکت که قبالات ماسه سر داشت در گذشته
اموال او سرجه بکار آورده بودند و سپس نمانید و منصب قدیم بود مقرر داشته
در انجام مصالح ملکی بصلاح و استصواب امر موده بیکر که آمد بعد از خستید و
خبر آمد که گردی از کرکچکان در فتنه شکر متحصن شده اند محمود شاه با تقاضای دیو
کبوج متواثر قندهار محاصره نمود و جوانان کار طلب در صدمه اولی حصار افتاد
و مردم فتنه را بحصار بالا کشیدند و چون در خود طاقت مقاومت نداشتند
زهار خواست قلع را تسلیم نمودند و محمود شاه یکی از معتدیان خود را در فتنه
بشهر پیدمراجعت کرد و بر رسم لاطین سابق طغبات کار و اشراف انعام خود
بهره مند گردانید و در سست و تسخیر و نمانا به صاحب در کیلانی که یکی از نوکران
خواجه محمود خواجه چلبان بود تهنانه داری با و تعلیم داشت غبار فتنه انجست و بعضی

۲۸
ریکبات را متصرف شده بندرو ابل را بدست آورد و هجرات صحاحه دست
نقدی بلاد کجرات دراز کرده و راه مسدود گردید و اتفاقاً هجرات سلطان محمود
کجراتی بدست او افتاد و سرجه در هجرات بود و تجارت برده مردم سلطان
محمود را مقید کرد و روایتی آنکه چون بخار و مکرودین بخارا و بکباد و کیلائی سگات
موندند سلطان محمود کمال خان و صف خان را با جمعی از لشکر راه دریا و
براه خشکی ستاده تا کشتی عمراورد در کرباب ملاک اندازند کمال خان و صف خان
چون یک آب پیدا کردند و زمام حشمتیار با و افتاد و با و مخالفت تهای
ایشان را از محمد کرد و روانه داشت بهادر کن ستاده آنها را طاعت نمود
کمال خان و صف خان چون با جمعی تسلیل و بیوستند فی العوخیان غدر
کرد و خوابتیم در پیوست چندان خون آب بهم سخت که آب شکل
مذاب رسیده و آخر الامر کمال خان و صف خان مجروح و ستمگر شدند و ایشان
بابل ستاده و چون این خبر سلطان محمود رسید ملک قوام الملک را
با پنجاه هزار سوار بیک او نامزد کرد ملک قوام الملک چون به بابل رسید
مقام نفیس آنها درآمد و آخر طاعت شد که تا پاره و کن با پیمان نشود و قسرت
نار علیه خیز موضع متمردان را ناخته آنها با بلغاریه بر گاه آمد تا حقیقت حال معلوم
نموده رخصت در آمد و چون بابل رسید و کمال خان و صف خان محمود کجراتی از ایشان
جلی کتوبی به محمود شاه دستا و مضمون آنکه عمرت که سلسله محبت نمود
بین کاجنبن میوه که کشت این نسبت شریعه بطرین بطرین بوارت رسیده
از بجانب در ادای حقوق و قصیری قده خیابان سلطان محمود علوی و کن از سلطان

مرحوم نظام شاه که زنده بود و اگر این جانب با جنود و عساکر آمد و میکرد ملک
 دست زنده بود و درین ایام مسموع شده که بهادر کیلانی ضابط بنده و ابل مست
 جهاز از سرکار خاصه و تجار که مشغول بکوبه و مروارید و امول و انمشه بود و بجات
 برده و دولیت جهاز و دیگر بهایم دست داده و آن یار را ناخته مساجد معابد
 سوخته است چون اینجانب پس نسبت اعلام مقیم داشت و میداد حکم
 عقل واجب نمود که این واقعه را اعلام نماید اگر آن نور صدقیه علامت بیع او
 مشوجه نشود از اینجانب او را جنان کوشمالی خواهد رسید که مقصد آن دیگر اعتبار گیر
 محمود شاه ایلچی را دلاسا نموده امرای موافق را طلبیه گفت ادای حق محسن
 بر همه کس خصوصاً بر سلاطین واجبست و مهند سلطان محمود کجراتی بادشاه
 باشکوک است و از و منصرف نمایند یا بر متصونه چون از بهادر کیلانی بی
 واقع شده صلاح آن است که امر است حد و سکر نموده بدین او مشوجه شود
 حسب الصلاح امر و مانی به بعباد در دستاده نقل نوشت تسلطان محمود
 کجراتی را ارسال داشت و اعلام کرد اینچو در جهازات مذکور بوده بدرگاه
 دستند و جهازات را بره در یارای سار و دو کمان خان و صعه خان و سایر
 متعلقان سلطانی را همراه اموال مخصوصه و مستند این ابیات نیز علمی نمود و متوجه
 چراپایه خود نداری نگاه مکن چهره بخت خود را سیاه مندر پانده خود
 که اقی بجایه بلاست مکنون جاسوسان بعباد از چون خبر آوردند که خدمتکاران
 سلطان محمود شاه برین مصنون مان می آورد بره داران خود نوشت که او را کشته
 که در قتل مرج پیش آید و در بان جرات بلاف و کراف کشته شده جواب با صواب نوشت

و متا و چون جرات و جبارت بهادر در جواب ناصواب و سلطان محمود
شاه رسید بصلح و استصواب اما بکوی متواتر بدفع او منوجه شد و بعد از
مرحل قلعہ سیر که بهادر در استحکام آن کوشید سوار و پیاده بسیار انجا گذاشتند
بود اهل قلعہ از مشاهده کثرت لشکر و افزونی سپاه و شدت سلطان محمود شاه روی
او بار بصوب گزید نهادند و سلطان دوسه روز انجا حبس ضبط مہمات و اموال تو
منو و قلعہ بوی کل که بهادر انجا متحصن شده بود منوجه گشت و منور افواج قلعہ
بود که بهادر در قلعہ گذاشته کر بخت داری انجا بلا زست آمده داخل دو توجہ ان
شد و چون بهادر ازین قلعہ کر بخت در واران قلعہ متحصن شدند را
امرا بر تخر قلعہ ج تعین یافت و محمود شاه را برداشته متوجه آمد و گشتند
بعد وصول آن ناحیہ ضابط آن دیار کوکام دم بهادر شد و قلعہ امضیو
ساختند و از راه مقابلہ و مقابلہ پیش آمده افواج محمود شاهی اطراف
جانب قلعہ او و کر قلعہ دست بر گشادند و جمعی که بهوای مبارزت از قلعہ
آمده بودند خون آنہا نجا ک مذلت آمیختہ شد و بیری ضابط اینبار که اسیر
معدن بود مقتول گشت و جمعی کر بخت چون بار بسوخ درآمدند محمود شاه
و امرا حبان صلاح دیدند کہ مرطبای منت منو و از اطراف قلعہ قلعہ و در
نائب قلعہ نخبہ و و آید و از بی ابی ایشان مناصل شوند و زبون کردند و
مخافہی مہرج قلعہ را بیرون برج سازند ضابط قلعہ چون دید کہ راه را
مسدود کرد دید از راه غر در آمده امان طلبید سلطان با تہاسس امرا و اہل
دادہ لشکر بان بہادر انجرا ساخت کہ مرکہ نو کر شود و دیوانیان غلام و

علوه و جایگزین شد و هر که زود بجا در رود راه داران متعرض اسباب و شایسته
 او هیچ وجه نشوند و از جانب قلعه مرج خاطر جمع کرده متوجه مویب کوه
 گردید و چون مویب کوه رسید تبارخ نسبت و هتتم شهر رجب المرجب
 تسبیح و تسبیح و ثمان نامه محمود شاه را پسری متولد شده سلطان محمود شاه بکسر آن
 این مویب عظیم دست بزل و عطا کشوده و تاج احمد شاهی بر وی فرو
 خود نهاده با محمد شاه موسوم گردانید و چون خبر فتح قلعه مرج و توجیه سلطان
 بصوب کله و دابل کوبش نهاد رسید مضیق خجسته و نکسای بکسر افتاد
 و حیران ماند و دانست که از پذیرار کتاب امر خطیر نموده بر طرف کنگار
 کرد راه و ارسه و دیده از راه محبت فراری در آید خواجه نعمت الله تبریزی را بخدمت
 خواند و امرای سلطان محمود در ستاده درخواست کنایان خود نمود و سلطان
 محمود بالتامس ملازمان خود قلم معصوم بر جرایم بباد کیلانی کشیده از نقصان او
 در گذشت و فرمود که اگر بباد در نجدها مشقت مآفته مقدری بدیوان آورد
 بلا که از تصرف او رانده باز با و مقرر داریم خواجه نعمت الله تبریزی بباد
 نوشت که بر نودی متوجه گردد که مهم تو درجه قبول یافت چون مکتوب
 خواجه با و رسید باز از غرور و بیضیه عجب غرور بر سر او نهاده و
 آب روی که از غم و مویب هم رسید بود بر خاک بنیدار رخت امرا
 محمود شاه را برداشت بصوب قلعه جایگزین متوجه شدند و چون کنگار
 کل هر رسید مورچه باران متامت کرده قلعه را محاصره کردند و وقتی که بصبح
 نقاب تیر کون از رخ کردن برداشت با سلطان تمام شکر یکبار جلوه

بجانب در آمدند و مر که بعضی بار زت از قلعه را بد علف شیشه کردند و چون
و شکوه امواج محمود شاه در دل مخالفان جا گرفت و شب در آمد با غیا
عنایتی با سگ از دست داده و از پیش گرفتند و شب امت این گروه
کاهر بغارت رفت و از استماع اینیر ملک شمس الدین طارمی تهانه
مصطفی با و با تقای اهل این محمود شاه را دید و دوسه فرجهت از حکام
انخدود در قصبه کلهر توقف نموده متوجه کلاپور کردند و چون موضع سلاسه
خبر آوردند که بهادر از قتل نوباله و د آمده بجانب کلاپور رفته و در طلب
گروبی را بخو و یار ساخته مستعدان جدال است و بجهت وصول آن خبر
بکوه متواتر چون بجای کولاپور رسید که کثرت گریان بهادر از وجود شده و بعد
محمود شاه آمدند و بهادر در نجات خود را بگوشت شهید محمود شاه به تصویب امرا
ملک فخر الملک را حسب انجام قتل نوباله و ضبط نواحی مستاده دار
که موسم ربیعت را در کولاپور گذرانده تا شجره تفاح درخت خلافت
اینج بر افتد و بهادر چون باین را ده اطلاع یافت حتم اهل او خیره گشت و از
اوج استکبار و خفیه اقتدار قناد باز بوسید و بخواه نعمت الله بنی عتی
و مستاده الناس نمود که قولنامه مصحوب و زرا و ستند از سر اطمینان
عازم حضور گردد و بقیة العمر از حاده اخلاص تجا و تمایه محمود شاه جهت
سیکس نایه منت ممتلئ را قبول نموده قولنامه مستاده نعمت الله
باز الناس نمود که اگر شرف العمل العلماء در حساب قاضی زین الدین حسن میرزا
بروند موجب نانی اطمینان بهادر و حشی خواهد گردید سرمود که خادیم تیر

با وزیر اسماه بروند و زرا و شرفا چون تیب بهادر رسیدند و در پای
 میان جایل بود او را خواجه مجدالدین رت سدا لطاف سلطان آمدن و زرا
 بیان نمودند باز برای او برگشت و تیره بختی گذاشت که قدم توفیق بر طریق صواب
 استوار دارد و در دو خواجه آمده که بخت با چراغ اکت است خدمت خان که زمام
 مام در دست یار او بود با بقا و قطب خان از آب عبور نموده نزد بهادر
 و آنچه لازم نصیحت بود بتقدیر رسانید بهادر مقدم خوانین را توفیق عظیم بکرم
 نمود و اما چون دل و سیاه بود اصلا بمقتله نصیحت یک نشد و چون بر
 آمدند محمد و ماعظم صدر جهان و قاضی بن الدین حسن دست نصیحت را از رویا
 نداشتند چون صد و سیخ از راه حور بود و در پیش مساعت نمود و در جمع
 مشغول شکرت اگر محمود شاه بصوب قلع مرج متوجه شود بنده انجام دهد
 ملازمت نماید و بعد از مراجعت زرا سلطان ملک فخر الدین فخر الملک
 از تلونباله طلب داشت و ما بتصواب امر او را بخلعت خام فکرم صبح
 داده بدع بهادر و ستاد ملک فخر الملک کجوج متواتر عازم گردید
 بجوار بهادر رسید روز دیگر کجوج را راستی روانه شد بهادر را غایت محزون
 و استکبار استقبال نموده شروع در مرداکنی نمود تا گاه تیری از شصت
 کتادیا و سه پیلوی و سیصد زین خان بغرب سنان بزه خون نشان او را از خانه
 زین بر زمین انداخت و سر پرورد او را بریده بخدمت محمود شاه دست داد
 ازین فتح که بخت بفرمان فخر الدین بن زین خان طهویا و دست عشرت و خوشنما
 نجاس عام شامل گردید و در زمان مراجعت فخر الملک جمیع امر او را شکر یا

و هشتم استقبال فرستاده خواج جهان خطابش داد و هم در آن مجلس خلعت غلامی
که مرصع و اسب تازی یکت بخیر میل نمود و وزیر خان اسبان سب و اسبها
که تنگیش آورده بود غنایت نمود و بعد از منج بدو سه روز در قتلخانه
و از آنجا ملک عین الملک را بجزیره دستا و از آنجا بفرستاده شد و هو
و اسباب او را دست و ملک سعید بها در راه همراه آورد و از اسباب
اموال بها در بنجاه بخیر میل و سیصد سب عربی و نقد و جنس بسیار از نظر که
چون سیما اخلاص در ناصیه ملک سعید هویدا بود و در همان مجلس شهاب
بها در ملک عین الملک تقویض نموده مراجعت کرد و چون بقصر بجا
رسید در باغی که خواج فخر الملک احداث نموده بود و دو دایره دو سه
بعیش و کافران که را بنده خواج رتخت و نفایس و اخبار اسبان عربی
مقدار که در حوصله کنج تنگیش کرد و خلعت و کمر مرصع میباشی گشت و بعد
و السلطنت بصلح امرای تقه حواله بجهان سلطان محمود کجراتی نموده
اسبان تازی انعام نموده و اینچه مرصوم البجیان بود مضاعف مرحمت
نیج من و ارید بوزن دلی و پنج بخیر میل یک جنم مرصع بر بسم سوخت
بوکلا سپیده و کمال خان و صدر خان و سایر متعلقان سلطان محمود که بها در
محضو آورد و مشمول انعام و اکرام گردانیده و نمود که منزل جهان سلطانی
که بها در بغارت نموده بود و بنجه تکاران سلطان سپارنده تا سلسله اخلاص
موروثی کبشی استحکام پذیرد و قبل ازین بر زبان قلم گشت که در ایام
بها در دولت بواسطه گشت نشین قیام الملک ترک و گراختن نظام الملک

عماد الملک طراوت و نصارت از اشجار حدیفه سلطنت محمود شاه بود
 و دلهای امارت و متصرف شده درینولا که از لشکر مراجعت نموده
 بدرت و اکرمت و سرداران بجای و مقام خود دست قدرت و انجلی و
 شوکت ناقص که مانده بود که آنهم رفت و ملک بر بد بطوری توفیق
 که سیاح حدی را پیش او میگرداشت و داخل و خارج را مضبوط ساخته و
 نمیکرد که از حرم بریدن آید و همات را پیش خود گرفته بعد از سیاحت
 برو چری نگذاشت محمود شاه در نیاب عماد الملک خبری نوشت و او
 جواب دستا و اگر خداوند کار خود را بجا و دل رساننده حدی
 بجا آورده از سر نو کار سلطنت رونقی و روحی بد محمود شاه بجا
 توانست که نتیجه بجا و دل رفت ملک عماد الملک مقدم ویران نفی تعظیم
 کریم نموده با جمعی بیار بدفع ملک بید متوجه شد چون بنواجی شهر بدر
 رسید ملک برید سامان لشکر نموده در برابر آمد و بنکام تلافی و تقصیر
 سرخیل عماد الملک نظام داد که خداوند کار سوار شوند که وقت جنگ و یک
 رسیده اتفاقا در آن وقت محمود شاه بر ششست مشغول شده بود
 عماد الملک گفت سرگاه بادشاه و جنگ چنان حاصل باشد مرا این علامت
 او را یا باشد منموم که با خیل و کاهلی سوخت و بایش از جای رفت و کاه
 از دست و این سخن بر سلطان شور آمده چون سوار شد تا حد رفیع
 ملک رسید و آمد و از غلام عماد الملک شکایت کرد که عماد الملک از مشاه
 این حال بجا و دل مراجعت نمود پس ازین زندگانی مشابه بر و تماش که آب

طعام انکیران ملک برید میدادند تا آنکه در سببه سیع و عشرین و تسعایه
تنگنای عالم سعلی ارتحال نمود و سلطنت و امانیت مدت چهل
سال و دو ماه و سه روز بود که احمد شاه بن محمود شاه در سنه
و عشرین و تسعایه ملک برید با بست صواب و صلاح امر و خوانین سلطان
احمد شاه را در شهر مدبر جلوس داده اسم بادشاهی بر او گذاشته
او را در خانه میباشست و امر در جای که خود قرار گرفته موافقت یکدیگر نمی نمود
مدت دو سال و کمیاه را احمد شاه مظلوم اطلاق بادشاهی کرد و
سنه تسع و عشرین تسعایه در گذشت و که علاءالدین شاه بن محمود شاه
چون احمد شاه بنجاه و هفتایت ملک برید با بست صواب امر و
علاءالدین شاه را در احمد شاه را گرفته بادشاهی ساخت او را نیز
بطور برادرش در خانه میباشست و لیکن بجانب ذاتی و علو و طرت
و برابران داشت که مردم را بخود متعلق ساخته رسوم مندرسه سروری را
اجپا نماید و بطریق ابایی کرام بلاد را منخر سازد برید برین امر اطلاع یافته
با تعاقب نظام الملک بن نظام الملک و عماد الملک بن عماد الملک و
عادل خان بن عادل خان سوای اسم سلطنت از او برداشت و فی الحقیقه
و بر از بند و قید خلاص کرد و برادر او را بجای او اعانت بار نمود مدت
سلطنت او که در حبس گذشت کمیا و یازده ماه بود و ذکر سلطان و
بن محمود شاه چون ملک شاه بن برید سلطان علاءالدین را از قید
سلطنت آزاد کرد و برادر بجای او را که ولی الله نام داشت آورده اسم

سلطان بنی ربه اطلاق نموده و چون بی تخاصی مجرم برای او میرفت
 بهیچکس قدرت منع او نمیداد و رفته رفته میگوید سلطان بنی الله میگوید
 کرد و نفس شوم او را بران داشت که ولی الله را زمره او و منکوحه او را
 در کجای خود در آورده اما گرفتاری او با بنی ربه رسید که سلطان
 کلیم الله بن محمود شاه بعد از آنکه سلطان بنی الله شربت شهادت
 از دست ملک شویه و آن عمل متبجح از و بوقوع آمد سلطان کلیم الله
 بجایه را سلطان ساخت و در شهر بهر بطریق را در آن دارم نگاه میداشت
 و چون بریده موافقت از روی کار امر را برداشته شد عماد الملک
 کاویلی بکوکاب محمد خان بن عادل خان والی اسیر و ربان پور نظام
 الملک ملک برید و سایر امرای دکن خنک کرده که بخت سبیل
 جنبه اسیر و اسلحه بدست لک در دکن قاده عماد الملک که بخت با سیر
 بر اینور آمد و بالاخر سلطان بهیچا در باز بلاد خود را متصرف شد و در
 خمس و تثنی و تسعایه خطبه سلطان بهادر قصبهات و ریگانات خود خواند
 و بار دیگر با التماس عماد الملک سلطان بهادر متوجه دکن گردید و چون
 نظام الملک ملک برید و امرای دکن طاعت مقاومت ننهادند
 از روی بهیچا کی در احمد اکر و جمیع بلاد دکن خطبه سلطان بهیچا در خواند
 و بلاد دکن در تصرف بهیچا را میر نظام الملک و عادل خان و قطب الملک
 و ملک برید و اکر رفت و تا امروز که سنه اثنی و الف هجری است
 حکومت دکن در خانواده این بهیچا رس است جنبه بخت از حال بهیچا

سمت گذار شین میاید و ذکر سلطنت نظام الملک نظام الملک غلامی بود
برهن نژاد و نام او بهر بود و بحر تعب نموده بحری می گفتند و چون پسر
را داعیه حکومت در سراقا و بنیاد مخالفت نهاد و وزیرای سلطان کلیم
نظام الملک بحی امجوس ساخته میل در چشم کشیده عاقبت
یلاک ساختند حکومت او استقلال نداشت در ضمن حکومت همنه
مندرج است ذکر سلطنت احمد شاه دم استقلال زده ولایت
جسران تمام در تصرف خا آورده و در وسط آن ولایت شهری بزرگ
بنا نهاده با خمد کر موسوم ساخت و مدت چهل سال حکومت کرده
در گذشت ذکر پریان این احمد نظام الملک چون پان بن احمد
قایم مقام پیر شد شاه طاهر که از افاضل وقت بود از سلطانیه عراق
بدینان رسید و صاحب برهان رسید و از منصب ماموریت لایت کرده
مقتدای او شد و در دست چمن و تالش و تسعایه سلطان بهادر کجراتی
نعمت تیغ در کن بنو حاجی احمد کر رسید در جایی که کابل اجوزه است
دارد منزل کرد برهان از راه اخلاص خدمتکاری در آمده سلطان بهادر
ملازمت کرد و سلطان او را نوازش کرده تبر و امارت سلطنت
داد و گویند که سلطان بهادر شاه طاهر گفت که شما همراه برهان نمی آید
باشید تا تعظیم شام فوت نشود و هرگاه برهان خدمت سلطان بهادر
می آمدی استیاد و شاه طاهر چون باو منسوب بود متابعت او بایست
است و سلطان بهادر شاه طاهر ارامی میداشت برهان نظام الملک

چون از سلطان بهادر قوت یافت خطبه و سکه بنام خود زده مدت
 چهل و هشت سال در حکومت گذرانید که حسین نظام الملک بر بن
 نظام الملک بعد از ید نظام مقام پدر گشت از ثقات مرئوس
 بر بن نظام الملک بر فاخته عاشق شده او را در حباله خود آورده
 روری در خلوت از ورید رسید که در عیادت که بطور خود بودی که امر را
 بتواند و رفت داشتند چه گمان را میبرد و بهر دیده و خوش کرده
 او چهار کس را نام برد آن چهار کس را بدست آورده حکم بر قتل آن چهار
 کرده آن فاخته امینه نام داشت حسین نظام الملک را متولی شد
 و چون در آن ایام مام راج مراجع میگویند که بنیان شدی سیریا ملک
 دارد و قوت غلبه تمام داشت حسین نظام الملک با بقای و کار
 و قطب الملک و ملک برید بر سر ام راج رفت و مراجع ملک
 سوار و دو نفر میل در برابر آمدن معرکه قتل را راست و نزدیک بود که
 این چهار کس فرمیت یابند که از فضای آسمانی و توبی که از جانب
 نظام الملک بر ام راج رسید بقبل آمد و شکست بهر میت افتاد
 عنین بهر بدست امای در گرفت و حسین نظام الملک دست سزده
 سال حکومت کرد و دودارده پسرانه و مر قتی و بر بنان ذکر مر قتی نظام
 بحکم وصیت جانشین پسر شد سخی و غریب دوست بود و خواجه میرک نام در
 در ابتدای حال وکیل او شد و خطاب حکیم خان مخاطب گشت و لایت را را
 را او از تصرف نقال خان سزاورده داخل و لایت مر قتی نظام الملک

ساخت بعد از موت جیکر خان بحسب اتفاق با مرد پسر مرغ و روشی مرضی نظام
الملک را نسبت و بعضی پیدا شد و او را خطاب مصاحب عالی داده
وکیل خود ساخت و آن بی سعادت دست بغارت و تاراج را برد
نخاهای مردم در می آمد دست بعیال و فرزندان حسایل و دراز میکرد و
بزرگان سر کن که از متابعت خود بیرون میداشت قصد قتل او می نمود
تا آنکه بر سر امرای را بر که میر مرتضی و خداوند خان دیگر باشند رفت
چون امر را بداند و اطلاع داشتند پیش دینی نموده او را بقبل آوردند
مرتضی نظام الملک بغایت اندوهناک شده بخر صبر جاپره ندید
درین ایام خطب و مانع و جنون و طغیان کرده در باغ بهشت منزوی شده
بیرون نمی آمد و کسی هم پیش خود راه نمیداد و احیاناً کسی را با قفسی در همه
وزرا به مات خویش مشغول بوده استقلال میداشتند و اگر مهم ضروری
پیش آمدی نوشته او میفرستادند و او جوابی نوشت چون نشد
شش ماه برین گذشت حضرت خلیفه الهی بشیر و خان که یکی از سیدهای
قدیم خدمت این درگاه است بکرج ستادند که احوال اخبار را بفرست
رساند چون بشیر و خان با هم انگر رسیدند خان و می که بوکالت
مرتضی قیام داشت چون گاه گاه مرتضی را رفاقت حاصل می شد و
بجودی آمد او را بیرون آورد که ملاقات پیش رو خان نموده اظهار اخلاص
و نیکو بندگی خود بدو کرد گاه حضرت خلیفه الهی عرضه نمود بشیر و خان گفت که
حضرت من در موده بودند که سبب گوشه نشینی شما معلوم نمایم او

جواب گشت که چون مردم بسیار گرد من جمع آمدند و ولایت من بخرج
 من و ما نمیکند از شش منده کی مردم بیرون کمتر می آیم و بیشتر و خان با
 پنجش بسیار و میلان کوه پیکر حضرت کرد و انفا قاربان که برادر
 نظام الملک است از قبه خلاص شد و خرج کرد و امرای مرتضی
 نظام الملک را بیرون آمد و شکست دادند و او را نموده التجار کاه
 حضرت خلیفه الهی آورده مورد و مرام خسروانه گشت نظام الملک باز
 دران باغ مخفی گشت و کس پیش او نرفت و این واقعه در سنه ۸۵۶
 و تسعین و شصت و دو دست داد و مدت نه سال برین منوط که رانیده حنیفه
 میان شکر نظام الملک و عادل خان محاربات روت و بصلح
 قرار گرفت و صلاحیتان نام غلامی کرجی شاه طهماسب در خانه نظام
 الملک صاحب تبار شده و بدار الملک گشت میر مرتضی خدا
 و امرای جاگیر داران ولایت برابر با صلاحیتان مخالفت شده
 جمعیت تمام کرده بر سر احمد انگر آمدند و صلاحیتان خنک کرد
 غالب گشت این جماعه و او را نموده بدر کاه محبان بنابه خلیفه الهی بنابه
 آوردند و کوه کمره ذکر بار بولایت برادر آمدند و خیابانی شرح
 واقعه بجل خوش گشت و در آخر عمر میر مرتضی نظام الملک با حنیفه
 فتوای عایش شد باین نسبت که میر شتی نام سید این فاخته اردو
 در خانه خود داشته بود و میر شتی را پسری بود اسمعیل نام از زن دیگر
 فاخته اسمعیل را برادر میخواست اسمعیل وکیل نظام الملک شده و صلاحیتان

در نبد کرد و گویند که نوشت نامه به دارم تقضی المملک نمود که صلاح است خان
قلعه باشد صلاح تجان همان وقت در بی اسب طلبیده سوار شده و قلعو
رفت سر خید مردم گفتند که میر تقضی نظام المملک بجان خود نیست
و ازین حکم خبر ندارد و دو نفر خواهی حسان یکی در حفظ نگاها داشت
دولت صاحب است و توبون کرده گفت که مرا عضو لی کار نیست
و نجر انقیاد چاره نه چون صلاح تجان از میان بوقت اسمعیل وکیل مطلق شده
او و فاحشه قوا استقلال و استیلا تمام پیدا کردند و این اسمعیل انواع
ظلم و ستم پیش گرفت و حسن علی پسر سلطان جلین سب واری را نایب
خود داده خطاب میرزا خانی از رانی داشت چون ستم بی اعتدالی از حد
گذشت میرزا خان و زربور استیلا کرده اکثر امرای بابا خود متفق ساخته
و کالت نظام المملک از پیش خود گرفته و میدان اخالی دیده هوا
حکومت در ضمیمه شش جا کرده حسین پسر نظام المملک که در سر هموس
نزد یکای بلوغ رسیده بود در قلعو معید میداشتند خلاص کرده و بجا
برداشت و میر تقضی نظام المملک را در گرمای حمام که داشت در میانست
و آن بجایه از خوارت هلاک شده حکومت میر تقضی المملک پیش
سال و چینه ماه بود در حسین نظام المملک بن میر تقضی نظام
المملک که او را میرا حسین میگویند میرزا خان او را نموده داشته خود
حکومت میکرد و او بمقتضی خورد سالی همه وقت به هوا و لعب و خواب
مرغ و سیر بار بر میگردانید و بیشتر اوقات زبان فاحشه مست در گوشه

و باز از یکشت و حرکات نامعلومی نمود چون استقلال و استبدای مرزبان
 از حد گذشت امرا و قدیم و کنی در مقام رشک و حسد آمده حسین نظام الملک
 بی تجربه خورد و سال را برین داشتند که میرزاخان را از میان بر دارند
 و در خانه انکس خان که برادر رضاعی حسین نظام الملک و هم سال او بود
 ضیافت خیال کرده میرزاخان را طلب داشتند میرزاخان براراده
 ایشان اطلاع یافته آن روز را بعد از و بهانه گذرانیده نیامد اتفاقاً
 بعد از طعام ازین مجمع سید مرتضی شیروانی که از موافقان میرزا
 خان بود یکی کنان برخاست و فریاد کرده میگفت مرا زهر داده
 اند میرزاخان ملاقات سید مرتضی نموده تمهید مقدمات نموده
 بخدمت حسین نظام الملک آمده گفت که چون سید مرتضی مرد عزیز است
 و بر بستر هلاکت افتاده و درون قلع آب و هوای خویشتن
 چند روز اکر امر شود انجا باشد و رخصت گرفته او را در قلع
 جا کرد و روز دیگر بخدمت حسین نظام الملک آمده او را بعبادت
 سید مرتضی بقلعه برده و در خانه مجبوس داشت زن در واد
 مکر و حیل کام که در دام بلدانته سرانجام و در وازه کارالحکم کرده
 بکسان خود سپرد و سید مرتضی تندرست و توانا بر در وازه قلع
 نشسته انهام میکرد و میرزاخان انکس خان را گرفته نیز گرفته
 مقید ساخت و میرزاخان را و این الملک را بقلعه فرستاد و
 اسمعیل پسر برهان را که برادر زاده مرتضی نظام الملک است

۲۶۵
از حبس بیرون کرده بقلعه احمد انکر آورد و چون خبر گرفتارش
نظام الملک شهرت کرد جمال خان کجراتی که سردار مسلح داران
بود و یاقوت غلام که خداوند خانی خطاب داشت با هم اتفاق
بنموده لشکریان و دیگر مردم را بخود متفق ساختند و دروازه
قلعه هجوم آوردند و بنیاد توپخانه را زنی کردند و میرزا خان
بر دروازه آمده جنگ عظیم در گرفت و کشور خان حال
مرزا خان و علی خان کشته شدند میرزا خان و سید مرتضی و شبید
خان و امین الملک و بهای خان و خان خانان و دیگر مردم
باین خیال فاسد که فتنه شکن خواهر داشت سر حسین را بریده
از قلعه بیرون انداختند و اسمعیل بن برهان را بر بالابرج
آورده چتر بر سر افراشته گذاشتند که حسین چون ناتوان بود
بجای خود رسید و صاحب شما اسمعیل نظام الملک است
جمال خان و امرای دیگر سر بریده حسین خان را دیده و جنگ
سعی بیشتر کردند و دروازه را التمش زدند میرزا خان هر چند
در صلح زده غایب نکرد و بالاخر مرزا خان و موافقان از قلعه
برآمده راه فرار پیش گرفت مرزا خان بدر رفت و همیشه خان
و بهائی خان و امین الملک و سید مرتضی و دیگر سر داران
گرفتار گشته بقتل رسیدند و مرزا خان چون بجانب خبر رفت
بعضی او را شناخته گرفته آوردند و بفرموده جمال خان بند

از بند جدا کرده در قوس نهاده اش زدند و دست غارت
 برآورده از غریبان عراقی و خراسانی و ماوراءالنهری هرگز ایستادند
 نخست خویش دیدم در گذرگاه که ز در جهان موری مرغی راه هنوز از صید
 نه قارش نه پرداخت که مرغی دیگر اندک را ساخت و زن و فرزند بایری
 بروند و خان و مان خراب کردند قریب چهار کس پناه که در آن معامله دخلی
 نداشتند بقتل رسیدند مجمل بر کراسفد پوست میدیدند میگفتند ایام حکومت
 حسین نظام الملک ده ماه بوده است ذکر اسمعیل نظام الملک
 بر آن چون از قتل عام پرداخته جمال خان اسمعیل نظام الملک را حکومت
 برداشته بطریقه نمونه میداشت و خود حکومت میکرد و اسمعیل با وجود صغر
 سن مرکب افعال ناملایم بشد روزی از بازار بگذشت نظر او بر جماعه
 کثیر افتاد چون سفید پوست دید گفت این جماعه را چرا نشته اند ^{النقصه}
 جمال خان استقلال تمام گرفته مدارکار خانه نظام الملک بر شد و بسبب رعیتی
 که در سرحد میان نظام الملکیه و عادل خانیه پیدا شد بر سر ولایت
 عادل خان رفته جنگ کرده غایت و سیصد زخمیر قبل بعبیت گرفت
 و درین برهان برادر مرتضی نظام الملک که بملازمیت حضرت خلیفه الهی
 آمده بود اخبار پرست و کن شنبه بکم فرمان حضرت خلیفه الهی و بعد دو کوه
 درگاه حلایق پناه در سنه سبع و تسعین تسخیر متوجه دکن شد و بانفاق
 راجه علی خان حاکم اسیر و برادر بنور بولایت برار آمده قبض گشت درین
 وقت جمال خان از روی غرور بنادر بطریق بغا بر سر برهان الملک آمد

و جنگ کرده کشته شد و لایت احمد انکرو برادر تصرف برهان الملک در آمد و تا
امروز که سنه اثنی و الف است تعایم مقام ابا و اجداد خود است ایام حکومت اسمعیل قریب
به دوازده سال است و در حکومت برهان بن نظام الملک بن حسین بن دین برهان که برادر مرثی
است مدتها در قید برادر بود اما قافا از قید فرار نموده به بجای پور رفت و پیش عادل می بود
و از اینجا بطلب بعضی امراء با احمد انکرامد و چون مرثی زنده بود و صلابت خان بشوایی داشت
کاری نتوانست کرد و از اینجا فرار نمود و کجرات رسید و پیش نبی الدین محمد خان
غزنوی که امراء عظام حضرت خلیفه الهی بود آمد و از اینجا با سی سلاسر فرار شد و او را
سیصدی ساخته جای غایت فرمودند و بعد از چند گام براری ساخته مالوه فرستادند
و لشکری همراهی اعظم کردند که از ان بی اعتدالان او پیش و کن را استخلاص نموده برهان که از
کشتهای درگاه است به در خان اعظم یا بجو که شهر حاکم نشین و لایت برادر است رسید و در فتح
و کن اسیر نموده بود و در ماکاه مراجعت با بر شتاب اختیار کرد برهان محروم شده باز درگاه خلایق
پناه آمد چنانچه این قصه با موضوع خویش مذکور گشته بعد از ان همراه محمد صادق خان بر سر افغانان
تبعین شده چون برج و مرج و کن بمساح عالی رسید بندهکان حضرت خلیفه الهی برهان را از طرف
بخش طلب فرموده بتوجه تمام و غایت بی نهایت روانه ساختند و با مراد جای کردار ان
صوبه مالوه و سایر زمینداران خصوصاً راجه علیخان بن مبارک خان حاکم اسیر و برهان
بورفرمان جهان مطلع نوشته که جهان اتمام نمایند که برهان را که التجا بدرگاه جهان پناه
آورده است بجای برادرش نشاندند و بنظر او رکن و پلشش که در مالوه جایگزین شدند
نیز فرمان محلی رفت نظر با پلشش همراه برهان شد و راجه علیخان این خدمت را تسلیم
افتخار و اعتبار خود دانسته قدم پیش نهاد و جمال خان که به بجای پور رفته عادل خان

بود و فیل بسیار بدست آورده چون شبنم که راجه علی خان قدم پیش نهاده و مقام پیش
 آوردن بران است از بجای پور بخار کرده بامروم کمی رسیده و راجه علی خان اکثر
 مردم کاروانی او را بوسیله نامه و بجام از جمال خان گردانیده بودند که جنگی شد و مردم یک
 از فوج او جدا شدند گرفتند و آتش بازان بکامه آتش بازی را سرور کرده که بخت جمال خان
 حیرت زده و سرگشته بجا بوی میکرد و دین میان یکی از آتش بازان که خویش او جمال
 خان کشته بود او را به بندوق زد جمال خان در معرکه افتاد و راجه علی خان بران
 باغرازد اکرام تمام با حمد انزروان ساخت و این واقعه در شهر رجب سنه تسع و
 شصت و شصت و شصت واقع شد و تا امروز بر حکومت است سید عادل خان ذکر حکومت
 عادل خان که بنیاد سلسله از دست علّامی جرس بود که خواجه محمود کوچه جفائی بدست
 محمود شاه بهمنی او را فرزند و کوهستان از اعمال کیلان است ولایت سولاپور را
 نواب کنکبه متصرف کشته در عرض طول از حد ابل تا کله که متصرف کشته دم استقلال
 زد و در آخر بجای پور نیز متصرف گشت از ابتدا سنه ست و شصت و شصت تا سنه
 شصت و شصت و شصت سال به مدت حکومت کرد ذکر اسمعیل عادل خان بن یوسف فایم مقام
 پدرش مردم دانه و شش بود و انبوه و ساکن حضرت آباد ولایت انچه را متصرف در آورده
 بجادل خان سوای موسوم گشت چون از حکام دکن چهار یک زیاده متصرف بود
 سوای گفتند و دوازده هزار سوار از انتخابی مسلح در دست که بیشتر مغول بودند نگاه داشته
 ترتیب میکرد و هر سال چهار بار بهر نفر فرستاده از مردم عراق و خراسان طلب میداد
 کوئیند روزی در خانه عماد الملک کاویلی مهمان شد عماد الملک چند خوان بر جواهر
 گذرانیده بکلفت بسیار کرد چون عماد الملک مهمان اسمعیل عادل خان شد و فوج خود را

در اسسته بنظر آورده گفت که آنچه حاصل کرده ام اینست از نوکران من هر کس
خواسته باشند بگذرانم سه مرتبه بنظام الملک جنگ کرده و در برابر غالبیت
مدت بست پنج سال حکومت کرده در گذشت ذکر حکومت ابراهیم عادل
خان بسی امر اجانشین پدر شد ملو خان که برادر بزرگ او بود النجا
باسعد خان که امیرالامر بود و اسعد خان او را بحکومت برداشت
بکنم روز حکومت کرد اسعد خان آخر پشیمان شده بمکه پور که جایگزین
او بود رفت و ملو خان بدست ابراهیم عادل خان گرفتار شده بالغ
خان که برادر خور و بود میل کشیده نابینا شد کویند نه مرتبه برهان نظام
الملک جنگ کرده گاه غالب و گاه مغلوب گشته مدت بست پنج
سال حکومت کرده در گذشت ذکر حکومت علی عادل خان بن ابراهیم
بحکم وصیت قائم مقام پدر او را و برادر بود طهاسب و اسمعیل او نیز بست
بدر عمل نموده هر دو برادر را میل کشیده صاحب اخلاق و اطوار پسندیده بود
بسخاوت و حلم و مروت انصاف داشت و هرگز قریب پنج شش لک روپیه
بفقر و ساکین و مسافران میداد و علامه عصری سه فتح الله شیرازی را از بسیار
فرستاده از فارس آورده و کیل خود ساخت جماعت کثیر از ان فاضل
روزگار در صحبت ادبی بودند در ویش نهاد و محبت فقر بود
و بر زبان تصوف مناسبت تمام داشت و بیشتر اوقات او بمجاسبت
و مصاحبت اهل فصل میگذاشت و بمطاهر صوری مبتلا بود و امر
بسیار جمع کرده بلباسهای فاخر مزین میداشت تاثير در

سران کار کرد ولایت با و کلد و با سورو مالکورو را متصرف گشته
 کار حکومت را از بدوران در گذراند سه مرتبه با حسین نظام الملک
 کرده غالب شد گاه گاه مغلوب نسبت اخلاص بدرگاه جهان پناه حضرت
 خلیفه الهی داشت و همه وقت بار سال عرایض و شکستهای لایق
 خود را مذکور مجلس اقدس میکرد ایند یک مرتبه حکیم عین الملک و مرتبه دیگر
 حکیم علی از درگاه خلائق بنابه به حجاب پیش او رفتند و او در زده کرده استقبال
 کرده لوازم انقیاد و عبودیت بمقدیم رسانید خطبه و کلام نامی حضرت
 خلیفه الهی کرد و بنده امامیه تسلیم کرده ترک روش بدوران گرفت اتفاقی
 شد که ملک بریه حاکم بدرخواجه سرای صاحب حسن دار و خطها فرستاده
 طلب خواجه سرای کرد و ملک بریه بقدر و بهانه میگذرانید تا آنکه مرتضی نظام
 الملک فوجی بر سر بریه فرستاد بریه متحصن گشته التماس علی عادل خان بروی
 عادل خان ده هزار سوار به کمک او فرستاده او را اخلاص کرد و درین
 مرتبه ملک بریه بچاره شده خواجه سرای را فرستاده و علی عادل از کمال شهنشاه
 که داشت استقبال خواجه سرای نمود بمنزل برویش در خلوت که پس نشست
 خواجه کرد خواجه دسته اساق موزه برآورده بر سینه او زده ملک ساخت
 این قصبه عربیه در سال سنه و ثمانین و تسعمایه واقع شد و اقها شد مدت
 حکومت او بیست و پنج سال بود از غرایب اتفاقات سه عادل خان
 از بی هم بر یک بیست و پنج سال حکومت کرده آنند و ذکر این عادل خان
 بن امیر که برادر زاده علی عادل خان باشد بسی کامل خان در سن سالگی

۹۰۶
بحکومت نشست کشور خان که یکی از امرا بزرگ بود کامل خان را کشته
کبیل شد و کشور خان را با و لاد مصطفی خان بقتل رسانید و مهم و کالت
بد لاد و خان نام غلام حبشی فرار گرفت و او مذهب امامیه را برداشت
مذهب سنت و جماعت را رواج داد مدت نه سال دلاور خان
در نهایت استقلال گذرانید ابراهیم عادل خان با نفاق امرا و کن قصد
دلاور خان نمود و او که بحقیقت با احمد انارش برهان نظام الملک رشت او را
اغوا کرده بر سر عادل خان آورد و بر کان کاری نه ساخته بر کشت
و ابراهیم عادل خان قول فرستاده دلاور خان را بطلید چشم او را میل
کشیده تا امر و زر که سه اشتری و الف بجز است چهار ده سال می شود
که ابراهیم حکومت میکند ~~سید قطب~~ ~~الکلیه ذکر~~ ~~سلطان قلی قطب~~
الملکی بهمانی است از قوم مرعلی شکران قوتیلو از جمله هیچ وزیر بهمنه است
چون سلطان محمود بهمنی غلامان را بسیار عاریت میکرد و سلطان قلی
خود را فروخته داخل غلامان شده است و ولایت کولکنده را متصرف
گشته است و چهار سال حکومت کرده در گذشت ذکر جمیع قطب الملک
بن سلطان قلی بعد از پدر جانشین شده هفت سال حکومت کرد ذکر ابراهیم
قطب الملک بن سلطان قلی بعد از برادر حاکم کولکنده شد مرد بد و انا بود
اما قهر و خفت بر دستولی بود مانند کج جرمه بندی خدا را بسیار استهای غریب
کردی و فرمودی که ناخنهای مظلوم را از انگشت جدا کرده در ظرفی نهاده
بخش او آورد و نذی طعام بسیار هر روزه در شیلان او میکشیدند و مقرچان

بود که تمام نوکران در مایده او طعام میخوردند و در طعام تکلف بسیار کردی شد
 سی و پنج سال حکومت کرد و ذکر محمد بن قلی قلی بیگ ابن ابراهیم فایم مقام پدر شد
 و بر رنگی با تری بهاک متی نام عاشق شده شهری به بهاک نر موسوم شد
 و یک هزار کس را نوکران فاحشه ساخت که وایم ملذم رکاب او بودند
 تا غایت که سنه اثنتی و الف هجری و سی داشت الهی است نه سال است که حکومت
 یکت طبقه سلطین کجرات از ابتداء سنه ثلث و سبعین و سبعه ماه
 ثلث و ثمانین و سیمیه که بحرف اولیاء دولت حضرت خلیفه الهی در آمده
 مدت یک صد و هشتاد و هفت سال پانزده نفر فرمان روائی کردند بدین
 تفصیل سلطان احمد بن سلطان مظفر دو ماه و چند روز سلطان مظفر
 سی سال و هشت ماه و هشت روز سلطان احمد سی و دو سال و شش ماه و هشت روز
 سلطان محمد بن احمد هفت سال و چهار ماه سلطان قلی بن الدین احمد
 هفت سال و شش ماه و سیزده روز و دو و شش ماه هفت روز سلطان محمد
 شاه پنجاه و پنج سال و یازده ماه و دو روز سلطان محمد بن محمود چهارده
 سال و نه ماه سلطان سکندر دو ماه و شانزده روز سلطان محمود
 چهار ماه سلطان بهادر یازده سال و یازده ماه سلطان محمد ششمین
 محمد شاه بن سلطان بهادر هزده سال و چند روز سلطان احمد سی سال
 و چند ماه سلطان مظفر بن محمود شاه شانزده سال و چند ماه
 در کتب تواریخ مذکور است که چون ظلم نظام مفرج که مخاطب بر کسی خان بود
 و از جانب سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه حکومت کجرات داشت اقطاع

عالم انتشار یافت و مظلومان ستم دیده و مظلومان جور کشیده از بلاد
 کجرات بسم استغاثه بدار الملک و بهی رسیده شرح جور و ستم او پیش سلطان
 محمد شاه تقدیر نمودند و حقیقت طغیان و کشتی او گفتند سلطان محمد شاه بعد از
 تأمل و انقیاد و تدبیر کافی اعظم مایون ظفر خان بن وجه الملک را که از کبار امرا
 بود مشمول عواطف گردانیده اقطاع کجرات مرحمت فرموده و بارخ سیوم ربیع الاول
 سنه ثلث و تسعین و سبعمایه اعظم مایون ظفر خان را خبر و بارگاه سرخ که مخصوص
 بادشاهانست عطا نموده و خشت ممالک کجرات از زالی داشت و او در همان
 روز از شهر برآمده بر حوض خاص نزل گرفت و چهارم ماه مذکور سلطان محمد نزل
 ظفر خان شناسه کوشش او را بدر را نصایح کران بارساخت و باز خدمت خاص
 لطف نموده بشهر مراجعت کرد و گویند که چون وزیر او را منشی حکومت نوشتند
 بنموده سلطان جای القاب را خالی گذاشته بودند و او بخط خود القاب نوشت
 و آن است بر اورم بحس عالی خان محکم عالم عادل باذل مجاهد مرابط ضابط مقسط
 ریحی سعد الملت والدین ظفر الاسلام و المسلمین عهد السلطنت بمن الملت
 قاصع الکفره و المشرکین قاصع اللغو و المتردین قطب السماء المعالی بنم ملک الاعالی
 صفدر روز و غا و نهمتن قلعه کشی کشور کیر آصف تدبیر ضابطه الامور ناظم
 مصالح جمهور ذوی المیامن و السعادات صاحب الرامی و الکفایات باشر
 العدل و الاحسان ستور صاحب قران النع فتی اعظم مایون ظفر خان را
 که وزیر سلطان محمد شاه بود فرزند یی متولد شده با محمد خان موسوم گشت
 ظفر خان از استماع این مرده بغایت مسرور شد و جشن عالی ترتیب داده

اکثر لشکران شریف و ضعیف داد و چون بخطر ناکور رسید مردم کنایه از
 نظام مفرج بداد خواهی آمدند ظفر خان و لاسا را آن جماعه نموده عازم بنهر
 و الم گردید و چون بنهر و الم که الی آن بن کشتهای به پیش رشتند
 یافته رسید خلی ملک نظام مفرج نوشته فرستاد که در ملازمت سلطان شاه
 جهان نذکور شد که ملک نظام مفرج حصول چند ساله خالصه سلطانی را بحوائج
 خود صرف نموده یک دینار به خزانه نرسانیده و مع بندادست ظلم و جور
 دراز کرده عموم مظلومان این بقاع را رنجانیده چنانچه مکرر مردم به هلی بقاد
 و استغاثه آمدند و چون زمام حل و عقد بهام ملکی این ناحیه را بمن سپرده اند طریقه
 صواب نیست که هر چه از حصول جزیین ساله خالصه موجود باشد بطریق استعجالی
 از خود به هلی فرستد و کسی مظلومان نموده خود نیز متوجه دارالملک و هلی
 کرد و ملک نظام الملک مفرج در جواب نوشته فرستاد که چون راه بسیار
 آمده آید ما نجا باشیم و تصدیق نکشید که من با نجا آمده حساب خواهم
 گذرانید اما بشرط آنکه مرا بموکل نه سپارند چون این جواب رسید و نفعی
 ادریقین شد اعظم مایون ظفر خان و مقام استعداد شکر شده بعد از چند روز
 خبر رسید که ملک نظام الملک مفرج جمعیت تمام متوجه این حدود گشته و بکوی
 متواتر میرسد اعظم مایون نیز با لشکری در ایستاده بآنک جنگ از شهر
 بطن برآمد و بتارخ هفتم صفر سنه اربع و تسعین و سی و هفتم در موضع کانهو که
 که دوازده گروهی بطن است حرب صعب دست داد و ملک نظام مفرج
 با خلد صه نوح خود در جست و بجوی ظفر خان بوده در فراز و نشیب

چون آسمانی میخواست درین اثنا شخصی از فوج ظفرخان بر و طوفان
زخم کاری زد و او بهمان زخم از اسب بهمان مرکب نخته زمین آمد و فی الفور
سر او را بریده بخدمت ظفرخان آورد و دست اصل چون بخوش در آورد
دست قضا چشم باریک بنشینست بکشد ظفر تا نباشد بدست
بیا زود رنج نتوان شکست و از معاینه این حال شکست بر شکر ملک
نظام مفرح افتاد و مردم بسیار کشته شدند و غنیمت بی شمار گرفتند ظفر
خان باره راه تعاقب نموده بخطه پیش مراجعت کرده و بر جمیع برکات
کماشتههای خود فرستاد و در سنه خمس و تسعین و سیمیه بقصد نائب
متردان که در نواحی برکات غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند متوجه
شده که در نواحی برکات غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند متوجه شده
ساحت انجار از خندق خاک اهل خندق پاک ساخت و بر دلهای که رز
دشته ظلم نظام مفرح مجروح شده بود مردم التفات و عنایت نهاده متوجه
تقصیه سادول گردید و چند روز انجا توقف نموده عموم سکنه و جمهور کثرت
از خود راضی و شاکر گردانید از انجا مراجعت نموده بخطه پیش آمد و در سنه
ست و تسعین و سیمیه خبر رسید که سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز
در دربار الملک اهل اجابت داعی حق نموده و آمر سلطنت اختلال پذیرفته
اکثر زمین داران و مقام کشی شده اند بمختص راجه آید رقوم از دایره
اطاعت و انقیاد بیرون نهاده ظفرخان سامان سپاه نموده لشکر
بیکران و فیسلان کوه بیکر بکبوج متواتر عازم کوشمال راجه آید رکزدید

و چون بهرست رسیده بمحاصره برواخت راجه ایدر را فرصت سال
 قشعه داری تحرک میسر نشد و بهرورت متحصین گشت و افواج
 مطفری اطراف ولایت ایدر را گرفته دست بهب و تاراج دزد
 کردند و جانب خانه یافتند چاک کسان ساختند و دردت قبل آن چنان
 قحط و عسرت در اهل قلع افتاد که راجه ایدر را از کمال عجز و زاری و کلدی
 خود در سنده درخواست تقصیرات نموده ظفر خان شکستی که میخواست
 از و گرفته عینت جهاد سوات نمود و درین اثنا خبر رسید که ملک نصیر
 را المشهور بجادل خان صابطه ایبر بای پندار از کلم مقدار خود و از کرده
 بعضی مواضع نذر بار را مضرت رسانیده است اعظم هایون حراست مملکت
 خود بر سومات نمود مقدم دانسته یکجوخ متواتر متوجه صوب نذر بار گردید
 عادل خان از اجتماع این خبر بولایت خود مراجعت نمود و او تفقد احوال
 مطوطان آن و یاد نموده بدارالملك بطن مراجعت کرد و در سنده تعیین
 و سبعا به استعداد لشکر نموده تباخت صوب خبر و ترک در جهت غریب
 واقع است عازم گردید و چند موضع را تاخته از کلد نران آن ناحیه
 شکست گرفته بقصد تخریب تخانه سومات متوجه گشت و در اثنا در راه
 حیوان را علف تیغ بدربیع کرد و اینده هر جا بنگهد بنظر و را که نیست
 نابود گشت و چون بسومات رسید تخانه را سوخته و بت سومات با
 شکستند و کافران را کشتند و شهر را تاراج کردند و مسجد جامع طرح انداختند
 ارباب مناصب شرعی را تعیین فرموده تها تها گذاشته بجانب بطن

۵۶۶
مراجعت نمود و در سه نمان و تسعین و سی و پنج خبر با عظیم خان همایون رسید که راجه
سندل کرده چنان تسلط یافتند که مسلمانان انجا از کثرت سزات ایشان مهابرت
و مفارقت او طمان اختیار نموده اند ظفر خان شکر کجرات را یکجا ساختیم
سوار تر و شت و صحرای آن ناحیه را فرو گرفت راجه انجا بر استحکام حصار مغرور شده
بچهار داری بر داخت و انواع مطفری کوه و قلع را هر یک نقطه بر کاراطه
نموده از چهار طرف بنجیهها نصب کردند و هر روز جمعی از راجهوان را
میاختند و چون استحکام قلعه پیش بود که بدستاری منجیق کاری از پیش رود
ظفر خان مودنا از چهار طرف با ط طرح انداخته بر او ی تمام ساختند
با وجود سا با طها تسخر قلعه بر نبود عاقبت الامر بعد از محاصره کمال
و چند ماه راجهوان از کمال عجز آمان طلبیده مردان و زنان سرهای
خود برهنه کرده زینهار خواستند و پیش قبول کرده قرار دادند که هر سال
خراج بطلب بخت برسانند و من بعد با اهل اسلام از از سرسانند اعظم
همایون از رافت جسی و کرم فطری عذران جماعه را بپذیرفته آمان داده
نیمکش گرفته خراج هر ساله مقرر کرد و از ان حدود و خاطر جمع نموده برایت
مرقد مقدس شیخ الطریقه خواجه معین الدین حسن بنجرى شافعی و نصبات
انک صوبه نوب و نایب خراج نموده از ابادانی اثر نگذاشت و بعد از فراغ
تأخت بصوب وندوانه حرکت کرده ولایت دیوارده و جلوارده
ناراج نموده برده و غنیمت بسیار گرفته در هفتم رمضان و کشته ثمانیه به بطن
مراجعت کرد و چون این پوشش بسیار کشیده بود و اعظم همایون فرمود که

کمال سپاه لشکریان از خدمت و ترو و معاف بشند و در او خسته ثمانیهای نامدار
 خان پسر او که بوزارت سلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه قیام
 می نمود بسبب غلبه و استیلاي ملوکان از دهمی فرار نموده بکجرات بدر آمد چنانچه
 و طبقه دهمی سمت گذارش یافته بالجمله ثمانیخان از کمال حمیت النجابه بدر آورد
 ثمانیخان را بخود همراه آورده انتقام از اقبال ملوکان بستاند اعظمهایون
 ظفرخان و نیز استعداد لشکر بود و مردم را دلاسا می نمود اما چون میرزا میر محمد
 حضرت صاحب قرنی امیر تیمور کوکان متان را گرفته و سازنگ خان را بدست آورده
 اعظمهایون و امضا دین نیست و انقیاد این انیت مایل می فرمود چه بفرست
 یافته بود که میرزا محمد مقدمه حضرت صاحب قرنی است اتفاقا بعد از خندو
 و شسته اعدی و ثمانیهای خرا و روند که امیر تیمور با لشکر کران با طرف دهمی رسید
 ظفرخان تسلی پسر نموده عنایت دهمی را موقوف بوقت و فرصت
 میداشت درین وقت با اتفاق یکدیگر متوجه ولایت ابدر شدند و
 بکجرات متواتر رفته قلعه ابدر را محاصره نمودند و هر روز افواج با طراف
 ولایت فرستاده در نسیب و ناراج و فیقه نامرعی نمیکند اشتد راجه
 ایدر را از غلبت عجز رسولان فرستاده بشکست قبول کرد چون هلاکت دهمی
 پرفتنه و آشوب بود ظفرخان بشکست گفتا کرد در رمضان سنه مذکور به پهن
 مراجعت نمود درین حال خلقی کثیر از بلاد دهمی از حادثه صاحب قرنی گریخته بکجرات
 بطن رسیدند اعظمهایون نفقده احوال آن جماعه علی اختلاف حال نمود در حق
 هر کدام شفقتی که لایق او بود بجای آورد بعد از چندگاه سلطان محمود بن سلطان

فیروز شاه از حضرت صاحب سرائی کرخته بولایت کجرات درآمد
وسکوکت معاشی که لایق حال او بود از ظفر خان بوقوع نیامد او بکوس
و دل شکسته بجانب ملوه رفت چنانچه بجل خویش مذکور است و در
ثلث و ثمانیة اعظم هایون مواجیب کیسالم بپناه رسانیده مستطاد
تمام باز متوجه سحر قلعه ایدر کرد و چون افواج مظفری از اطراف
قلعه فروگرفتند و چند روز متواتر جنب انداختند شبی راجه ایدر
خالی گذاشته بجانب بجا کز کرخت و علی الصباح ظفر خان بر سر دروازه
گذاشته بجانب بجا کز کرخت و علی الصباح ظفر خان بر سر آمد
و شکر الهی بجا آورده بنجاهها بر انداخته و قلعه تهانه گذاشته
و ولایت ایدر را ایمان امر اقصیت نمود بعد از سرانجام مهام آن
ناجیه به پهن مراجعت کرد و در سنه اربع و ثمانیة بطفر خان رسانیده
که بار نمود و کافران بر در بنجانه سومات گردانده در احوال
مراسم خود نهایت سعی بذول سیدارند اعظم هایون بان جانب متوجه
بش از خود فوجی فرستاده چون مکان سومات اطلاع یافتند از راه دریا
نموده جنب انداختند و اعظم هایون به خراج تعجیل با بخاریده و مارار روزگار
ان حاکم بر روده بقیه السیف کرخته و حصار بندر ویسپ درآمد و بعد از چند روز
حصار را گشوده ان جماعه را علف تنخ بیدارنگ گردانند و در میان آن گروه
در زیر پای فیصل انداخت و بنجانه را را شکسته مسجد جامع بنا کرد
و قلعه و مفتی و لار باب شریعہ تعیین نموده تهانه

که داشته بدارالملک پتن مراجعت نمود و در سینه است و ثمان نماند
 باز بعضی میسرسانند که ملو خان دلی را متصرف شده و با وجودی که سلطان
 محمود در تسبیح فایز شده و او را بجان خود نمیکند و اگر لشکر به بند همراه
 رفته دلی را از تصرف او برودم و انتقام خود گرفته سلطان محمود را با
 بدولت برسانم اعظم مایون گفت آآن در اولاد میرز شاهی
 قابل سلطنت نمانده و ملو و اقبال خان کاندلی را متصرف است و علمای
 دین نزاع و محاصرت و قتل اسلام نمیند که سبب خون زریست و او
 نمیدارند تا تار خان باین حرفت سلی نشده گفت امر وزیران قدر که
 سلطنت دلی بر سیم و بادشاهی سلطنت میراث کسی نیست و
 این میراث بر زبان رانند که مشنوی ملک میراث نه گیرد کسی تا
 شیخ دودستی بسی اعظم مایون چون دید که تار خان ازین اراده
 منقاعه نمیشود خود را از شغل مملکت که زاینده تمام لشکر و چشم و آلا
 با و تعویض نمود و در سلطنت سلطان مظفر شاه بن محمود شاه چون
 روز دوشنبه دوم رمضان سبعم عشر و نهمای سلطان محمود بن محمد شاه
 از ننگ نای جهان بوسعت آباد رومانی خرامید بعد از دو ساعت شب
 شنبه ماه رمضان شاهزاده مظفر خان رسید بسی امر او معارف
 بر تخت امارت جلوس کرد و لوازم ثار و اثاث را بقدر برسانیدند و او
 همان شب نقل بدر بردار فایض الانوار فذوة المشایخ شیخ احمد کتو
 قدس سرای بی ساخت و دو کاک تنگ بغیر الملک حواره و منو

تأثیر اهل استعجاب و قبیله سیر کج قسمت نماید امر و سایر اعیان مملکت را
خلعتها داده بعضی را بخطابه های لایق تمنا کرد و ایند و همان روز بر بنابر
اسلام خطبه شام او خواندند و از خاصه خیال آن خود ملک خوش قدم را
عماد الملک ملک شری الملک را خداوند خان خطاب داده
تمام وزارت برید اقرار او سپرد و در شوال سال مذکور یادگار
و لباسش ایلچی شاه اسمعیل در نواحی محمد آباد از عسکران رسید جمیع
امر و وزیران استعجال رسانده و قدم او را ملعی بخیر و احسان نمود و
یادگار ملک حسنی که بخت محمود شاه آورده بود و بخدمت سلطان
کندارین و سلطان یادگار یک جمیع و لباسش خلعتهای بادشاهی
انعام نمود و برای خاص بخت سکونت این گروه تعیین نمود
بعد از خیزد روز از احمد آباد بقصه روده راهی شده و این بقعه بدو
آباد موسوم کردند درین اثنا خبر رسید که صاحبان ملک سلطان باطریق
طلعی بد بسکار خواجه جهان خواجه برای سلطان محمود عذر کرده
منذر و امتنع شده خود را سلطان محمود خطاب داد و اکثر امر را
موفق ساخته بود و خیال بجهت طایفه مالوه تسلیم مقصدی که ارشاد این
کشته از مندر و از خیمه النجا آورده است سلطان منظر محافل خان را
باستقبال صاحب خان رسانده تا نوازم هماننداری و دجوتی
آورد و بعد ملاقات روزی چند بخت ادای لوازم ضیافت در برود
توقف نموده متوجه محمود آباد کرد و دید و قبیله خان بقصه دهودرستان

تا خبر شخص سلطان محمود حسد و احوال مملکت مالوده و او ضلع امرامعوض
 دارد و چون ریاست در آمد مردم جایا و ارگ و تنه و زنی صاحب خان
 نیامد و ستاد از آمدن قهرمانی کند شده و اسلام خود را برده نمی بیند
 و مودت است که بعد ریاست نصف ولایت مالوده طوعا و کرها بر سر
 سلطان محمود را برده تسلیم ایشان خواهد نمود چون کوچک بقبال صاحب
 رو به پادشاهت بحسب اتفاق یادگار یک قتل باشد که در مردم کجاست
 بسرخ کلاه استهار که قه بود و قرب و جوار هم رسید روزی در میان
 نوکران حضور شد و بحسب رسید میز یادگار یک نثار شد در
 میان لیکر کجاست شهرت یافت که زکمان صاحب خان را که اندک شانه
 مالوده از خجالت این حریف رخصت سلطان مظفر ریاست ویت ویت
 ابن اجل در طبقه لوه مذکور شد بعد از رفتن صاحب خان این اخبار علیه السلام
 را جیون و زبونی سلطان محمود علی سلطان رسید بود و غیرت
 بران داشت که متوجه تادیب این کرده کرد و بواسطه امضای اسبیت غلام
 احمد آباد کردید از تنها نجات ولایت خاطر جمع سازد و از برکان مرده و
 استمداد طلبیده متوجه لوه کرد و بکشتند در احمد آباد بوده متوجه کوه شده
 و اینجا بواسطه اجتماع عساکر چند روز مقام کرده در طلال این امام خبر رسانیدند
 ملک عین الملک حاکم بن جمعیب خود متوجه ملازمت شده بود و در راه خبر
 که راجه ایدر دست اغنیمت است در آن نواحی غنایست و فساد را بکنج
 حدود ساریتی ناخته است عین الملک از روی و توحشی خواست در اگوشان داد

نجد بسجده و رفیع بن مورس را تا تحت دین اثنا را جاید جمعیت نموده بکباب آمد
و میان مرد و شکرت خواب عظیم واقع شد چون عبد الملک با دو نسیانان در
شمار رسید و بدلی که همراه داشت پاره پاره شد و باقی ثبات عین الملک از
بارقه دار نموده از نشیند این سلطان منظم متوجه ایدر گشت چون بقصر
رسید جی ناخت و تاراج لایستاید رزست تا و را جاید قلع را مالی حش
خود در کوه بجایگذاشت محکم گشت سلطان چنین با دیر رسید و نفر بر راجیوت عید که
بقصر دین استاده بودند بدلت و خواری گشته شدند و انعامت و تجار و باغ
درخت از گنداشتند اجاید از راه عجز در آمده ملک کوی زنار دار را بخت
و ستاده منعت خواست و بنجام نموده که ملک عین الملک از کمال غنا و
که بینه داشت آمده ولایت را تاراج کرد و از روی اضطرار این بچاره گشت
تر دو بوقع آمده و اگر بد این از جانب بنده همیشه مستحق غضب سلطان بودم
بمنبع بنشکست که و صدای بطریق شکستن تسلیم کلامی عالمیایم چون
مالوه پیش نهاد سلطان مطهر بود و غدر بد بر قیقه کبوده و رت و بلب و صدای
بملک عین الملک لطف نمود و تا سامان مردم نماید و اگر کود دهره شاهزاده اسکندر
خان را بکوه محبت آید و حضرت داد و چون بعضی بود و رسید بنظر خازان و مود
تا موضع دیوار را که در تصرف مردم سلطان محمود علی است متصرف شود
بعد از آن متوجه دیوار کرد و دید و در انشای راه دله که کوه کمان که ساکن دیوار بود
لازم است نمود بحیث مردم دیوار مانع خواسته سلطان انان داده توأم الملک
بن توأم الملک و اختیار الملک بن عماد الملک را بحیث ولای سکنه دیوار

پیش از خود دست آمد در این شای خبر رسید که سلطان محمود طنجی بخود در مانده
 امرای چند بر روی خروج کرده اند و او بحد و دست پدید رفت سلطان منظم
 خود را و اسب طلینه و مود که عرض کسی درین پیش آن بود که کفره بود
 بر طرف ساخته و لایت میان سلطان محمود و صاحب خان و له سلطان
 ناصر الدین علی السیوه قسمت نماید اکنون که سلطان محمود بدفع امر از خدیو
 و راجه بونان ظالم را بخود همراه برده درین وقت ملک او در آمدن از این مرز
 و رسم دانی و درست قوام الملک ابن محمد بن سید سیمه شمر از خدیو
 اهو خانه و مار بعض ساینده سلطان را بشرف سز و شکار اخذ و دای
 اغب که دایه سلطان منظم قوام الملک را بجهت نگاه داشت اردو که
 باد و نهر سوار و یکصد و پنجاه سلسله میل عازم دمار گردید چون به بارسیه
 عصر همان روز سوار شده زیارت مرار شیخ عبدالقادر خجالی و شیخ کمال الدین
 مالوی نمود منقول است که شیخ عبدالقادر در زمان راجه بهوج پانزی راج نام
 داشته وزارت راجه میکرد و بفرقی اسلام آورده و بریاض و محابه
 بکالافسانی رسید القصد نظام الملک را حضرت فرمود تا در نواح
 دلاوره شکار نماید نظام الملک از دلاوره که شتر سفلج روت و
 زمان مراجعت جمعی از یو بریده بنگاه نظام الملک را ملاحت ساینده خبری
 رسیدند جنابچه در طبقه مالوه مرقوم گشته سلطان منظم بعد از اطلاع برین بود
 که اسال سیر کرده باز کرد و امثال این حرکات که از نظام الملک بوقع
 آمده باعث مشغول خاطر میباشست سلطان منظم مراجعت فرموده منوجه کجاست

کشت در محمد آباد جا بایزوار گرفت و در شوال سنه صدی و عشرين و تسعمایه
بعد از فوت رای بهم راجه ایدر اناسا نکا بجایت راکل بن رای بهم
آمده رای مل بن سوبج مل که داماد او می شد نوبلاست ایدر در آمده
ولایت ایدر و قلع را از تصرف بهار مل بن رای بهم را آورده بر ایل مذکور
سپرده بود سلطان منظم نظام الملک را نامزد نمود و ولایت ایدر را
از تصرف ایل را آورده بهار مل تسلیم نماید و خود نیز متوجه احمد نکر گردید
و در انشای راه چون بهار مل نظام الملک پیوست او را آورده نزد شریف
ساخت سلطان منظم ازین منزل خداوند خان و نظام الملک است
اردو کند استیسه بن دیت و سکنه آن شهر را عموماً و خصوصاً فضلا و علمای اهل
و موده پیوست بهار مل نظام الملک همراه نموده او را رخصت داده
نارقه ایدر را از تصرف ایل را آورده به بهار مل تسلیم نماید چون ایدر را تسلیم
بهار مل نمود و ایل چون بنیاده بکوه بجا نکرده بود و نظام الملک بکوه بجا
رقه خواب کرد و از طریق کس بسیار کشته شدند چون این خبر سلطان
رسید منشور دستاورد که چون ولایت ایدر بتصرف درآمد بجا گرفتند
حکایت کردن باعث آن میشود که گران بی تقریب ضایع شوند و لایق
النت که در روز مراجعت نماید بدارم حاجت نظام الملک سلطان
از احمد نکر متوجه احمد آباد شد و جشی عظیم ترتیب داده انسا مراده سکنه
و بهادر خان و لطیف خان را کذا ساخت و امر معارف شهر را بانجام
خلعت نوارشش کرد و بعد ربانای لطیف سیر و شکار متوجه ایدر

و چون نظام الملک بیمار بود اطباء معالجه او کردند و او ایل نعلشیر
 و شمایه بجه آباد جانبایر رفت و از آنجا ملک نصرت الملک را بیدار داشت
 و نظام الملک بحضور خواند و قبل الوصول نصرت الملک و نظام الملک و
 طاهر الملک را با صد سوار در آید کردند و آنجا بختیاری و اقامت شش و شصت روز
 کردید و هنوز در نواحی احمد نکر بود که رایل انتهای دست نمود متوجه آید
 طاهر الملک با وجود قلت دوست و دشمن استقبال رایل نموده با
 بیت و موت نفر کشته شد چون این خبر سلطان منظر رسید ملک
 نصرت الملک و مان در ستاد که تا بیجا نکر که بیا به معادن و ماوانی متروک
 است تبار و درین اثنا شیخ جانند با که معتدای مان خود بود و در
 مقطع است که است مکر و بواسطه اسبک را حیوان پور به زمین و کریم
 پور است از تسلط پور به شکایت نمودند و بعد از چند روز در کریم
 دیو در رسید که سلطان محمود غزنوی از استیلا راج پوتان پور به متوجه
 آورده موضع به کور که سرحد کجرات است وصول یافت بنده نزد
 حسب المقدر در خدمت کاری نفیقه از خود راضی نشده سلطان منظر
 از استماع این ماجرا خوشحال نگشتی نموده و اینچنین مخصوص پادشاهان است
 با جمع کارخانها با بخش و دیاری بسیار مرسل داشته خود نیز غایب
 استقبال کرد و در نواحی موضع دیوار اتفاقا اتفاقات اقامت سلطان
 منظر و بجوئی بسیار نموده گفت خاطر از معارف اولاد و مملکت
 نباشد که غنایب نباید الهی دمار از روزگار پور به بر آورده مملکت مالوه را

اشوب قدوم و یا یک موده بلا زمان ایشان تسلیم خواهد نمود
و در همان منزل توقف نموده بایستعداد و سکرومان داد و در آنک
با لکریگان متوجه لوه شد چون میدنی رای از توجه سلطان منظر
اطلاع یافت رای بتورا با جمعی از راجیوتان در تملو مند و که است
خود با دو نفر از راجیوتان سوار و خند میل محمودی متوجه دمار گردید
از آنجا پیش رانا ساکاره رفت که او را یکو ملک خود بیارد و سلطان
منظر باینک محاصره متوجه شد کشت چون افواج منطری بغیر رسید
رسید راجیوتان از تملو رانده داد مردی مردانگی دادند آخر کشته
نیاه تملو بر دند روز دیگر نیز راجیوتان بیرون آمده خاک کردند و قوام
سلطانی نزد نمایان نموده راجیوتان بسیار بغیر آورد و سلطان منظر در
روز اطاعت تسلیم نموده با مراسیم محاصره نمود و در خلال این احوال
میدنی رای خطی برای بنیورانوشته شد که ما و که من پیش رانا ساکاره
اورا با کل راجیوتان ولایت مار واران نواحی یکو ملک آوریم باید که
مست بگاه سلطان منظر را بجز و حکایت نگاه دارد و رای بنیورانوشته
خلع دیگر رسولان ستاده بنیام کرده چون مقیت که قلعو مند و
بصرف راجیوتان در آمده عیال و بساطی در قلعو است اگر سلطان
منزل عقب ترستند اهل و عیال خود را بر آورده در عرض کمیا قلعو را
غالی کرده می سپاریم و خونیر بخدمت شاقه داخل دولیو همان منضم
سلطان منظر اگر چه دانست بود که انجاء مع الوقت میکنند انتظار

کوکے برید ایا چون زندان متعلقان سلطان محمود دست بودند
 با ضرورتی متمسک بجایست بول کرده از آن منزل سکه کرده عفت است
 درین منزل عادل خان حاکم اسیر و ربانپور با شکرتا زده در آمد و محو شدند
 درین وقت خبر رسید که میدان فی رازی حیدر قیل و زل بسیار براناسا نکا داد
 او را بکوکاک آورده بنواحی این سیده است عرق جمعیت سلطان منظم
 در حرکت آمد عادل خان فاروقی حاکم اسیر ربانپور و قوام الملک سلطان
 خجاک راناسا نکا و ستاده و خود مجامعت سلو منتهی مراجعت کرد
 مکی تمت بران مصروف داشت که قلعہ شیل از خجاک راناسا نکا بد
 افتد و امر او سرداران کرده را جای تعیین نمود و در صبح شب چهارم صفر
 اربع و عشرين و تسعایه از اطراف سلو هجوم آورده خجاک سید و زوایا
 بناده بر سلو را بدند و راجپوتان جوهر کرده آتش در خامان خود زدند و
 عیان و وزندان خود را کشتند و بعضی سوخته مجاریه درآمدند و ما جان داشتند
 نزد و دیگر دند سلطان منظم نیز در سلو درآمد و قتل عام و مود و صحبت بود
 که در آن روز نوزده هزار راجپوت قتل رسید بود و تفصیل این حال در
 طبقه مالوہ مذکور شد و القدر این از قتل راجپوتان پوریه فارغ شدند
 سلطان محمود بنده بویست و مبارکباد و همتیت گفت و منظم باز رسید
 که بنده چه میخواست سلطان منظم گفت قلعہ سید و و مملکت مالوہ از خجاک
 بنما مبارک دارد و از انجام مراجعت نموده بار دوی خود رفت و زد و کرد
 متوجه راناسا نکا کردید که مکی از راجپوتان نامی زخمی از قلعہ کر خجاک شیل راناسا

مهابت و صلابت قبل منظر انبوعی تقرر می نمود که زمره را بنا بیکد حش
باحتیار قرار نموده بجانب صیور رفت و آن را جیوت در میان
محاسن ت کرد چون سلطان محمود از منته بدار آمده استند نمود که
سلطان بجای بدو غم فقیری شوند و امیدوار است که التفات جدید
با الطاف قدیم منتظم ساخته کلبه خوان را بعد قدوم مسرت از دم منور
سازند سلطان منظر احاطت مسول او نموده شاهزاده بهادر خان
لطیف خان عادل خان کلمه اسیر با پیور را همراه گرفته متوجه شدند و
و شب در محل قرار گرفته صبح میل سوار بقبله در آمده در منزل سلطان محمود و
امه سلطان مهاکمر در ادای لوازم هماننداری کوشیده خوشربانی اسباب
خدمت میکرد و بعد از فراغ طعام شیش لایق از هر جنس سلطان
شاهزاده گذرا میزد مهد غدر نمود و سلطان منظر را اسیر منزل عمارت
مانی نموده متوجه دار شد و از آنجا سلطان محمود را حضرت کرد و استغفار
کجراتی باده نزار سوار بکوکاس افکند که است متوجه کجرا گشت سلطان محمود
از غایت محبت با وجودی که مرخص شده تا موضع دیوله همراه آمده از
انجار حضرت مجدد حاصل نموده منته معاودت کرد سلطان منظر منته
حیدر روز در محمد آباد جایانیز قرار گرفت و اکابر و اشراف بلاد کجرا
بجهت تمنیت مبارک باد کجرا شتاقه از انعام و الطاف او
کامیاب گشتند و در خلال این احوال فوری یکی از زندگان بعضی شای

که در آن ایام که بر تو تسخیر بمالک مانده بودند رایل را به ایدر
 کوه بجایگزیدند و باز ولایت پتن و مقبیه که الورا ماتحت و چون نصرت
 الملک از ایدر بمالک شکست او متوجه کردیده و در موده در مخاکها
 بجایگزید و سلطان و مژ که انشا الله تعالی بعد از ربسات دین باب
 راصل کرده خواهد شد بعد از ربسات در خمس و عشرين استعمایه بارو
 کوشان رایل و مقصدان و مکر متوجه ایدر کردید چون ملاذ و معاود رایل را
 بالدیو بود و تادیب و کوشان او را مقدم داشت و ولایت او را نجات
 را بر ساخته روزی چند در ایدر تو رفت موده و از آنجا محمد آباد چایا نتر
 و از گرفت و بعد از روز خبر رسید که سلطان محمود غلی با بقا و امف حاقصیه
 کارون بسزنگین پیر بر رفته بود و مدینه فی رای را ناسا نگار آمد و خود آورد
 و شکست اتفاق افتاد و اکثر امار در شکست شده و بهر اصحاب
 با جمعی از بهادران بقیل رسید سلطان محمود زخم بسیار حوزده و شکست
 را ناسا نگار نفقه احوال او نموده و جی همراه ساخته منب و ستاده و
 سلطان منظر از شنیدن این خبر ملول و محزون گشت و چند سردار دیگر کوکاب
 و ستاده مکتوب محبت ابوبکرش و مود و سلطان منظر درین
 هنگام بطریق سیر و شکار با بد رفته طرح عمارت انداخت و نصرت
 الملک را همراه گرفته با محمد آباد آمد و حکومت ایدر ملک مبارز الملک
 بقویض موده اتفاق روزی در خدمت مبارز الملک باد و و ششی شمل از
 مردانکی را ناسا نگار مود مبارز الملک از غایت نخوت و غرور و

لایق کتبی را نام راناسا نکا کرده پیش دروازه ایدرست باد و دست
رقه این مضه را راناسا نکا کت راناسا از وی حمیت حاجت متوجه
گشت و واحد و دوسرو می تاخت و در خلال این احوال سلطان مظفر
الملک را بجهت کراس در احمد آباد که است متوجه جانیا نیر که دید
راناسا نکا چون لایت باکر رسید راجه باکر که مبطع و متقاد
سلطان مظفر بود اما از روی اضطراب و بیبخت و آزار بخانه و نگر بود
آمده مبارز الملک حقیقت حال السلطان نوشت چون وزیر
سلطان مبارز الملک صفا خاطرند آشتند سلطان گفتند که از
مبارز الملک چه لایق کتبی را نام راناسا نکا که آشتند او را در غمت
آورده با رطلب کوکام نموده راناسا راجه حد که قدم در ولا سلطان
گذارد و اتفاقا در آن وقت لشکری که کوکام ایدر که آشتند بودند بوا
کثرت برسات در احمد آباد در خانه های خود رقه بودند و طبعی پیش
مبارز الملک مانده راناسا نکا بر مجموع و قیام اطلاع حاصل نموده متوجه
ایدر گردید چون نزدیک رسید مبارز الملک با تقاضا سرداران و کراس
جانب نموده با استقبال راناسا نکا برآمد ولی آنکه فوجها یکدیگر بیند و آشتند
باید رفت سرداران گفتند علت دوست و کثرت دشمن بر بگمانان ظاهر
صلاح نیست که تا رسید کوکام متوجه در احمد نکا منحن شویم و برین
مبارز الملک را خواه نا خواه همراه گرفته بقلعه احمد نکا رفتن صبح زود
راناسا نکا باید رسید از احوال مبارز الملک بقمص نموده کراس کجا

که از قوام الملک کرخت برانای پوستان بود که گفت مبارز الملک از آن
 اسب است که بگریزد لیکن مرا اوزار بد است قلعو احمد مکر کرده اند و این
 کوکب دارند رانما سانکا با است قتل تمام متوجه احمد مکر گردید و دو
 که پیش مبارز الملک تعریف رانما سانکا کرده بود باز آمده گفت که رانما
 با لشکری بسیار آمده هست اما شال شام مردم عیبت نشسته شوند من
 آن است که در قلعو احمد مکر متحصن باشند رانما اسب خود را در زیر
 آب داده خواهد کشت و همین قدر اکتفا خواهد نمود مبارز الملک در جواب
 گفت که محال است که او را بگذارم که اسب خود را آب این دریا دهد و از رو
 شور و از دریا کشته با قلی که عشر عشرت را رانما بنمود است و چون رانما
 با بخار سید خباب صعب اتفاق افتاد و اسد خان که یکی از سرداران
 بود با چند سوار دیگر کشته شدند و سعد خان حمی کشت و مبارز الملک
 چندی تیر بر فوج رانما ناخت ز چهار داشت و اکثر کجانیان کشته شدند
 و مبارز الملک با سعد خان با چند آباد رفت و احمد مکر را غارت کرد
 یکروز آنجا بود و صبح روز دیگر از احمد مکر کوچ کرده متوجه بنکر و سکنگر
 گردید چون نزدیک بنکر رسید عموم سکنه آنجا را دیده گفتند که ما را
 داریم و پدران شما داریم اغراز و احماتم آنجا عت بیامی آورده اند رانما
 سانکا از ناخت بنکر خود را کدرانیده متوجه سکنگر شده ملک حاتم
 همانرا آنجا بار آورده شهادت برآمده خباب کرده مقصد رسید رانما

سانکا سیکر اتاخته بولایت خود مراجعت کرد ملک توالم الملک
موجی مبار الملک و صدر خان همراه کرده باجمه کردند ستاده که
مقتولان از آنجا که سیارند مبار الملک باجمه کردند رفته شهیدان را
میزان و البین رسانید و در خلال این احوال کولی و کراس از نواحی پاد
مبار الملک را کم جمعیت و دیده و سر محمد کرامت مبار الملک
قلعه را بدو جناب کرد و شصت و یک سوار کراس بقتل آورده
منصور باجمه مراجعت نمود چون اجمه کردند این شده بود محبت غلام
ما بختیج نمیکشید از اجمه کرد کوچ نموده بقتل رسید آمدند و چون این اخبار
سلطان منظم رسید سلطان عا و الملک و قیصر خان را باجمعت
و او ان یک صد بخیر میل بدع اناسا نکا نامزد و مود عا و الملک
و قیصر خان باجمه آباد رسیده با بقا توالم الملک بقتل رسید
و خبر مراجعت را اناسا سلطان نوشت اناسا قریب جتور نمودند در
جواب نوشت که چون بات رسیده در اجمه کردند و تف نمایند
بعد از بات غنیمت جتور خواهند کرد اما احببکم در اجمه کردند و رفتند
و سلطان منظم بعد از چند روز لشکر اعلا و یک ساله نقد از خزانه داد
باجمه آباد رفت و غنیمت جتور و کوشان اناسا نکا داشت در ان
ملک یا سلطان از ولایت سوزنه جمعیت تمام آمده ملائت
نموده معوض داشت جلال کبریای سلطان از ان عالی و راجع است
که خود متوجه نادیب و کوشان اناسا نکا شوند تربیت امثال مانند

خبر دست قریب بدو نیت سوار همراه گرفته جز رز متوجه آن نزد شدند
و فکاب عظیم واقع شد و اگر سید مجروح گشت و هتاه در اجوبت در
میدان قیام دهند و دیگر اجنبان و بکریز خفا دهند اما سلطان فی چون بن جان
مطلع شد با شکرت است که بگویم و آمد و صفه خان متوجه کردید بر
بخاک کاه رسید نزد و صفه خان متحیر گشت بر جاحست نمایان
هر هم التماس نهاد و صبح روز دیگر ملک توأم الملک سلطان فی کعبه
و بجوی آن کرده بکوه بانسوار در آمد و از آبادانی اثر نگذاشت و کربن
مجرع پیش از آن رفته تمام احوال گفته و چون ملک یازمبند سور
محاصره نمود و اناسا نکا بگویم که تمانه در خود آمده در دوازده گروهی
منه سور توقف نموده ملک یازمبند دست نهاد که من رسولان خدمت
سلطان معبر شوم و داخل ده نجویان می شوم شما دست از محاصره بردار
ملک یازمبند خنجر بی که اصلاح صورت نه بند و بر رسولان نموده بی
ر نیخ قلع کاشت و غلبه بجای بودند که کار با بر و زودار رسید
بشرخان بروانی از نزد سلطان از نزد سلطان محمود خلیفه آمده ملک یاز
نیام رسانید که اگر احتیاج مباد و گویم که باشد اینجا نیست
با نحد و در برسد ملک یازمبند گشت به بدن تحریص نموده سلطان
محمود چون مهون احسان مطهر شاه می بود سلاهی بوبر بر بجز
همراه گرفته متوجه منه سور کردید و اناسا نکا از آمدن سلطان بهر هم
شده میدان فی رای از نزد سلاهی دست نهاد و نیام نمود که رعایت

مجلس خدمت ملک ایاز آمده تمام ماجرا باز نموده ملک ایاز همان
 ساعت شخصی را بخدمت سلطان محمود فرستاده پیغام داد که خدمت
 سلطان زمام اختیار ازین لشکر بدست بنده سپرده اند تا در هر چه
 خواهی ایشان ملاحظه نماید بعمل مقرون سازد و آنکه تحریک و تحریر
 امراء کجرات میخواهند که برانسانانکا جنگ کنند بنده بآن راضی نیست
 چه ظن اغلب آنست که بشامت نفاق و شفاق دست اهل
 بدامن مطلوب نرسد ملک ایاز صبح روز چهارشنبه که امرای برای
 جنگ اختیار نموده بودند از آن منزل کوچ نموده در خلجی پور فرود
 آمد و رسولان راناسانکا را خلعت داده رخصت نمود و سلطان
 محمود خلجی نیز کوچ کرده عازم مندوکشت و ملک ایاز چون در چنپا
 نیز شرف خدمت دریافت سلطان او را مخاطب و محاتب
 کرد اینده رخصت بندر و جین قرار یافت که بعد از گذشتن برسات
 سلطان بنفس خود متوجه کوشمال راناسانکا گردد و ملک ایاز کمی از خود
 بجز راناسانکا فرستاده پیغام داد که چون بن الجانین محبت بهم رسیده بنابر
 آن در نیک اندیشی و خبر خواهی بیکدیگر کوشیدن لازم است چون از بر
 کشتن امر از آن دیار خاطر اشرف سلطانی کرانی بهم رسانیده میخواهند که
 پرتو تسخیر بر آن حدود انداخته سرشان را کوشمال دهند و در ضمن این امر
 خسرایی در آن ولایت بسیار خواهد بود لایق و مناسب
 آنست که پسر خود را با پیشکش و تحف بسیار برخاج

۵۹۱
که رعایت مجانست از لوازم است باید که در ادای حقوق مجانست
خود را معاف ندارند و بالفعل در انفاق صلح توجه مبذول نمایند و بعد
از چند روز بجای رسید که اهل قلعہ بجان آمدند قوام الملک محل
خود را پیش برده خواست که قلعہ در آید ملک ایاز ملاحظه آنکه
مبادا فتح بنام قوام الملک شود او را از جنگ آن روز باز داشت
امراء کجرات برین اراده اکاهی یافته از ملک ایاز ارزوه خاطر گشته
صبح روز دگر میاز را ملک و چند سردار دگر بی رخصت ملک ایاز^{بقصد}
جنگ متوجه لشکر اناس تلکاشتند و ملک متعلق شد و لا دی رفته مبارز
الملک را از انتها راه برگردانیده آورد و میان امر اتفاق پدید آمد و لیکن
از ملاحظه سیاست سلطانی بی رخصت ملک ایاز نمیتوانست رفت
ملک ایاز با وجود بی اتفاق امر لشکر را مستعد ساخته و نقب انشراح و چون
برج از هم تخت معلوم شد که راجپوتان از صورت واقعه اکاهی یافته دیواری
دیگر محادی برج عمارت نموده بودند و روز دگر رسولان را ناسا نکامه
گفتند که رانا سیکوید که بنده می خواهد که من بعد در ملک دولت خوانم بشک
گشته فیلان که در جنگ احمد نکر بدست آمده اند محبوب سپه خود بخت
سلطان فرستد باعث این همه بی لطفی و سخت گیری ایشان نمیداند که بخت
ملک ایاز بواسطه مخالفت قوام الملک بصلح رضا داده در تمهید مقدمات
صلح کوشیده و دیگر امر اظهار عدم رضا نموده بخدمت سلطان محمود خلنجی
رفته بکتاب تحرص نموده قرار دادند که روز چهارشنبه جنگ اندازند شخصی از

بتجیل دستنند از صولت غضب سلطانی متوطنان آن دیار محظوظ بمانند
 سلطان مظفر در محرم سنه ثمان و عشرين و تسعمایه از جانبایر متوجه آمد
 کردید از آنجا استعداده نموده عازم ولایت ختور کرد و در عرض
 چند روز در احمد آباد سامان سپاه نموده رجوع کاکریه نزد
 نمود و در فور بحببت اجتماع عساکر در آن محل اتفاق توقف افتاده و
 درین اثنا خبر رسید که راناسا کاپور خود را با پیشکش بسیار بخدمت
 رسانیده و بقصبه موارسه رسید بود و بعد از خید وزیر بخدمت رسید
 تحت هدایا که راناسا سلطان از بقصر است پراو کدشتیه و راجلوت و شایان
 عطا نمود آن لشکر نموده چند روز در نواحی جهالوار سر و سکا
 صرف نموده با احمد آباد آمد از آنجا پس از امارت آخر خلعت لطف نموده
 انصراف از رانی داشت خود بصوب کبرج عازم گشت و درین
 سال ملک ایاز که اعتضاد سلطنت بود درخت هتسی بسپست سلطان
 مظفر استماع این خبر مخزون و مغموم گردید و جایگزین او را به سیر نرک او
 مقرر داشت و در سنه ثلاثین و تسعمایه بقصه کوشمال مصداق و منظر آن
 بانیانیر سواری نموده باین قصبه موارسه هر سول خیدر روز توقف
 حصار موارسه از سر نو تعمیر نموده متوجه احمد آباد گردید و در انشای ماه محرم
 سلطان که دوست ترین حرما بود فوت کرد سلطان دشمنان را
 از فوت او غمگین گشت بهر تربت او رقه لوازم تعزیت بجا آورد
 و بعد از انقضای ایام تعزیه با باطنر غمگین و دل خن متوجه احمد آباد گردید

و اکثر اوقات به شکیبای میگردانید روزی خداوند خان که افضل و
دانش از امرا و وزرای ممتاز بود بخدمت سلطان در آمد و
فرمود و منافع صبر بیان شامی معروض داشت سلطان از کدو
بر آورد و چون موسم رب سالت در آمده بود سلطان ابسیه
و لالت نمود سلطان دیو لوی جانیانیر کرده متوجه شد روزی عالم خان
ابن سلطان سکنه لودی با دوشاه دلی عرض رسانید که سلطان
ابراہیم این سلطان سکنه روابطه عدم تجارت تیغ خون است
از نیام بر آورده امرای رزک را بقتل رسانیده و بقیه السیف
مکر خطوط و عریض دست داده سبزه را می طلبند چون این فقره مایه
از حسن تو جابن و دمان عالیشان به ولتی رسد خدمت کرده اکنون
بنجام آن رسیده که کوب اقبال از حنیض مایل بر آید و صوت مایل
در این امر ادجلوه نماید متوقع است که مایل مکرمت و ظلال امانت بر
قبضه کرده امداد و مایه تا مملکت میرونی به دست افتد سلطان منظر
جمعی همراه کرده بسیار داده رخصت فرمود و او بجناب سلطان
ابراہیم بدلی متوجه گشت و تتمه احوال عالم خان در طبقه دلی گذار
بایقه و در سنه حدی و ثلاثین تسعایه از جانیانیر متوجه اید کرد
در انشای راه شانزده هجری در خان از غفلت و حل و کثرت خرج
شکایت نموده خواست که مواجب علوه او برابر شانزده سکنه
شود سلطان در احکام این ممول بوابسته بعضی موانع و عوارض تاخیر

جایز داشت بویعه که از ایند شاهزاده بهادر خان مکر و ملول گردید و
 بی رحمت با جماعه با درفت و شکست و سختی در دست نموده بولایت
 مالوه درآمد راجه مالوه او را پس که نام مقدم شاهزاده بهادر خان را
 نعمت حلیل دانست انواع خدمت کاری بجا آورد و چون بولایت
 چتو درآمد راجه مالوه استقبال نموده پیشکش بسیار از هر جنس که در آن
 معروف داشت که این باری تعلق بخدمتکاران ایشان دارد و هر که در خدمت
 تسلیم نماید شاهزاده بهادر خان از علو ممت و بجوی نموده دست
 بر تنس او نهاده متوجه دریافت زیارت فرار فایض الا نور حضرت
 خواجه معین الدین حسین سنجری مدلس سره گردید بعد فراغ زیارت
 عازم ولایت میوات گشت و حسن خان میواتی چند منزل پیش آمده توأم
 ضیافت و مهمانداری بجا آورد و از آنجا بدلی توجه فرمود اتفاقاً در
 ایام حضرت و دوس مکانی طاهر الدین محمد بابر بشت شاه بهوای تنخیر ماک
 بهستان توجه نموده در تواجی و ملی نزول فرموده بودند سلطان
 ابراهیم از قه و م شاهزاده قو که آنهارا بقبه کمال اغار و احترام تعظیم
 روزی شاهزاده بانقاجوانان کجرات سوار شده برومیدان نهاد
 و بهادران بحکاب پیوسته از طریق کجرات شهادتخواه بطه و آمده اما
 افغان چون از سلطان ابراهیم متفر بودند خواستند که او را از میان گیرند
 سلطان بهادر را سلطنت بر دارند و سلطان ابراهیم این معنی را در پایش
 مثل عندر در خاطر که از ایند شاهزاده بهادر خان نفرس این امر نموده

۵۹۲
بولايت جوینو بخشاد و چون این خبر سلطان رسید که بهادر خان
به بلی رفته و مردود سکنانی بایر بادشاه با بواج مغل در آن حدود
آمده بر بمبارت و زندگول و محروک شده خداوند خان را بود
که خطوط و عرایض دست آمده شاه زاده را طلب نماید و در خلال
احوال در دیار کجرات فخط عظیم واقع شد که خلق در اضطراب آمده و سلطان
منظم امر شفقت که داشت شروع در ختم مصحف بدو ختم صحیح شده
منوده حق سبحانه و تعالی رنیت صادق او این بایر از مردم رها
و در میان ایام مرضی بر ذات سلطان طاری گشت و روز بروز
شد و زنی سلطان منظم رفت منوده شانزده بهادر خان را یاد بود
شخصی صفت نگارنده بر بعضی ساینده که شکرد و نوشته که وی
شانزده سکنه خان میخواهد و جمعی لطیف خان بایل اند بعد از استماع
این سخن گفت آیا خبری از شانزده بهادر خان رسید عظامه
از این توار گرفتند که او را بولايت عهد اختیار نموده و سکنه خان را
بجنو خوانده در حق اردان صیت بقیم رسانیده او را رخصت
بجرم و باز بیرون خرامیده ساعتی توار گرفت و بعد از نخط او
آوان جمعه شیند مردود طاقت رفتن میبندارم سکنه خان را و ستاد
خود بادی نماز ظهر ریواخت بعد از فراغ نماز ساعتی توار گرفت
رحمت حق انتقال نموده سلطنت او چهارده سال و نه ماه بود
و اگر سلطنت سلطان سکنه این سلطان منظم شاه جوین سلطان

امیر ناکزیر پیش آید بعضی عماد الملک سلطان فی خلد وند خان بن مستح خان پسر
 سکنه زخان بر سر سلطنت تکیه زده بخش بدیدار بقصیه سر کج و ستاده بود
 نوبت برداخت و در روز سیوم از تعویب متوجه جایانیر گشت و چون
 بقصیه متوجه رسید زبارت بزرگان انجاموده شنید که شاه شجاع
 که یکی از وزندان قطیف لم سیدربان الدین بود کشته است که سلطنت
 نشان داده و در خان انتقال خواهد یافت سکنه شجاع جو را نسبت
 کند تب نموده حرمهای لایق بزربان اند و چون کاینجا رسید
 خدمتکاران خود را رعایت نموده و لایق داد و مطلق نفقه احوال
 بدو و جز کردارین بکند جمیع امداد که در شکست خاطر منتظر ظهور بطون
 نصیر خداوندی بودند عماد الملک سلطان فی که یکی از بنده کان منظم شاه
 بود غلام مادر سلطان سکنه بود و سببی زده خاطر گردید و بعضی ترتیب
 سلطان سکنه نیز حرکات نا ملائم صادر شدن گرفت یکبار غلبه
 و رعیت از و منفک گشت و مع او از خدا میخواستند سلطان سکنه روز
 مع که بار است امیر او اعیان ملکتهارا غلته داده ماک و مقصد
 انعام کرد و خیال بجهت بربی موقع بود و شایسته را بدین شاه داده و با او
 کاشت طالب او بودند و سلطان سکنه را خوش کارا گاه شده
 مال کار خود در میان بود درین اثنا معلوم نمود که شاه مرده لطیفخان
 نواحی ندر بار و سلطان بنو خیال بادشاهی دارد و منتظر وقت است
 و او را جمع این خبر ملک لطیف خان باری و ال را خطاب زده خانی

داده بدیع لطیف خان نامزد و مود ملک لطیف خان سپه خد دربار رسیده
معلوم نمود که لطیف خان در کوهستان موکاهم و جنگل هم و جنگل ختور میباشد
ملک لطیف بی یوقه بر جنگل ختور رمت و راجه جنگل ختور را اعتماد میکند
و قبی مکان نموده شبستان که ملک لطیف با جمعی از سرداران نامدار جنگل
چون راه دار مسدود گشته و راجه جوانان کولیان در عقب آمد هزار و هفتصد
گشتند اهل کجرات این سگست را دان برزوان سلطان سکنه نموده
منظر متجهمی بودند سلطان سکنه قنبر خان با بایست که بسیار بدید این
کروه بی شکوه بغیر که دو در حلال این احوال جمع از امری منطقی که تبار
نفس موصوف بودند بعد از ملک گفتند که سلطان سکنه میخواهد که ترا کشته
چون با ایشان نسبت احلام درست است ترا گاه که درم عماد الملک بکشته
این گروه بی عاقبت بخود مخمر ساخت که سلطان سکنه را بهر طبعی که
باشند از میان برداشته کی از اطفال مظفر شاه السلطنت بردارد و
خود مهمات ملکی و مالی بر دزد روزی سکنه بکشت کار و سپهر سوار شده
بود عماد الملک سپاه خود را مسلح ساخت و بقصد کشتن از عقب تر
و دست نباهت در انظار راه شخصی صورت حال کشوف سلطان سکنه
ساخت سلطان سکنه ساده لوح در جواب او گفت که خلائی میخواهد
که امر او علایمان خاص مظفر شاه را از راه رسام عماد الملک از بیند
موروثی ماست او چون میبایست این فعل قبیح تواند شد اما از شنیدن این
منافرت متعالم گردید یکی از خواصان و محرمان گفت که گاه و در میان

عوام مذکور میکرد که بهادر شاه بجهت تسخیر کجرات از دلی می آید این با
 پیریشان فی خاطر است اتفاقا همان شب خدمت قدوة الشایخ سید
 جلال البخاری و شاه عالم و جمعی از شایخ را در خواب دید سلطان مظفر نیز در خدمت
 حاضر بود و سلطان مظفر میگوید که فرزند کند را از تخت بر خیزد شاه شیخ جو
 نیز میگفت که بر خیزد که جای شما نیست و ارث تخت بهادر شاه است
 چون از خواب بیدار شد همان دم شخصی را طلب داشت و فرمود از این خواب
 پیریشان جان گشته بگوگان بازی سوار شد و این خواب در بعضی مردم
 استهزایافت و بعد از یکپاسر بجای رفته طعام میل نموده رسترا
 کرد چون امر او مخصوصان بجا نهی خود رفتند بتاریخ نوزدهم شعبان سنه
 ۱۰۱۱ و تثنین و تسماه عماد الملک بانفاق انجمه و دو نفر غلام ترک مظفر شای
 و کینفر حبشی بدولتخانه درآمد و بانجمه که همراه او بود گفت عمارت این محل را
 نمائش کنند که عجیب روزگار است چون پسر حوض رسیدند نفرت الملک
 ابراهیم و ابن جو برانجا بودند فی الحال شمشیر از نیام بر آورده برایشان دوید
 نفرت الملک و ابراهیم نیز دست بشمشیر کردند و یکین زخم ایشان کارزد
 گشته شدند و از انجا بخواب گاه سلطان سبزد درآمد سید علم الدین شمس
 بکنش گشته چوکی میداد که ناگاه انجمه آمدند و سید از شاهده این حال
 سرایمه شده دست بشمشیر کرد و دو کس را زخمی ساخت و سید علم الدین انجا
 شمشیر شد و سلطان سبزد را بر سر بکب دو سه خم انداختند و سلطان مظلوم از
 بیست و دشت از سر بکب بسته بر زمین افتاد و یکی از ان میان شمشیر شکلی

بر سلطان سکنده زده شبید ساخت ایام حکومت او دو ماه و شانزده روز
بود ذکر نصیر خان مخاطب سلطان محمود بن سلطان مظفر چون سلطان سکنده
شبید شد عماد الملک با اتفاق بهادر الملک فی الحال از حرم نصیر خان بابر
آورده بر تخت اجلاس نموده سلطان محمود مخاطب ساخت امراء سلطان
سکنده را زوهم و هراس کرختی با طرف رفتند و خانه های اینها بخت
رفت و نقش سلطان سکنده شبید را بموضع بمالول از توابع چنانچه ^{شاه}
بخاک سپردند و امراء و اعیان کجرات با ضرورت آمده نیست نمود
عماد الملک بطریق قانون ستم امراء و اعیان را ضعیفهای بادشاه داده
تسلیم میکرد و خطابه های ادیکه و هشتاد و یک کس را در آن روز
خطاب داد اما در علوفه و مواجب امرای بیفزود و اکثری استظهار آن
سلطان بهادر کشیده در طلب او برسل و رسائل سعی نمودند
و از سری و سروری عماد الملک که یکی از غلامان سلطانی بود در تائب
سر مطاوعت و متابعت فرود نمی آوردند تخصیص خداوند خان و تاج
خان که درین باب از دیگران سبقت می جستند نبایر عداوت قدیمی
و جدیدی قصد خداوند خان و تاج خان نیز داشت تاج خان که سعی
و جهد بر میان بسته با فواج را راسته از قوم و قبیل خود بطلب سلطان
بهادر روان شد عماد الملک از روی اضطراب بنظام الملک و کتی
کتابتی نوشته در بسیار فرستاده او را بر سر حد سلطان پور
نذر بار طلب نمود و بر اجه مال کتابینی نوشته او را بر سر حد چنانچه

طلب کرد و در راه بواسطه قرب جوار استعداد نموده بنواحی جنابن رسید و از
 غایت خرم و دور اندیشی حضرت فردوس مکانی بمایون بادشاه عرضه داشت
 نوشته مرسل داشت که اگر فوجی از افواج قاهره بمدد و فقر فرستند بنزد و یک
 کرونگه نقد و خرج خدمتکاران حضرت میگذرانم و تهنات دارد و کنویر از غیر
 عماد الملک اطلاع یافته بتاج خان و خداوند خان نوشته فرستاد که عماد الملک
 بابر شاه نوشته آن حضرت را طلب نموده امرا و کجرات شخص را نزد
 بهادر شاه فرستاده طلب کند رسول امرا و کجرات در نواحی دلی
 بخدمت سلطان بهادر رسیده غرض امرا را که را نید و سلطان از توت
 پدلول و محزون گشته تغیریت گرفته لوازم تغیریت بمقدم رسانیده
 و پاننده خان افغان که از جوینو طلب بهادر شاه آمده بود خبر گفت
 در بر سلطنت بلاد شرق تحریر نمود و سودمند نیامد بهادر شاه او را رخصت
 داده احمد اباد کرد و بد گویند که در یک وقت از جوینو و کجرات طلب
 بهادر شاه آمدند و او گفت که جواب را میگذارم تا بهر طرف
 که خواهد برد و اسب بهر طرف کجرات روان شد چون در نواحی جتور
 رسید از کجرات سپاهیان بتواتر رسیده خبر گشته شدن سلطان
 سگد و اجل من نصیر خان خاطرنشان ساختند سلطان بهادر بگذشته
 از انجا کوچ نموده به جتور فرود آمد و انجا جانده خان و ابراهیم خان بن
 سلطان منظر آمدند از ملاقات برادران متعجب و مسرور گردید جانده خان
 رخصت شده انجا ماند و ابراهیم خان اختیار خدمت کرده همراه شد

و در اندک مدت چون چو ر کدشت او بسکنه راجه مال و بعضی متعلقان سلطان
سکندر شل ملک سرور ملک یوسف لطیف و دیگران بخدمت رسیدند
و سلطان بهادر ملک تاج جهان را با فرمان استمالت نزد تاج خان و امر
و کفر ستاده از قدم خود اطلاع داد تاج خان از دزدوقه باستعداد تمام
متوجه ملازمت سلطان بهادر گردید و لطیف خان بن سلطان مظفر را مدد خرج
داد و از پیش خود رخصت داد که الان و ارث ملک مظفری و محمودی رسیده
بودن شما اینجاست نیست لطیف خان بدل بریان و دیده کرمان نزد
فتح خان که عم زاده سلطان بهادر بود رفته بلخی شد چون سلطان بهادر
بدو مکرر رسید حرم خان و خوانین و کربا استقبال او شتافتند و امر
و سران شکر از هر طرف رو با و آوردند و عباد الملک از اجتماع این خیرات
تهی ساخته در مقام جمع شکر شد و خزینه هایتی کردن گرفت و جمعی کثیر را بشکری
انابه و بنجامه فیل بعضی الملک همراه کرده بقصیه مهراسر فرستاد
تا رفته راه آمد و شد مطابق گیرد و کندارد که کسی پیش بهادر برود و سلطان
بهادر شاه چون در قصیه احمد مکرر رسید بعضی از امرای سکندری که از بیم
حیات کرختیه بودند آمده شرف خدمت دریافتند و کسان عیض الملک
قصیه مهراسر را گذاشته کرختیه چون سلطان صبح از آن منزل کوچ کرد
بقصیه مهراسر رسید تاج خان یا جبر و امارت با دشاهی بملازمت آمده
سلطان بهادر را و بد سلطان پستانهار تمام تبارخ بست و ششم
شهر رمضان المبارک سنه اثنی و شصین و تسعمایه در بلده نهر و اله بن نزول

کرد و از انجا اعلان امارات بادشاهی نموده متوجه احمد آباد شد و بنا بر
 دست و هفتم شهر مذکور در سرکنج زیادت مشایخ عظام و ابا کرام نموده
 با احمد آباد درآمد عماد الملک از روی سراسیمگی سپاهیان را یک لاله از
 پیش در آورده بر جانب ترغیب می نمود سلطان بهادر بعد از چهار
 روز با احمد آباد با شوکت تمام برآمده درین میان اکثر امرا از راجا عماد
 الملک گرفته گرفته خدمت سلطان پیوستند و بهادر الملک و دوایر الملک
 که قاتلان سلطان سکندر بودند از عماد الملک تخلف جست نیز خدمت ^{آیدند}
 شاه زاده سلطان بهادر مقتضای وقت دلجویی ایشان نموده
 در قلوب سیکو بشید ایام حکومت سلطان محمود نصیر خان از چهار راه
 بگذشت و در جلوس سلطان بهادر چون روز عید رمضان شد انجمنی
 و ثلثین و تسبیح که با اختیار بنجان ساعت جلوس سلطان بهادر بود
 بسعی امرا و اعیان ملک بر تخت ابا کرام نیکه زده لوای سلطنت بر
 افراخت و لوازم شمار و ایشار بتقدیم رسانیده امرا و سرداران لشکر
 بریادتی علونه و خطاب و انعام رز و اسب و ضعت خوشدل خست
 در اوایل شوال از انجا حرکت کرده غریمت جنیا بر نمود و در منزل
 اول معظم خان بن معظم خان اتفاق جمعی سرداران معتر بخدیمت
 مشمول عنایت و التفات گشت و چون در آن منزل کوچ شد در انجا
 راه لوح بن یوسف الملک و حسین سیف الملک شمس الملکی خطاب داد
 و خبر رسید که آب لاکرک جنان طغیان نموده که عبورشگر متعذر است

سلطان بهادر در قصه بهیچ منزل کرده تاج خان را کنار آب گذاشت
ناشکر را بتانی بگذرانند روز دیگر جمعی از امرای جنایان که از خزان ما بیانه
گرفته بودند آمده ملحق شدند سلطان بهادر کنار آب مهندزی در گذر
جنایان رسید افواج او شروع در گذشتن نمودند عماد الملک جمعی را بجانب
برودره و اطراف دیگر منتشر ساخت تا غبار فتنه اینکته سلطان را
بخود مشغول دارید و سلطان بهادر از آب گذاشته بسرعت تمام
مستوج جنایان شد و چون بسواد شهر رسید ضیاء الملک بن نصیر خان
آمده دید سلطان با و گفت که بیشتر کرفته به پدر خود حکم
برسان که خانه عماد الملک را قبضه کرده او را بدست آورد و تاج
خان را بایم با جندی از خواین بر سر عماد الملک تعیین نموده خود نیز
از عقب سوار شد تاج خان بسرعت تمام رفته خانه عماد الملک را تهل کرد
و عماد الملک از دیوار خانه خود را انداخته پناه بجانه شاه چو صیدیقی
بر دو خانه او تاراج رفت و فرزندان او اسیر شدند و اتفاقاً سلطان
بهادر از پیش خانه خداوند خان گذر میکرد خداوند خان را از خانه
چو رقیب ساخته آوردند فرمود که عماد الملک و سیف الملک الدین
و دیگر قاتلان سلطان سکنه را بردار کنند و رفیع الملک ابن
ملک ساخت و عضد الملک از برودره کرخت و در راه کولان
اموال و اشیاء او تاراج کردند و سلطان بهادر شمشیر الملک را
بجهت گرفتن عضد الملک تعیین نمود و نظام الملک را بر سر
محقق

خان نامزد فرمود که کز یکنحان رفته برای سکنه ملتی شدند و اسباب
 و اشیاء آنها را لشکر بهادر شاهی بقتل گرفته مراجعت نمود
 و بعد از دو سه روز خبر رسید که بسر عرض الملک و شاه جیوهی
 و جمعی از قاتلان سکنه شاه در منزل قد خان کشته شدند و بهادر
 الملک از جیان نیز فرصت یافته قرار نموده در راه شهنه دیهی
 او را گرفته آورد و چون سلطان سکنه رنخم انداخته بود
 و زخمی که از سید عالم الدین بوی رسیده بود هنوز آن زخم تازه
 بود سلطان بهادر فرمود که بیوست او کند و بدار کشیدند
 و سه نفر دیگر که از قاتلان سلطان سکنه بودند و بجانب کین
 میرفتند در راه گرفتند و حکم سلطان بهادر هر یک را در دهن
 نهاده بهوا فرستادند القصه در اندک مدت قاتلان سلطان
 سکنه یعقوبی تمام کشته شدند اتفاقاً روزی که سلطان بهادر بخانه
 درآمد همان روز لطیف خان ابن مظفر شاه باغرای دیگر خود را
 بشهر رسانیده چند روز مخفی ماند فیصل خان و الشیخ خان و بعضی امرا
 دیگر خود را بشهر رسانیده بطیف خان پیغام نمودند که زیاده و کین
 توقف لایق نیست بهر حال خود را بکوشه بیاورید سلطان بطیف خان
 مایوس شده پس سپه خاریده بولایت مال رفت و راجع مال نفقه
 احوال لطیف خان نمود و وعده الملک و محافظ خان باو محقق شد
 و از آنجا بجانب ولایت موکام رفته در میان کوبیان بسر کردانی

۴۳۵
میکند رانند و فی الحقیقه سلطان بهادر در مقام رعیت پروری و سرانجام
شکر در آمده جمہور خلایق و عموم دہ بست و دہ جہل فرمودہ یکسالہ
مواجب از خزانہ دادہ ہمہ را از خود راضی و شاکر کرد ایند و قرا
او مزار سرکج و بتوہ و رسول آباد را بوظیفہ وادار خوشدل داشت
و چون در آن وقت دارالملک کجرات قلعہ چنانہ بود و سلطان
انجلیہ تخت جلوس میکرد بنا برنج با نردہم ذی القعدہ ساعت
مستاجر سخنان نزدیک و دربار شرفی تخت مرصع مکمل از جواهر نہادہ
بر این سلاطین سلف زیب و زینت دادند و دربارنج
نہ کور کہ سہ ہاشمی و ششین و نسعیہ باشد سلطان بہادرتاج
بر سر نہادہ برسم و این پدران جلوس کرد و اکابر و مشایخ
وامرا و خواہن زبان تہنیت کویان ساختہ لوازم نثار و انبار
بقدم رسانیدند و در آن روز ہزار کس را بجلعت انبیا بخشید
و جمعی بخطابہا نوازش یافتند تاج خان بعض رسانید کہ سرحد
خالی است و نگاہ داشت سرحد از لوازم است و غازی
خان را بانکہ علوفہ او در روز جلوس احمد آباد دہ بست
اضافہ شدہ بود دہ بست دیگر اضافہ نمودہ بکومت سلطان
پور و نذر بار تعین نمودہ بود ہمدین آیام خبر رسید کہ لطیف
خان باغواد اعضد الملک و محافظ خان در کونہ او اس بنواجی
نذر بار و سلطان پور رفتہ ارادہ فتنہ و فساد دار و سلطان

بها در فوجی تعین نمود تا با اتفاق غاری خان بدفع و رفع او قیام نمایند
و متعارفان ایام جلوس عید الصبح رسید و درین روز جشن عالی ترتیب داده
اکثر امارا را باز خلعت و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده از خود راضی خست
اتفاق در آن ایام قحطی واقع شد و بهشیار الملک که خازن رکاب
بود فرمود که هر که در وقت سواری سوال میشد و در هر شهری شکری
استعد و بهمت فقر او ساکنین تعین فرموده یکی بهمت و در ترفه
احوال بر ایما کوشش مینمود تا در اندک مدتی در بلاد و کجرات رونق
و رواج تازه پیدا آمد و هنوز مدتی نگذشته بود که در باب فتنه و حرکت آمدند
و شجاع الملک که بخت بلطیف خان بیوست و قیصر خان که از غده امرای مغربی
بود جمعی از نوکران خود را بوی همراه کرده فرستاد چون در کشتن سلطان
سکندر قیصر خان و انسخ خان بعماد الملک بمداستان بودند و از خرابی
عمل خود ملاحظه داشتند طریقه مخالفت را از دست نمیدادند امرای دولت
خواه برین حال اکاهمی یافته خبر بسلطان بهادور رسانیدند سلطان بهادور
انسخ خان را با فوج از راسته بر سر لطیف خان فرستاد و بعضی دولتخواهان
معروض داشتند که چون قیصر خان و انسخ خان فرستاد بعضی در قتل
سلطان سکندر بعماد الملک متفق بودند و الا ان بلطیف خان
خطا فرستاده فتنه خفته را بیداری سازند بودند ایشان در آن
نواحی لایق نیست سلطان و زحران کار بود که بتاج خان رسید که
انسخ خان و قیصر خان لطیف خان را از راه غیر متعارف بنادوت

طبیعه اند و بخوانند که نادر در این پنج خان در خلوت این مقدمه را
بسلطان گفت و سوگند بکندم السخا و که درین سخن خلعت
روز و کر که امر بدستور بر روز بسلام آمدند قیصر خان و الن خان
محبوس گشتند و قرار الملک که بر بیات بدر زنتن بود و گرفتار شده
و ضیاء الملک و خواجہ بابور که بمصاحبت ان جماعه متهم بودند مقید
شاخه سرهای ایشان را برهنه کرده و سینه ها بسته در بار عام حاضر
آوردند اهل شهر هجوم نموده خانه های آنها را تاراج کردند ضیاء الملک
در لیسان در کردن خود انداخته بنیاد عجز و زاری کرد بایو بچاره
ملک تنگ خون به قبول نمود و سلطان بهاور از خون ایشان
در گذشته خلاص کرد و مملکت از خاشاک نشسته و فساد پاک
گشت و در اوایل سده ثلث و ثلثین و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
که بعد و ایشان بده نر او میر سید در روز جمع و دو خواهر شدند
که علوفه های مانده سید و خطیب را از خواندن خطبه مانع گشتند
سلطان بهاور بمجلس جللی گذرانیده تنخواه علوفه ایشان فرمود و درین
وقت عرض داشت غازی خان رسید که لطیف خان جمعیت
تمام بسلطان بپورند و بار آورده لوای مخالفت برافراخت و من
بنفایه رفتم بعد از کار زار عرض الملک و محافطه خان گرفتند و رای
بیم بپور و درین در حین انشاد و لطیف خان زخمی شده گرفتار گشت
سلطان بهاور بمحضر اصفای این خبر بمسب الملک و جمعی از ائمه

فرستاد تا نقد احوال خان کمانبغی نموده بر جراحتهای او مرهم نهاده
 بحضور بیارند لطیف خان چون زخمهای کاری داشت در راه یافت
 یافت و در موضع مالول از توابع جنبانپور بهیوی سلطان کند
 مدفون گشت و بعد ازین سال فقیر خان که سلطان محمود بخاطر بود
 وفات یافت سلطان بر سه هزار برادران جمعی را و طبقه و ادرار
 مقرر ساخته طعام بپخته و خام هر روزه معرر ساخت و در همین سال خبر
 رسید که رای سکنه راجه مال از قتل فقیر خان و قوف فرصت یافته
 قتل و بود را غارت نمود و اموال بسیار از ضیاء الملک به فقیر خان
 بدست او افتاد از شنیدن این خبر سلطان بهادر مظفریست بهخواست
 که خود غریبت نماید تاج خان بعرض رسانید که در ابتداء سلطنت ازین
 قسم بسیار حادث میگردد و اصلا از رویکردن این امور غباری و کدورت
 بر ساحت خاطر نشینند و اگر بنده باین خدمت مامور شود بغایت
 ابر و بین اقبال خداوند کاران مفید را کوشش بهر او به سلطان
 فی الفور خلعت داده و به یک لکه سوار بنادوب را به سکنه راه مال تعیین
 فرمود تاج خان بولایت مال در آمد و رای سکنه از راه عجز و انکار
 نوشته به شرف الملک که یکی از اهرای مظفری بود فرستاده درخواست
 کنایان خود نمود جوان بعفو اقرار نیافت تاج خان بولایت
 مال در آمده دست بغارت و تاراج بر آورده در خرابی و فقیه
 فرو گذاشت رای سکنه جای قلیب اختیار کرده بجنب ایستاد

و تاج خان بای استوار ساخته جنگ انداخت و جمعی کثیر کار آمدنی را
 یک کشته شدند و از مسلمانان یک نفر بقصر رسید تاج خان در
 ولایت مال یک ماه رخت اقامت انداخت و بعد از آن بخت
 سلطان شتافت سلطان بهادر در رمع الاول سنه مذکور بکشت
 لشکار بیرون آمد درین وقت جمعی از رعایای کناییت از
 دست عامل انجا و او خواسته شدند سلطان تاج خان بحیث
 سرانجام آن مدود تعیین نموده بر عزل داروغه کناییت
 نشان داد و خود چون بنواحی جنبه رسید پس براناسالک
 بکشت بمکه رفت آمده روزی چند در خدمت مانده بود و بعد
 و التفات خوش دل شده در خدمت انوار یافت و در سنه
 اربع و ثلثین و تسعاید بر توتسیر بولایت ایدر و باکرانخت
 و در اندک مدت فتح کرده بجنبه فرستاد و دست کرد و جریده
 بحیث تعریف به روح عازم شد و از انجا واپس و اختیاری
 رفت اتفاقاً روزی برکنار دریا بر رسم قوچ برآمده بود ناگاه
 چهارزی از بندر دیب رسید و اهل جهاند خراسانیند
 که یک جهاند فرنگیان را با باند دیب انداخت و قوام الملک
 مال جهاند را قبض نموده فرنگیان را بدلی عبودیت مستند
 دارد و از استماع این خبر بعد از افطار از راه خشکی عازم
 دیب گردید قوام الملک با استقبال شنافته فرنگیان را و نظر

در آورد سلطان بهادر فرنگیان را با سلام و دعوت کرد جمعی کثیرا
 مسلمانان ساخته لوای مراجعت برافراخت بعد از آن سال دعوت
 کرد جمعی کثیرا مسلمانان ساخته لوای مراجعت برافراخت بعد از آن
 سال نوشته عادل خان حاکم آسیر و بهر نیور که خواهر زاده سلطان
 بهادر بود رسید مضمونش آنکه چون عماد الملک کاو دلی از روی
 عجز و بقیه بختی گشته بود و نظام الملک بگری و مدیر بگری از روی
 تعدی در دیار کاو دلی مدخل می نمود و فقر مبد و کوکب عماد الملک رفت
 و جنگ صعب اتفاق افتاد جمعی را بر داشت نظام الملک بگری
 کین نموده خود را بر عماد الملک زد و او را شکست داد و سید
 سید فیض بقیر غنیمت برد و حالیا اعتماد بر کرم خدا وندی نمود و کینه
 بهر چه حکم معنی نفاذ یابد عین بهود خواهد بود و تندی که اعلی قلع
 کاو دلی است تعدی متصرف شده فرمان شد که سال گذشته
 عریضه عماد الملک آمده بود ملک عین الملک حاکم هندو اله حب
 الحکم رفته بین الفریقین صلح داده بود الا ان چون بدایت از بشر
 نظام الملک شده پس بمقتضای البادی اظلم او ظالم است و عماد
 الملک مظلوم و اعانت مظلوم بر دهنه همت گریانه فرض است
 در محرم سنه خمس و ثلثین و تسع مایه بقصد تسخیر و کن با لشکری
 کران متوجه شده در قصبه برودره نزول کرد و مدتی در آن
 نواحی بجهت اجتماع لشکر توقف افتاد در اوسط مذکور جام

جام فیروز حاکم تنه از استیلا از غوینان جلا وطن شده بسط
بها و انجا آورده سلطان نفقه احوال جام فیروز نموده و در
کده شکم بجهت خرج و است وی مقرر فرمود و وعده نمود که در
تعالی ملک سور و فی ترا از مغولان حدیص کرده بنو خواهیم داد
چون او از ه شوکت بها و در شاهی و صیت انعام شهنشاهی
در رنج مسکون است شایسته و او بان فریب و بعید روی
بدرگاه اقبال مکان وی نهادند بر او زاده راجه کوا ایلام
از پور به آمده در سلک ملذذان خاص مشک گردید و نشین
بر تنی راج بر او زاده راجه کوا با چندی از راجپوتان مغیر
نیز آمده داخل ملذذان بها و در شاهی شد و بعضی سرداران
و کن آمده احرار سعادت حضور آمدند نمودند و هم انها فرمود
استعداد از انعامات بادشاهانه فیضی وافر میکردند و چون
مدتی مدید و در نواحی جنبانیز گذشته عماد الملک کاویلی جعفر خان
ولد خود را بجلد زمست فرستاده معروض داشت که نظام الملک
بحری از غایت عز و در بیکر سری بصلح ندارد اگر یک مرتبه
بر سر دکن سواری فرماید مقصود بنده ب حصول می پیوندد
اتماس او مبذول داشته قرار داد که متوجه دکن گردد
درین اثنا جعفر خان معروض داشت که اگر حکم شود و تماشاء
آحمد آباد و خطه کتابت رفته زود بجلد زمست رسد ملتزم

و معر من قبول افتاده جعفر خان کتایت رسیده بود که خبر رسید
 که سلطان بغریمت دکن از احمد اباد کوچ نموده بقصیه در لوی
 نزول فرموده است جعفر خان در قصیه مذکور بخدمت سلطان
 رسید و سلطان چند گاه انجا توقف نموده باز بشهر احمد اباد
 آمده یر سات را انجا گذرانیده در سه سبوع و ثلثین و تسع ماه
 بآکر و ایدر متوجه شد و از موضع خان پور خداوند خان و عاقل
 با شکر اراسته و نبل بیار بیا کر فرستاد و خود متوجه
 شد و بکروز در کتایت که زاننده بر چهار نشسته غریمت
 دیب نمود و چندین جهاز که از اطراف بنا در انجا رسیده
 قماش و آنچه در ان جهاز بود اتباع نموده داخل کارخانه
 ساخت از ان جمله هزار و شصت من کلاب و شتی بود و عا
 ر و میان که با اتفاق مصطفی روی آمده بودند نقد احوال
 آن جماعه غریب که منعی فرموده منازل بجهت آن قوم
 تعیین کرد و بملک ایار سبارش غر با نموده بارگشت
 و چون بعد از طی منازل جینا نیر رسید عمر خان و قطب خان
 و قاضی خان و جمعی از امرا سلطان ابراهیم که از بیم حضرت
 فردوس مکانی بخواست افتاده بودند بخدمت رسیده بمراتب
 عالی سر بلند گشتند و روز اول سیصد قبا و زربفت سراسر
 و پنجاه اشت و پنج اسپ و چند لک تنگه نقد بآن جماعه انعام

دل جوئی نموده قبل غنیمت بجانب مہر اسے نواخت و بعد از وصول
بمہر اس خداوند خان و امرا ی و کمر آمده ملازمت نمودند و کج
متواتر بیا کر در آمدہ ضبط ان ولایت کنایہ نموده ہر جا ہا
نذر کرداشت و ہر سرام راجہ باکری علیج کشتہ بملد زمت
پیوست و پسر او شرف اسلام در یافتہ در حضور سلطان
بہادر مسلمان شد و چکا کہ برادر ہر سرام بود با جامع بغداد
در کوہ بیابان بکشت و از خوف جان رفتہ بزنسی بن رانا
ساکھا ملجی شد و اورا وسیدہ بملد زمت ساخت اتفاقاً
سلطان بہادر بطریق شکار بیا نسوالہ در آمد و رتنی بن رانا
ساکھا از راہ ملازمت و بجز رسول فرستادہ کناہ چکا و خوا
نمود سلطان بہادر ملتس اورا قبول نمودہ چکا را طلب داشت
و در موضع دکیات کرمی مسجد عالی بنا کردہ این قصہ را بہر تہی
راج دادہ بقیہ ولایت باکر را میان خود و بر تہی راج و چکا
علی السویہ قسمت نمود و چند روز بکشت شکار انجام مقام نمودہ بود
کہ منہان خبر رسید کہ سلطان محمود خلجی کہ مرہون جان
و منون انسان سلطان مرحوم مظفر شاہ است شتر زہ
خان حاکم و شق دار مند و را فرستادہ تا بعضی قصبات ولایت
جنور رانا راج نماید و رتنی بن رانا ساکھا از روی نصیحت
رفتہ موضع سنبلیہ و بلد بہت رانا راج کردہ در اجین سلطان

محمود خلیجی مقابل شده است و رسولان رنسی آمده ستم عا میکنند
 که خدمت سلطان محمود را مانع شوند که بی وجه سلسله عداوت
 تحریک کند و درین وقت خبر رسانیدند که سلطان محمود از این
 بسیار کت پور رفته سهدی پور پیه را بقصد کشتن بخود همراه آورده بود
 و سهدی از باقی الضیر و قوف یافته باتفاق سکندر خان ستوا
 ستوایی بولایت چتور رفته النجا بر تنسی بن رانا سانگا آورده اند
 و از رانجا سکندر خان و بهوبت بن سهدی ستویه ملازمت
 و بنارنج بست و بهفتم جمیع الاول سکندر خان و بهوبت آمده
 و بدین سلطان بهادر بهفصد خدمت زربفت سراسر و شفا و
 راس اسب بایشان انعام کرده و دل جوی بسیار نمود و چون
 محمود از رفتن سکندر خان و بهوبت اطلاع یافت و باحسان
 بر رسم حجابت فرستاده پیغام نمود که من نیز از او شرف حضور
 داشتم لیکن نیل این سعادت بجهت بعضی موانع و تعویق
 افتاده انت و الله تعالی و درین مرتبه ملاقات کرامی سرور
 خواهیم شد سلطان بهادر بدربار خان گفت چند مرتبه است
 که ننوید ملاقات سلطان محمود بکوشش رسیده اگر سلطان
 محمود ملاقات نماید که بختیهای او را هرگز جای نه خواهیم داد
 و فرستاده سلطان را مشمول الطاف ختم رخصت انصاف
 از رانی داشت و عازم بانسواله گردید و چون کبکات کریجی

رتشی و سیدی بخودست شتافتند سلطان در روز اول
 سی سلسله نیل و هزار و پانصد خلعت رز بفتی با آنها بخشید
 و بعد از چند روز رتشی رخصت جتو ریافت و سیدی
 ملازمت اختیار کرده ماند سلطان بهادر بوعده ملاقات سلطان
 محمود و خلیجی بطرف سنبله متوجه شد و قرار داد که اگر سلطان محمود
 بیاید لوازم ضیافت و مهمانداری بجا آورده تا کلمات دیو
 رفته سلطان محمود را رخصت کرده بدارالملک مرآت
 خواهم نمود و درین منزل محمد خان اسیری آمده و بدو چون
 بموضع سنبله رسیده تا ده روز انتظار سلطان محمود برد
 و درین حال باز دریا خان از نزد سلطان محمود آمده گفت
 که در شکار سلطان از اسب افتاده دست راست ایشان
 شکسته الا ان باین وضع آمدن لایق نیست سلطان بهادر
 گفت چون چند بار خلع و عده نموده اگر ایشان نیایند
 ما بیایم باز دریا خان گفت چون چند بار خلع و عده نمود
 اگر ایشان نیایند ما بیایم باز دریا خان گفت چون چاند خان
 بن سلطان مظفر نزد سلطان محمود است اگر سلطان بپای
 و حضرت سلطان طلب چاند خان بکنند و اودن بی بسی
 شکل و نگاه داشتن بغایت متعذر و فی الحقیقه مانع آمدن
 همین است سلطان بهادر گفت که ما خود را از راه داده

علی بن جانان خان که در اینم سلطان محمود را بگویند که زود بیاید
 چون فرستاده سلطان مرخص شد سلطان بهادر شاه
 نیانی طی منازل می نمود و راه سلطان محمود رسید و چون
 بر بیابان پور رسید معلوم شد که سلطان محمود اراده آن
 دارو که پسر بزرگ خود را سلطان غیاث الدین خطاب
 داده بقلمه بند و فرستد و خود در قلعه جدا شده در گوشه
 باشد و داعیه ملاقات ندارد و بعضی امراء سلطان محمود
 که بجهت سلوک با موافق از و از ار یافته بودند آمده
 و بدید و برخی عرضه داشت نمودند که سلطان محمود بطلب
 اجل میگردد و اصلد با اختیار خود نخواهد دید که عا اگر سلطان
 بی توقف بمحاصره قسوه مشغول شوند سلطان بهادر از اینجا
 کوچ کرده بسود پور منزل کرده و در آن منزل شرف الملک
 از قلعه بند و کریمه بخدمت شتافت و صبح از اینجا کوچ فرمود
 موضع دلاوره را که گاه ساخت و چون بمقیم رسید
 عا اگر بمحاصره تعیین نمود محمد خان اسیری بجانب مغرب
 بر صل شاه پور نامزد شد و انصافان را بهل پوز فرستاد
 و جماعه پوری را اسیر و این فرستاد و خود بموضع محمد پور
 در محله قرار گرفت و تبارخ بنم شعبان سه سیم و ششمین
 و شصت و نهم صبح صادق اعلام بهادر شاهی از انقی

قتل و طاع کشت و همان لحظه چانه خان بن سلطان مظفر از قتل
 فرود آمده راه فرار پیش گرفت و سلطان محمود با جمعی قلیل
 مسلح شده بمقاید آمد و چون در جود قوت مقاومت ندید
 بقصد کشتن عیال محل رفت و انواع سلطان بهادر اطراف
 محل را قبل نمود ایستادند و پیغام کردند که اهل کرم و امرا را
 امان است و بکس تعرض مال و عرض احدی نخواهد شد
 بعضی هواخواهان سلطان محمود را از کشتن عیال کنیزان
 گفتند که بادشاه بجزایت هر چند بی مروتی بکند مروت
 او بیش از دیگران خواهد بود و ظن غالب آنست
 که رسم بدر را اجراء نموده ولایت مالوه را بملکزان
 سلطان خواهد گذاشت درین اثنا سلطان بهادر
 بر بام محل برآمده شخصی را بخدمت سلطان محمود فرستاد
 سلطان محمود هفت کس از امرا آمد و سلطان بهادر
 تعظیم و احترام بجا آورده در کنار گرفت و دل جوئی نمود
 چون سخن در میان آمد سلطان محمود در تکلم اندک
 ورشنی کرد و سلطان بهادر از آن رهگذر بگذشت
 و مجلس بناموشی گذاشت و سلطان محمود را مع فرزندان
 مقید ساخته بجنبان فرستاده در منذ و قرار گرفت
 اکثر امرا را بجا بکبریا رخصت کرد و بعد از برسات

بیه امید و پیران نور رفت و انجا نظام الملک و کنی بخدمت پیوست
 و او را خطاب محمد شاهی و او را باز میسر و و معاودت
 نمود و زین اثنا معلوم شد که پسر لای پور پیه بواسطه آنکه
 در ایام سلطان محمود خلجی عورتی است مسلم بلکه از حرملای
 سلطان به خزانگی رسیده و در میان میوه او را با او و وقتیکه این
 بود میل آمدن شد و سلطان به پسر لای پور و خواهر پیه این
 بر فرقه حاضرین عین و عیش فرصت است که عورتی مسلم را
 از ذول کفر و خوالی عیود است کفر و ظلمت خلاصه او را
 تا ویب بیست و نهم و شقیل خان را در خدمت چندی برود و او را
 انجا رفته نکا بیانی قلم نماید و اختیار خان را با پادشاه و پادشاه
 و خزانة بخدمت فرستد و اختیار خان را بشکر بسیار
 بنا بر پنج بهشت و یکم ربع الاخر سینه خان و شقیق و نساجه
 و رقصه و لذائذ و ملحق شد سلطان به او را و از و زین
 کجرات و با مذاخته میسر و رفت تا سامان انجا نمود و
 روانه کجرات شود و اختیار خان را حکومت مند و گذشت
 بنا بر پنج بهشت و پنجم جمیع الاول و در پیچ نزل کرد و درین
 اثنا بهوت و اسلیدی بعضی رکنه که چون را پادشاه
 عالی متوجه دید الملک کجرات است اگر نبوده رخصت اصمین
 باید سیدی را از سر سرستهار و اطمینان ببلد مستحب

سلطان بهادر از غایت خرم او را رخصت داد و خود نیز
 بکوی متواتر متوجه اجین گردید و بانتر خیم شهر مذکور بقصد
 و غایت رسید و لشکر را اینجا گذاشته خود بر سیم کلا و کجا
 و بیابان و تهر و وسعت پور وقت سهدی از اجتماع
 این خبر بهوشت را و را اجین گذاشته خود بمقدار دست
 پیوست و این سفر که بطلب سهدی رفته بود در خلوت
 بعضی رست بنگاه سهدی را فقر بوعده کنایت و یک
 کر و آنکه نقد فریخته و آوده آورده است او سهری
 با طاعت بنه ارد و بخوانست که قلم را کنایه شبیه بول
 بمیوار برود و الا ان اگر حضرت بافت و یکن او از
 محال است از سعد پور بجایب و کلا تر و بان شده
 با مر او مقربان سخن گرفتن او در میان آورد و چون
 قریب بار و رسید لشکر را پیرون گذاشته و قلم
 و بار فرود آمد و سهدی را نیز بخود همراه برد و چون بد
 قلم رفت موکلان آمده او را بان و نفر بوریه گرفتند
 و درین اثنا یکی از خواصان سهدی فریاد کرده دست
 خنجر بر دهن سهدی گفت بخوابی که مرا بکشند و ای آن شخص
 گفت من به جهت شما چنین میگردم چون بشمارین
 کار آسب میرسد ایک خود را میزنم تا شمارا در بند بنیم

و بعد بر بزرگم خود زده بجهنم رفت چون گرفتن سله‌دی
 انتشار یافت سپاه کجرات و سکنه شهر دایره سله‌دی
 بجزارت بروند و جمعی کثیر را کشتند و فیسلان و اسباب
 او را بر سر کار سلطان ضبط نمودند و بقیه السیف فراموده
 نزد بهوبت رفتند و آخر روز سلطان بهادر و عماد الملک را
 بر سر بهوبت رخصت کرد و خداوند خان را به همراه آورد
 و گذاشته صبح خود نیز غزم اجین نمود و درین وقت عماد
 الملک گفت که نبل از وصول بفر خبر گرفتن سله‌دی
 به بهوبت رسیده بود که بخت بختور رفت سلطان بهادر
 بدریا خان که از امراء قدیم مالوه بود و سابقا به حجاب
 بخدمت سلطان رفته بود حکومت اجین ارزانی داشته
 با رکنپور متوجه شد و سازنگ پور را بملو خان بن ملو خان
 که در آیام سلطان مظفر از سند و رفته ملازم شده بود
 و در زمان سلطنت شیر خان خود را خطاب قادر شاهی داده
 و سکه ان دیار بنام خود ساخت چنانچه عنقریب شمه از احوال
 او و مردم خواهد شد تفویض نموده و حبیب خان ارشته والی
 بجانب ارشته رخصت داده عازم بهلسا و رایسین گردید
 حبیب خان ارشته والی رفته جمعی کثیر را از یورپه بقتل
 رسانیده ارشته را متصرف شد و چون سلطان بهادر به

بهند رسید معلوم شده که هر ده سال است که انار اسلام
 رزان و بار بر طرف شده علامات کفر شایع شده و درین
 منزل بنیان بسیج سلطان رسانیدند که چون بهوت و کدهای
 به جتور رفت و کسین برادر سیدی حصار را بسین راستوار
 ساخته در معرکه ارانی سعی میکند و انتظار کونک جتور می
 سلطان بهادر دوسه روز بکیت تعمیر ساجد و بقاع خیر
 در آن قصبه توقف نموده یغتم جمید الاول سنه مذکور کوچ
 کرده ده کردهای را بسین بکنار آب فرود آمد و صبح روز چهار
 شنبه هشتم شهر مذکور طبل فیروزی نواخته بر ابسین
 بارگاه برافراخت و هنوز اردو نیامده بود که راجپوتان بپرسه
 دو فوج ساخته از قلعه فرود آمدند سلطان بهادر با بعد
 دی چند خود ناخت دوسه کس را از کمر و نیم ساخت
 و سپاه کجرات بی در پی از عقب رسیده دمار از کفار
 بر آوردند و بپرسه از جلالت و شجاعت سلطان
 بهادر کوشش گرفته بقلعه پناه بردند و سلطان بهادر
 لشکر را از جنگ منع کرده بفردا انداخت روز دیگر
 رزان زمین کوچ فرموده حصار را مرکز وارد در میان گرفته
 تقسیم مرصل نموده طرح سابطا انداخت و چون در اندک
 مدت سابطا بر اهل قلعه شرف شد سلطان خود انجی رفته روی

خان را با اهل توپ خانه گذاشته بمنزل سعادت فرمود و وی
 بزور توپ دو برج قلعه را انداخت و از طرف دیگر نیز نفی
 زده آتش در دادند و چند کزدیو را از آن طرف افتادند
 زبونی پور بی و قوت خیم را در نظر آورده پیغام کرد که
 بخواهد که بشرف اسلام شرف گردد بعد از آن اگر خست
 یابید ما بلارفته قلعه را خالی ساخته با و لیا و دولت بهادر
 شاه سپاه و سلطان ازین خبر سرور گشته سیدی را
 بحضور طلب داشته کله تو حید بر وی عرض کرد و چون
 سیدی اسلام آورد و در اخلافت حاضر داده از مطبخ
 طعام کونا کون بخورش او داد و سیدی را همراه خود
 بزیر قلعه برد و سیدی لکین برادر خود را طلب داشته
 گفت که چون من در زمره اسلامیان درآمده ام سلطان
 بهادر چه بجهت رعایت بجایست و چه از علو همت مرا
 عالی خواهد رسانید لایق آنکه قلعه را تسلیم ملذمان سلطان
 نموده که خدمت را مستحکم بستانم در خدمت سلطان باشیم
 برادر وی خفیه بوی گفت که حالا خون ریختن تو منتهی
 ایشان جایز نیست و بهو بیت را با جمل هزار کشته
 بگویم می آید کاری باید کرد که چند روز در گذر رفتن
 قلعه توقف شود سیدی تخمین این رای نموده سلطان

گفت که امر و زحمت باشد فردا بعد از دوپس نعلبه خالی ساخته
 بملا زمان سلطان حواله خواهد کرد سلطان بهادر از آنجا مرا
 جعت نموده بمنزل آمد و تا دوپس منتظر بود چون از سیاه
 ساعتی گذشت سهدی باز بعرض رسانید که اگر بنده را حکم
 شود نزد یک نعلبه برود و اسکناف حال نموده صورت
 کار بعرض رساند و در نیت سلطان بهادر سهدی را بمقتضای
 سپرده نزدیک نعلبه فرستاد سهدی نزدیک برج افتاده
 رفت و بان قوم نصیحت آغاز کرد که ای را چیونان غافل
 از سلطان ملاحظه کنید که سلطان بهادر ازین مرجل درآمده
 شما را خواهد کشت و عرضش آن بود که فی الفور آن بر چهار
 طیار بکشد لکھین جواب نداد و سهدی جانب برگشته آمد
 و لکھی شب دو هزار پور پی را بهمراه پسر سهدی داده
 بر سر تھانه بیوت را روان ساخت و پسر سهدی
 رفته جنگ انداخت سپاه کجرات مافوق طاقت بشری
 تزد و نموده را بیوت بسیار کشتند و سر پسر سهدی را
 با سر را چیونان دیگر بخدمت سلطان فرستادند سهدی
 چون برفوت پسر اطلاع یافت از هوشش رفت و سلطان
 بهادر از سر کار آگاهی یافته سهدی را به برهان الملک
 سپرد که در نعلبه مند و محبوس دارد و درین اثنا فرستاد

که بهوت

که بهویت ولد سیدی رانا از جتور گرفته بگوئی آرد
 و چون میداند که سلطان جویره آمده ام ایام بقضای نصوص
 یک مسلمان بده کافر بسنده است و قوه غبی سلطان
 از استماع این خبر طغیان نموده فی الفور محمد خان حاکم پرنجور
 و عماد الملک چون بقصه میرسه رسیدند خبر آمد که رانا
 دیهویت نزد یک قصه مهراسه فرو داده اند محمد خان
 و عماد الملک عرض داشت نمودند بوزیر علی بن سیدی
 که بخت برانما پیوست و رانا قریب رسیده اگر جمعیت
 او پیش از اندازد است اما اعتماد بر عون الهی و اقبال
 خداوند کاری نموده در تردد خود را معاف نخواهم داشت
 سلطان بعد وصول عرض داشت اختیار خان و امرا در
 محاصره گذاشت و خود با بیغار شبان روزی بنقاد کرده بالوه
 طی نموده در رکن برق لاس بنواحی کبیر اردو خشیده محمد خان
 باره راه با استقبال آمده سلطان را بمنزل خود برد
 و جاسوس رانا و بهویت خبر بردند که شب سلطان باده
 بشکر ملحق شد و از عقب افواج در رکن شکر مورد
 ملخی فاصله میرسد رانا از استماع این خبر یک منزل
 پس نشست و صبح سلطان بیاورد از کبیر کوچ کرده یک
 منزل پیش رفت و درین منزل و دنفرا بصوت برسم

رسالت بجهت مجلس آمده از زبان رانای بیام آوردند که
 رانای منی در بلاد زمان این درگاه دست و غرض از آمدن
 در این حدود و آن بود که قدم شفاعت پیش نهاده است و
 تقصیرات سیدی بکند سلطان گفت که الان جمیعت
 و شوکت شما پیش از ما است اگر جناب کرده عرض داشت
 می نموده البته الحاج مطلوب شما باشد چون آن دو
 حیوت زنده گفتند که سلطان را چشم خود دیدیم رانای
 و بیوخت با وجود آن همه شوکت و جمیعت سه چهار
 نفر را در آن منزل ساخته قرار نمودند و درین اثنا خبر
 رسید که امیر خان بسی و شش هزار سوار و فیل خانه
 و توپ خانه کجرات قریب رسیده سلطان از غایت
 شکیبائی که در رسیدن امیر خان توقف نموده
 بآن لشکری که همراه داشت هتاد کرده تعاقب نمود
 و رانای چون بختور و آمد سلطان تا درین و کوشمال
 که وادایب و کحواله کرده براسین مراجعت کرد و خود
 آمده محاصره راناک خت و در آخر رمضان مذکور چون کهنی
 از کوهک تابویش گشت و هلاک خود را معاینه میدید از راه عجز
 انکس و در آمده عرض داشت نمود که اگر سیدی را بحضور طلبید
 و نهم عفو صحیفه کناه او کشیده آمان دهند بنده قلع را خالی خست

تسلیم بنیام سلطان بعد از نامل و افرنجاظر آورد که عرض ازین پورستان
 که عورات مسلم از سوله کفر خدص شوند اگر نفس آنها مقرون با نجا
 نکرده و محتمل که اینجا جوهر شود و آن ضعیفها بملک شوند بعد از مقص
 مکبهن را اجابت نموده سیدی را از سنده و کجند و طلبید و برهان
 املاک سیدی را از سنده و گرفته بخدمت شتافت بود آن
 سیدی مکبهن بخدمت شتافت و فرمان امان حاصل نموده
 بالای قلعه رفت و سلطان نیز جمعی بجهت محافطت قلع تعیین
 فرمود و مکبهن عیال را اجپوتان را از قلع فرود آورده بسیاری
 خود و تاج خان و عیال را اجپوتان معبر را بالای قلع گذاشت
 و باز بعضی رسانید که قریب چهار صد عورت است که تعلق بسیدی
 دارد و رانی و رکاوئی مادر بیوبت آنها پس آن دادر که چون
 سیدی داخل بندای خاص شده اگر قلع آمده عیال خود را
 فرود آورد از طبعه اغیار محفوظ باقیم عمار الملک و اختیار
 خان را که از کبار امرای او بودند به تسخیر قلع و سور خضت
 کرده خود متوجه سنده شد و حاکم و سور که گماشته را نابود
 قلع را خالی گذاشته با ترک بخت و در یک ماه قلع را گردن
 و قلع و سور بفرست سلطان بهادر در آمد و از سنده و متوجه خیاب
 شد و اینجا خبر رسید که فرنگیان به بندر دیب آمده علم استیلا
 بر افراخته اند سلطان متوجه دیب شد و چون قریب رسید